

۳۳۳۳۳۳۳۳ الف ۲۰

کتابخانه خانی که در کتابخانه آغا ابراهیم

موسسه علم

نمبر دست
تاریخ چاپ

عقده الشعبه

نام کتاب
موضوع کتاب

۱۲۹۵-۲۱

موسسه علم

نمبر کتاب
موضوع کتاب





هَذَا كِتَابٌ لِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ عَفَا يَشْفَعُ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَتَبَ لَنَا بِعَفَا يَشْفَعُ وَرَفَعَهُ فَمَا لَوْ سَأَلْنَا فَوَيْدًا نَوَارًا وَفَوَيْدًا وَصَحَّحْنَا بِنَا كَيْدًا بِلَا
 مَعَادَاتَارِحَا الْمُسْتَبْتَةِ طَاعِلِينَا مِطْلَعِلِدُو رَافِدُو دَعْفُجِدَالِ ابْنِغِي الْأَرْضَا وَشَكَرَالَابْنِغِي الْأَبْنِغِي
 وَعَفَا ابْنِغِي الْأَابْرَضَا وَاصْلُوا الْمَكَاتِرَانَ الْمَطَارَانَ الْمَنَوَارَانَ عَلِيَّ صَانِعِينَ بَرِيئِينَ مَجْدًا عَنِّي
وَجَلَدٌ حُونَ مَجْمُوعِينَ رَابِعًا رِطَامُ شَرَعَانُورُ عِظَالُ رِيحُ مَذْجُجِرُ نَصْفُورُ دَوْلِي وَوَلْمُورُ نَبْرُورُ
 الطَّرِيْقُ عَلِيَّ كَبِيرُ عَلِيَّ صَنْغِرُ لُبُّورُ كَعْفَى اللَّهِ عَنِّي جَلَمُهُ الْوَالْفِرْعَوْنُومُ الْمُخْشَوَامُ شَرِيحُ عَفَا بِيكِي بَاغِي نَفْسُ مَوْدَلِكِي حَا
 اِنْ كَلَمَاتُ عَارِ الْوَدُودِ لِبَلِّغِي وَنَفَا كِي فَرِيْقِيهِمْ عَامَةً حَوْلَامُ بَاشِدَالْبَيْفُ نَامُ كِدَا فَوْسَلِيْنُ اِنْ زَاوِيهِ مَنَدُ شَوْكِي
 ابْنِغِي الرَّبِيعَا اللَّهُ يَجْبِلُ الدَّعْوَةَ مَعَ كَثْرَةِ اِحْتِالِ الْأَحْوَالِ اَشْتَعَا مَجْمُوعًا وَوَالْفَا اِنْ تَارُ وَاجْتَا ائِمَّةُ الطَّرِيْقَاوَالْفَا
 بَرُورُ جَزْمُ بَنِي صَبْطَانِ اِنْ تَوْجُمُ وَحِظُ اِنْ عَفَا يَشْفَعُ اِنْ تَوْجُمُ بَسْمَلِيْنُ وَنَكَرَالِهَا اِنْ تَارُ وَاجْتَا اَدْخَلَ اِسْمُ
 دَرَمَعَانِيْنُ مَسْمُوعُومُ اَوْ رَابِعِيْنَا الشَّيْخُ فَوَيْدَالشَّرِيْفُ حَرْبُ سَلْخَمُ اَوْ رَابِعِيْنُ مَشْكُوهُ وَبِكْفَالْمُؤَاخِرَةُ
 مَشْكُوهُ بِيْجِدُ مَصْنَعًا اَوْ هَرَفُصْتَا مَجْمُوعًا اِنْ تَارُ اَدْخَلَ اِسْمَاوَرُ بِيْنِ خِيَانَتِكُ خَيْرُ نَاطِرِيْنُ اِنْ تَوْجُمُ اِنْ
 خَطُّوَالْفَرُورُ دَبْنَاوَالْحُرُورُ كَامُنُ مَهَابِدُ مَجْمُوعًا اَلْبَدَا نَكْحَدَاوَنَدْعَا لِمَجِيْبَتِيْنُ خِلْفَا خِلْفَاوَنَفْرُورُهُ اِسْمُ كِي هِيْجِي
 خَوَاهِدُ جَلِيْبَاوَرُ نَدُ فَوَيْدُ عَفَاوَحَسْبَا اِنْ تَارُ اِبْنَانَا شَدِيدُكَ اِنْ تَارُ مَجْمُوعًا اِنْ تَارُ اِبْنَانُ اِنْ تَارُ
 فَرُورُهُ اِسْمُ سَبْعَا اَوْ رَابِعِيْنَا اِسْمُ بَاكِيْنَا اَلْبَدَا اَلْبَدَا اَلْبَدَا اَلْبَدَا اَلْبَدَا اَلْبَدَا اَلْبَدَا اَلْبَدَا اَلْبَدَا اَلْبَدَا



مردمان بیایا غایت خانم بیغا اوران را محمد عبد الله فرموده است قرین و قران که کتاب است
 ماسخ و همه پیام اوران ماسخه و کتابها ایشان قرار داد و مست پس بر جاذب و واجب است که احد
 عقاید و معالما حلال و حرام و احکام را از این کتاب نماید و هر چه او را باید اعتقاد نمود و عمل نماید
 بیاینچه خداوند فرموده است ما انزلکم الرسول لعلکم تهابون و ما انزلکم عنده من انما یزیدکم
 شما آورد بکبر و دلخواه و آنچه را که شما از انبیایان نماند و کذا را بدو از او پیام آورد و آنچه را که خداوند
 امر نمود بود که او را بخواند برساند از او امر و فوای و عقاید برسانند و در زمان رحلت و پیغمبر
 نکمبانی از برای پس خود فرمودند باذن خداوند شهادت و ما بطون عز الهوی ان هو الا
 بهی و صرف نیز نماند و نیزند پیام الهی از هوای نفس خود نیست است حرف نزن او مکرار و حی که
 وحی شد است ما پس فرمودند انی انزلکم فیکم التقلید کتاب الله و غیره لکن غیره فاحق و اعلمه
 الحوض بدرستیکه من کذا اودم در میان شما و چیز نیکن و اگر کتاب خدا و غیره من باشد کذا
 دو از هم جدا همیشوند تا آنکه بر من وارد شوند در فضاست و لب حوض کوش و مراد از کتاب است
 بیاینچه مراد از عزت است اما ظاهرین بسیارند پس هر خلق واجبست که رجوع نماید بکتاب خدا
 و عزت پیغام او و آنچه ایشان بگویند واجبست اطاعت نمودن و عمل کردن و اعتقاد نمودن
 و ائمه اطهار و اخبار و آثار در میان مردم گذارند که در انضامان کتاب خدا میباشند و در
 غیبت کبری لازم است رجوع نمودن بکتاب آثار و اخبار ائمه اطهار رحمه الطاعت و عبادت
 یاد شاه جبار و وفاداری از اینها معلوم میشود حکم خداوند سرچرخ است اول اعتقاد قلبی
 اذیم افراد غیبتی ستم عمل را کافی و عمل باید نمیشناسد مثل غسل و وضو و تپه و جهاد باید
 ز با بیعت مثل نماز یا نگاه داشتن نفس است مثل هر روز با مال است مثل غسل و روزه و کوزه باید
 و مال است مثل حج و در هر این اعمال تخصیص باید حکم خدا را بداند و عمل کند و دانستن احکام با
 از اجتهاد است با از تقلید است پس مردم باید با مجتهد باشند یا مقلد باشند و در عقابا



کتاب
 ۱۰۸

و اگر هیچ کدام نباشند اعمال ایشان بر وجه صحیح واقع نخواهد بود و اما اگر هر یک از آنها با وجودی اعتقاد
 قلبی باشد مثل شهادت دادن بوجدان نبی و غیره آن حضرتند معالت پناهی و بویا است اما ظاهر
 اما اعتقاد قلبی باید از روی اجتهاد و عقل باشد پس اجتهاد نمودن در عقاید واجبست بر مسلمین
 و مؤمنین هر چند دلیل ایشان دلیل عقلی اجمالی یا دلیل نقلی مطابق عقل باشد پس بر کافر
 خواص علم لازم است قحصر و محسوس نمایند در تصحیح نمودن اعتقادات آنست خود هر چند که
 از علم باشد که هر چه اعتقاد باید نمود و بعد از دانستن آنها دلیل اجمالی عقلی یا دلیل نقلی
 مطابق عقل گنایست میکند از برای ایشان لهذا ما اینجا از عقل و اخبار و آثار معلوم میشود که در
 اعتقاد نمودن با آنها بیان میکنیم که بر مؤمنین باید که قن آنها و اعتقاد نمودن بکتاب است
 و اخبار و آثار الهی و نفسانیه و حالات شیطانیه رجوع کرده اند و حرفهای هر دو ^{میکند}
 و اعتقادات فاسد ظاهر میکنند و میکنند که دلیل عقلی داریم و حال آنکه عقول ناقصه
 و اراء فاسده و کاسد ایشان مجبه هوای نفس و اغوای شیطان مغلوب شده است پس بعضی
 قائل شده اند بوجد و وجود و بعضی قائل شده اند باشهاد و حلول و بعضی قائل شده اند مجرب و
 بعضی قائل شده اند بمباح بودن اموال و عینال مردم و بعضی قائل شده اند بنظر آوردن مرشدان
 در عبادات مجبه اینکه آنها واسطه اند خواه امام باشند یا غیر امام و بعضی قائل شده اند بنبودن
 تکالیف و سقوط آنها و بعضی قائل شده اند بخالق و زازن و مجبی و مثبت بودن امام با بواسطه
 و اذن خدا با بواسطه و اذن او و بعضی قائل شده اند بنبودن حشر و نشر و قیامت و حساب
 و ثواب عقاب بعضی قائل شده اند بحیثی بودن معاد و روحا بودن او و بعضی قائل شده اند
 بحیثی نبودن معراج پیغمبر و روحا بودن او و بعضی قائل شده اند به نبودن میزان و حرط
 و هیئت و بدو و حجتها و بعضی قائل شده اند یعنی امامان از مرتبه خود بالاتر برده اند و ^{مستند}

اینها اشکان شود که
 برین قول نمیتواند
 در باره اعتقادات
 رجوع نمودن

مستند الی الله

خدا را ستاید اند و بعضی قالی شدند که امام را از مرتبه خود پایین آورده اند و بعضی
 قرانی را حاج با مبر الوین هم و ائمه طاهرین هم نموده اند و بعضی انواع بختان و طینور
 و مسکرات از نیک چرس و نیک و شراب و احلال دانسته اند و مشغول آنها شده اند و
 و کفزدن را عبادت نام کرده اند و بعضی نیک عبادات را عبادت میدانند و بعضی
 معاصی میشوند که ملائک کنند خلق ایشان را که نفس کامل شود و بعضی بختان خدا را در
 امر شدید با ائمه طاهرین ظاهر میدانند مثل آهنی که در کوره کزاده باشند و منجم شود که
 صفت اشجی را همین پیدا میشود و بعضی عمر و علی و محمد و ابو جعفر و مشر و حسین هم را از باب
 طینت میدانند و بعضی موسی و فرعون را یکی میدانند در باطن و در ظاهر میگویند در
 شده اند بجهت اسپر بودن آنها بزرگ دنیا و بعضی میگویند مردم که مردند مثل خلف خشک
 میشوند دیگر بعد از مردن چیزی نیست و بعضی میگویند بصورت دیگر میشوند بعد از
 خوب بصورت خوب و بد بصورت بد و یا از دنیا میمانند بطریقی ناسخ و بعضی دیگر میگویند
 ما چیزی نیستیم هر چند هست خداست و بعضی میگویند خدا جنم است و بعضی میگویند نور است
 و بعضی میگویند از نور است و بعضی میگویند مثل و ترقی دارد باری مذاهب دنیا احتراف
 شده است که ذکر همه آنها بطول مباحث ما بجز اینچه واجب است که موثمن با اعتقاد دنیا
 بیان مینمایم بعون الله نعم و من لا استغفانه ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم مشکوٰت
 در بیان اعتقادات متلفه بدان وصف خداوند است بدانکه واجب است اعتقاد نمودن
 بوجود الهی و توحید بر چهار قسم منصور میشود اول توحید ذاتی دوم توحید صفاتی
 توحید خلقی چهارم توحید عبادتی پس در اینها چهار مصباح است مصباح اول در توحید
 ذاتیست بدانکه واجب است اعتقاد نمودن باینکه خداوند واحد و یگانه و پیشتر از

در توحید
 چهار قسم
 است

فی هئاست و در بنیست مقدس مسیحیج صفت کمال و تیر از جمیع صفات نفس صاحب ^{حلال}
 پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند واحد هر کس از اجزا و مرکبات اعضا نمیشد و
 مرکبات است که از او چیز بایشتر بجعل آمده باشد و خدا حرف ندارد و نه اجزاء و همچنین نه اجزاء
 خیالیه و نه اجزاء عقلیه و نه اجزاء خارجی و نه اجزاء داخلی و نه اجزاء ریسی و نه اجزاء غیر ^{نسبیه}
 پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند دست پا و سر و گوش و چشم و دل ندارد و از
 چشم مرکب بنیست نه از مجزات و بیسابط و نه از غیر مجزات مثل نور و غیر نور و واجبست اعتقاد
 نمودن باینکه خدا جوهر بنیست و عرض بنیست جوهر است که بخودی خود موجود باشد و در
 وجود محتاج بغير نباشد مثل جمادات و نباتات و حیوانات و عرض است که بواسطه غیر ^{جود}
 باشد مثل رنگ و بو و واجبست اعتقاد نمودن باینکه خدا محل بنیست یعنی چیزی بر او قرار
 نمیکرد و چیزی از خدا جدا شده و خدا از چیزی جدا شده و مثل بو و رنگ و طعم بنیست و علی
 اعتقاد نمودن باینکه خدا را کسی نراند و او کسی نراند و زن ندارد و فرزند ندارد و فرزند
 کسی نمیشد و واجبست اعتقاد نمودن باینکه خدا دیده نمیشود نه در دنیا و نه در آخرت و
 در عالم برزخ و نه در عالم مثال و نه در عالم اشباح و نه در عالم اطله و نه در عالم ذر و نه در
 بالای عرش و نه در پایین فرش و نه در هیچ مکان و نه در هیچ زمان و نه عالم او را میبینند و
 مرشد او را میبینند و پسر بیام او را میبینند و نه امام او را میبینند و نه خواص و نه عوام
 و نه مملکت هیچکس او را میبینند پنجم سر لکن شناخته میشود که با او قدرت بعقل و بچشم ^{حقیقت} نیست
 ایمان چنانکه امیرالمؤمنین محمد در جواب آنکه پرسید از آنحضرت که آیا پروردگار خود را میبیند
 دروقف عبادت نمودن او فرمودند ما لکن اعبد ربنا لعله یغفر لنا و یغفر لکم من کعبادت
 کم یزود کار بزرگنده باشد او را و او عرض کرد که چگونه دیده او را آنحضرت در جواب فرمودند

هیچکس از عالم ذر و عالم مثال و عالم برزخ و عالم اشباح و عالم اطله و عالم ذر و عالم فوق عرش و عالم پایین فرش و عالم هیچ مکان و عالم هیچ زمان و عالم او را نمیبینند و مرشد او را نمیبینند و پسر بیام او را نمیبینند و نه امام او را نمیبینند و نه خواص و نه عوام و نه مملکت هیچکس او را نمیبینند پنجم سر لکن شناخته میشود که با او قدرت بعقل و بچشم نیست ایمان چنانکه امیرالمؤمنین محمد در جواب آنکه پرسید از آنحضرت که آیا پروردگار خود را میبیند دروقف عبادت نمودن او فرمودند ما لکن اعبد ربنا لعله یغفر لنا و یغفر لکم من کعبادت کم یزود کار بزرگنده باشد او را و او عرض کرد که چگونه دیده او را آنحضرت در جواب فرمودند

و بلك لا نذكر العيون في مشاهده الا بصا ولكن وانما القلوب بمخاطب الايمان بعنه و اى بر تو
 او دار چشمه ها در بدن چشمه ها لکن مبینند او را در قلبها بجمعها ایمان پس واجبست
 اعتقاد نمودن باینکه خدا دیده میشود و عقل درک حقیقت او را نمیکند و عقل و وهم و خیال
 احاطه بر خدا نمیکند چنانچه اقسام غرضه و ندانند که لا یحصر ولا یشتم ولا یشبه و لا یحاط به
 و لا یحصر و لا صورته و لا یحاط به و لا یحصر و لا یحصر و لا یحصر و لا یحصر و لا یحصر و لا یحصر
 میشود و درک نمیکند او را از حواس ظاهره و حواس باطنیه و احاطه نمیکند باو بچشمه اعقل
 و خیال و وهم و هوا و جسم و جوهر و عرض و صورت و مثال و خدا جسم نیست و صورت نیست
 و خط ندارد و حد ندارد پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه خدا محال بر جسم و چیزی محل او
 نیست و زمان و شکل و هوی ندارد و واجبست اعتقاد نمودن باینکه خدا محتاج بر جسم
 و نمیخورد و مهناشامد و نمیخورد و نمیخورد و پوشیده چیزی نمیشود و نمیخورد و بیخورد
 نمیزند و غم و غصه و ارم در دو شادی و غم و بیخوردی ندارد و تغییر و تبدیلی و زرق و برق ندارد
 و محتاج بر شراب نیست احتیاج بر چیزی ندارد در هیچ چیز و عینی مطلق است و فدای است جهاد
 نیست و واجبست اعتقاد نمودن باینکه صفات ذاتیه خداوند عن ذات اوست و ذات اوست
 او نیست که ذات او چتر باشد و صفات ذاتیه او چتر دیگر باشد علی وجه که در او جمع شده باشد
 چنانچه بعضی میگویند و این اصول مذهب است چنانچه در حدیث است که از کمال توحید فی صفات
 از ذات یعنی صفات غیر از ذات نیست و عین ذات است و آنچه باید اعتقاد نمود که خداوند آنها را از ذات
 آنهاست که ذکر شد و از آنچه است که گفته اند شعر نمیکند بود و جسم نمیکند نه محل
 شریکست و عاقل یعنی خان خالق و آنها را صفا سلبیه و صفات جلالیه میگویند که واجبست اعتقاد
 نمودن باینکه این صفات را خداوند ندارد بجهت اینکه این صفات باعث نقص است و خدا تا نقص

تسبیح
 نمودن با کمال
 و عبادت نمودن
 و عبادت نمودن
 و عبادت نمودن

بر ذات معقد
 او نمیکند
 احاطه

در حق دایست

و باعث احتیاج است خدا محتاج نیست پس قول باینکه خدا جسم است چنانچه بعضی میگویند غلط است
 و قول باینکه خدا جسم است چنانچه بعضی میگویند مثل این جسمها یا جسم لایق محال خود دارد فقط است
 و قول باینکه خدا دیده میشود چه در دنیا و چه در آخرت غلط است اینها از اصول مذهب است
 و قول باینکه خدا حلول میکند در دل عرفا یا حلول میکند در اشیا یا حلول کرده است در پسرها اشارت
 و یا زنها و دخترهای خوش مو و بو و چون حلول کرد ناب زکوه که میگویند که خدا مثل اشیا
 داینها مثل کوزه اند که نور خدا از اینها ظاهر شده است مثل ظاهر شدن ناب زکوه و طرک کردن
 از او پس خدا در خوش صورتان بیشتر حلول کرده و جلوه از آنها بیشتر نموده است و اینها غلط و
 کفر است و اعتقاد نمودن اینها با تقصیر باعث محذورن در اتش حتم است با وجود اینکه اینها
 و زنا و لو اط میکنند چگونگی جلوه خدا در اینها بیشتر است قول بوحث وجود و وجود یعنی وجود
 همه عالم و اشیا با وجود خدا یکیست مثل دریا و موج که میگویند خدا مثل دریا است سایر
 موجودات مثل موج دریا میباشد لکن باعتبار ارات و نیت پیدا میکند لکن در حقیقت یکیست
 و این کفر و غلط است این از اصول دین است یرا که در عالم وجودات خبیثه و کیفه و نجس میبندند
 مثل سنک خوک و نجاسات لعیان با الله چگونه وجود اینها با وجود خداوند یکیست قول بوحث
 وجود و تعدد موجودات کفر و غلط است چنانچه بعضی که مثلیم و غی اند میگویند خدا دریا
 و موجودات مثل نود دریا میباشند که در باطن نم ازیم است لکن در ظاهر و پیر میباشند دریا
 که آب دریا نفوذ کرده و نم در کنار دریا پیدا شده در حقیقت همانی است پس خدا در اشیا ظاهر
 کرده مثل ظهور آب در کنار دریا که آب یکیست محل ظهور او بسیار است که ظاهر نگوییم
 متعددند مثل انبار که به بنجره که شیشهها رنگ نازک است سرخ و زرد و سفید و آب و کبود و غیر
 داشته باشند باینکه باشد این انبار یکیست و اشیا رنگ نازک میماید و هر شایسته شکل در

در اعتقاد متعلقه بتجدید نیست

9

ظاهر میشود بوجه اختلاف رنگ شیشهها این غلط است قول اینکه غا و یا خدا یکی میشود مثل شکر
 که داخل میشود کفر و غلط است قول اینکه بعد از مدتی زیا ضا تبارک و صل بخدا میشود و دیگر
 محتاج بیارت کردن نیست مثل زمانه که بخانه میسند کفر و غلط است قول اینکه خدا تا که میآید است
 غلط است قول اینکه خدا دیده میشود چه در دنیا و چه در آخرت و چه در برزخ و چه در خواب و چه در
 فالرزد و چه در عرش و چه در عالم ملک چه در حیا و چه در تمام غلط است قول اینکه خدا بصورت
 پسر در عرش نشسته است غلط و کفر است قول اینکه خدا از برای عباد ظاهر میشود و از برای برین
 کفر و غلط است پس واجب است اعتقاد بر اینکه خدا بوجد و رؤیید و جوشید و پوشید و شنید
 و چشید و دید و مایند نیست حد و شکل و جسم و صورت و عرض و عمق و طولی ندارد
 و بود و نبود و رنگ ندارد و بر چیزی قرار نمیکرد زیرا که اینها همه اعتبار احتیاج است
 و خدا محتاج نیست و حق مطلق است و قول اینها کفر و غلط است **فصل در بیان اعتقاد**
 متعلقه بتوحد صفات است بدانکه خداوند و صفات ذاتی و صفات قیامیه است اما اولی را صفت
 و صفت بونی میگویند و اصل آنهاست اول چنانچه در قدرت سیم علم که علم و چنانچه قدرت
 عین ذات الهی است و ذات الهی عین علم و چنانچه قدرت است و از شعبه علم است که را که اسمع و بصر از
 شعبه چنانچه است و قدیم و ابدی سر که بودن خداوند از شعبه قدرت است متکلم و مذاق
 بودن خداوند را بن مصداق است و اول در چنانچه است بدانکه واجب است اعتقاد نمودن اینکه خدا
 حتی است و حق و معنی دارد یکی زنده بودن یعنی خدا همیشه زنده بوده و هست و خواهد بود و
 از برای خدا نیست زیرا که هستی و ضروری نیست او محال است و یکی دیگر معنی منشاء حق متصرف
 بعلم و قدرت است معنی خداوند وجودیست که متصرف بصفت علم و قدرت بوده است و هست و
 خواهد بود پس واجب است اعتقاد نمودن اینکه خداوند قدیم است و قول مجذوب خدا کفر است و واجب

در بیان اعتقاد در این متعلقه بتوحد صفات است

ذریعہ متعلقہ

اعتقاد نمودن باینکه خدا ازلیست یعنی اولت ندارد و اولی است اعتقاد نمودن باینکه خدا ابتدا
 یعنی ابتدا و آخری ندارد و اولی است اعتقاد نمودن باینکه حیات عیوانات خداوند است و از ابتدا بر ذات
 او نیست که چنانچه چیز دیگر باشد ذات چیز دیگر که چنانچه بر ذات زیاد شده باشد نیز بلکه یا حادث است یا
 ترکیب لازم میآید و هر دو غلط است بر حیات الهی هرگز نمیتوان از ذاتی بپدید آمدن یعنی همیشه خداوند
 ذاتی بصفی که عین ذات است و در اویم و قدرتش است باینکه واجب است اعتقاد نمودن باینکه خدا
 قادر است قادر بوده است و قادر خواهد بود و قدرش در معنی دارد یکی بمعنی توانائی داشتن
 خداست بپایجاد کردن هر چیزی که ممکن باشد بر وجهی که اراده دارد و در اویم بمعنی متشیاء ممکن و توانا
 بر خلقت نمودن اشیا است و مراد در اینجا چیزیست که سبب کن و توانائی مرکزین هر چیزی و ترک کردن
 آن است بر واجب است اعتقاد نمودن باینکه خدا هر چیزی را که میخواهد و ممکن باشد خلق نمودن او را
 خلق میتواند نمود و بی مادی و مدت که چنانچه خواهد و صد هزار سال در این عالم را در آن احد خلق
 نماید میتواند خلق نماید چنانچه تا بحال هزار هزار عالم را خلق فرموده است و بعد از این هم خواهد
 خلق فرمود چنانچه از اخبار ائمه اطهار معلوم میشود و از شعبه قدرت است متکلم بودن پس واجب است
 اعتقاد نمودن باینکه خداوند متکلم است تکلم بمعنی توانائی قدرت داشتن بر ایجاد نمودن کلام
 است در هر چه باشد خواه در خست باشد چنانچه با موسی تکلم نمود و خواه در دل ملایک یا بیجا
 اوری باشد و خواه در هوا باشد و لذا بر جهت تکلم بعضی صفت ذاتی است اند یعنی خدا
 قادر بر تکلم است و قدرت بر تکلم نمودن داشته و داد و خواهد و بعضی تکلم را صفت
 دانسته اند و صفت ذاتی میکنند هر گاه صفت ذاتی بود ماست خدا همیشه متکلم باشد چنانچه
 همیشه عالم و قادر و متکلم است و حال اینکه در وقت که تکلم نمی نماید متکلم نیست و این مضمون حدیثی
 نیز در کافیه وارد شده است پس تکلم بمعنی ایجاد نمودن کلام باشد از صفت فعل خواهد بود

دربارهٔ توحید و نسبت

و اگر بعضی قدرت بر ایجاد نمودن کلام باشد صفت ذات است هر دو یعنی عین است و واجب است
 اعتقاد نمودن باینکه خداوند صادق است یعنی دلست کواست یعنی کلامی که خلق میفرماید را
 بر معنی آورد که مطابق واقع است خلافی ندارد و صادقی نیز از شعبه تکلم است که او را متوجه
 قدرت است یعنی خداوند بر ایجاد نمودن کلامی دارد که مطابق واقع باشد مخالف واقع جز
 است اعتقاد نمودن باینکه قدرت بر عین ذات الهی است و زاید بر ذات نیست این نیز از اصول دین
 است نورینم در علم است بلکه واجب است اعتقاد نمودن باینکه خداوند عالم است علم غیر
 ذات الهی است صفت زاید بر ذات نیست علم یعنی دانستن ماده است یعنی مشتأ انکثانی اثیأ
 نیز آمده است پس در اینجا مراد دومی است یعنی خدا سبب ظهور خلقت است و سبب دانستن انچه عالم
 پس واجب است اعتقاد نمودن باینکه خدا عالم بوده و هست و خواهد بود و هرگز خدا جاهل نبود
 است نیست و نخواهد بود و میداند جزئی و کلی را و علم بیلا و پست و عرش و فرشتگان و کوچک
 و بزرگ و کم و زیاد دارد و علم الهی یکسانست با نشئه بهر موجودات بدون تفاوت و علم الهی
 تغییر و تبدیلی ندارد و چنانچه علم دارد با شیئا بعد از خلقت شیئا علم با آنها دارد پیش از خلقت
 آنها و چنانست که علم بعد از خلقت شیئا غیر از علم قبل از خلقت شیئا باشد و قول باینکه علم خدا اعتبار
 با شیئا میکند بعد از خلقت آنها و پیش از خلقت آنها علم او تعلق با آنها نمیکرد غلط است و واجب است
 اعتقاد نمودن باینکه علم الهی بعد از خلقت شیئا با شیئا همان عین علم است با شیئا بلا تفاوت و قول باینکه
 خدا در علم دارد یکی خادش یکی قدیم غلط است بلکه یک علم دارد و او عین ذات الهی است و علم عالم
 بندگان از قبیل ملئکه و پیغام افولک و امامان علیست که بعضی دانستن است خداوند آنها مخلوق
 فرموده است و علوم مخلوقه فعل خداوند است ذات نیست و آنچه در بعضی اخبار وارد شده
 که خدا در علم دارد یکی علم نیست مختص ذات پاک او است و یکی دیگر علم است که تعلیم با نیند و ملئکه که

۱۱

در علم خداوند
 در علم خداوند

در علم خداوند
 در علم خداوند

در بیان سیر در علم است

و آنکه نموده است بجهت دانستن است که اینها باینها تعلیم داد اینها هم او را دانستند و اینچنین که تعلیم
 نداد باینها او را ندانستند لهذا اطلاق بر او علم بر او نموده اند و از قدیم بودن علم الهی قدیم بودن
 اشیا لازم نمی آید زیرا که ممکنست که چیزی را بدانند که چیزی هنوز موجود نباشد چنانچه بالمشبه
 بمخلوق تصور است واجب است اعتقاد نمودن باینکه خداوند عالم بکلی چیزی را نیافرید
 و قولا باینکه خدا عالم بکلیات است و جزئیات است تحت کلیات مندرج اند که بعد از خلقت جزئیات
 عالم جزئیات بتفصیل خواهد شد غلط است و کفر است واجب نیست فکر کردن باینکه انا عالم خدا
 حصولیست یا حضور لکن قول مجنون کفر است چنانچه واجب نیست فکر نمودن بدانات با وجود لکن فکر
 نمودن بدانات قدرت الهی بسیار خوبست که از قدرت او کوچکی بدانات مثال او خواهد بود و از مشبه
 عالم استی الاده میزند بودن خدا و الاده بمعنی خواستن آمده است و بمعنی علم بمصلحت نیز آمده است
 و ابوالحسن بصیرت فایست باینکه اراده علم بمصلحت داعیه بايجاد فعل است و بجا که گفته است اراده
 بمعنی غیر مغلوب است پس از صفات سلویه است بمعنی گفته است اراده در افعال خدا علم خدا
 می باشد از افعال و در افعال غیر خدا امر نمودن خداست با افعال و اشاعره و جماعتی از
 معتزله گفته اند که اراده صفت نماند بر ذات است که مغایرت او با علم و قدرت که مختص آن برای
 فعل است پس اشاعره گفته اند که این زیادتی معنی خداست پس معتزله گفته اند این زیادتی در
 محل نمی باشد و گفته اند که این زیادتی قائم بدانات است پس بدانکه اراده بمعنی علم بمصلحت صفت نماند
 زیرا که همیشه خداوند عالم بمصلحت بوده و هست و خواهد بود پس اراده در خدا بمعنی علم بمصلحت
 فعل است که باعث مشیت خواستن کردن است با علم بنفسه ان که سبب مشیت و خواستن تر است
 پایتختی که این چیز را که میکند باشعور بمصلحت و قصدان مجامیلا و در او اینچنین را که تر میکند
 باشعور بنفسه و یا اراده و قصد تر میکند او را و اراده و خدا غیر از اراده در ماست زیرا

معنی علم بمصلحت در این است که اراده در خداست

در بیان فواید علم الهی

که اراده الهی علم بمصلحت مفید کردن و نکردن فعل است بعضی اراده را صفت عمل دانسته اند
 و میگویند اراده خواستن خلق نمودن چیز است خداوند همیشه چیزی را میخواهد الا باید همیشه
 آنچه موجود باشد و حال آنکه هرگاه میخواهد آنچه را خلق میفرماید و هرگاه اراده نکرد خلق نمیکند
 او را چنانچه یکدیگر چیزی موجود نیست یکدیگر موجد میشود با اراده خدا و این مضمون
 چند حدیث در کافی منقول است از جمله فرمودت آنکه اسلام کلیله نظام عمر روایت میکند
 که حضرت فرمودند اراده صفت فعل خداست صفت ذاتی باز در حدیث دیگر فرمودند که
 اراده از خلق از ضمیر و قبل است اراده از خدا خلق نمودن چیز است احداث ایجاد نمودن آن
 چیز است نیز این دو روایت دیگر شخصی خدمت معصوم عرض کردند که خدا همیشه فریاد است
 حضرت فرمودند اراده نمودن یعنی باشد و مکر از برای آنچه خدا اراده او را اراده و باشد
 و خدا همیشه عالم و قادر بوده است پس اراده کرد و در حدیث دیگر فرمودند که هرگاه اراده
 از صفا باشد مثل علم و قدرت آنچه بلکه خدا اراده نکرده است خداست از برای اراده و توان
 او نیست اراده نکردن خدا اراده او را نمیشکند و اراده اگر صفت ذاتی باشد تعریفی ندارد
 چنانچه در کتاب حجته غوام است در مقام اطاب کلام و استدلال نیستیم همین قدر بر کلف واجب
 اعتقاد نمودن اینکه خداوند فریاد است که اراده بمحض علم بمصلحت باشد صفت ذاتی
 و اگر بمحض خواستن ایجاد باشد صفت فعل است تفصیل این در کتاب شکوة الانوار
 نوشته ام و واجب است اعتقاد نمودن اینکه خداوند کاره است علم بمفید و مخیرتر
 چیزی را دارد با مفسد اراده نمودن بچایا و در فعل است محض علم بمفید داشتن وجود
 او با مفسد اینست که خدا نخواسته است آنچه را که گرفت آنها را و باینکه مخیر فرموده است
 از او هم چنین در الایات شعبه علم است پس واجب است اعتقاد نمودن باینکه خداوند

با سیلاب و الا نیست خداوند اراده کرد که او را مستطاب است از آنست که بعضی اراده را صفت ذاتی دانستند و بعضی را با مفسد که اراده علم هر

نویس در علم است

و ادراك بغير ظاهر بودن مخصوص است چنانچه معنی باشد یا مجسمه هر چه پس خدا سمیع است یعنی شنوا
 یعنی علم بشنیدها دارد و همچنین خداوند بصیر است یعنی بیناست یعنی علم دیدنهای دارد و نیز اینکه
 خدا چشم و گوش ظاهر می باشد که چشم و گوش بیند و بشنود پس خداوند عالم بخیر است و
 مسموعه مضمر میباشد از این جهت است که خداوند را سمیع و بصیر میگویند و ادراك هم از صفت
 و شنیدن و دیدن خدا علم داشتن بشنیدنها و دیدنهای است و دیدن شنیدن ایشان
 نواسطر اسباب و آلات است انچه گوش چشم و خداوند صلاح باینها نیست از این جهت است که بعضی
 از علما صفات ثبوتیه و ذاتیه را هشت صفت شمرده اند و او را در یک باب جمع نموده اند شعر
 عالم نادرجی مزید مدح هم قدیم ازنی متکلم صادق و از بیان سابق معلوم شد که اصول
 صفات اثباتیه علم و قدرت و حیات و اراده و ادراك از قسم علم می باشد و قدیم و از بی ادب
 و سهولت بودن از قسم حیات است و متکلم و صادق بودن از قسم قدرت است و باید دانست که
 هشت صفت با صفت ثبوتیه و صفات ثبوتیه و صفات ثبوتیه میگویند که این صفات را خداوند همیشه
 داشته و دارد و خواهد داشت اصل اینها عین ذات است و ذات یکست و مختلفه نیست و اینها
 این صفات در جنادات اعتبارات است نه اینکه در حقیقت از یکی زیاده تر باشد بلکه یکی در حقیقت
 و فهمانیدن است که بعبارة آنها مخلقه ذکر میشود چنانچه در این صفات ثبوتیه که باید اعتقاد نمود
 که خدا همیشه آنها را داشته و دارد و خواهد داشت نیست اول علم که عالم است و دوم قدرت
 که قادر است سیم حیات که قیاس همان مراده که در دنیا است چنانچه اول عالم است ششم قدیم که
 قدیم است هفتم تکلم که متکلم است هشتم صادق است صفات ثبوتیه که باید اعتقاد نمود باینکه خدا
 آنها را ندارد یا یقیناً آنکه در کتب نیست و قدیم باینکه جسم ندارد سیم اینکه در فی نیست یعنی دیدنی
 نیست چهارم اینکه محل خبر نیست پنجم اینکه غیر اول است ششم اینکه در طاعت نیست یعنی صفات ثبوتیه

نویس در علم است

در بیان اعتقادات

الهی زیارت او نیست بلکه عین ذات اوست اینکه ذات او ثابت صفات است بی صفات ذات کار صفات
 نمیکند و نه اینکه خدا عالم نیست مثلا او عالم میکند و این غلط است منتهی آنکه محتاج نیست نور و غیر
 در صفات الهی سبب آنکه خداوند را نیز صفات فعلی میباشد که از بار صفات فعل و صفات جمال
 میگویند چنانچه صفات ثبوتی بل نیز صفات ذات و صفت کمال و صفت کرام میگویند ^{صفت کمالیه} صفات سلبیه
 و صفت جلالتیه میگویند و صفت ثبوتی آنست که در خدا همیشه باشد که سلب نتوان کرد از صفات
 از او و صفات سلبیه آنست که هیچ وقت خدا انصاف را ندارد و انصاف از او برای خدا هیچ وقت نمیتواند
 ثابت کرد و صفات فعلی آنست که جایز باشد ثابت نمودن آنها از برای خدا و جایز باشد سلب آن از
 مثل از وقت که جایز است بگوئی خدا از حق موجودین است و از حق معدومین نیست پس خدا از حق
 باینکه آنکه مخلوق و موجود شده اند میدهد و ذی کسانیکه موجود و مخلوق تمام اند میدهد
 و صفات فعلی الهی بسیار است مثل از حقیت و خالقیت و رحیمیت و رحیمیت و جوادیت و غیر
 اینها که روزی میدهد و روزی نمیدهد و خلق میکند و خلق نمیکند و رحم میکند و رحم نمیکند و چون
 میکند و چون نمیکند بخلاف صفات ذاتیه که عین ذاتش تغییر و تبدل ندارد چنانچه خصوصیات ذاتی
 فرمودند اولی الله عزوجل کلاما و العلم ذاتی معلوم و التمتع ذاته و لا منسوع و البصر ذاته و لا
 مبصر الله ذاته و لا مقدور یفعل بوجه است خدای عزوجل همیشه عالم و علم ذات خداست و حال آنکه
 مسعودی و نبوده است دیدن ذات خداست حال آنکه قبلیه نبوده است قدرت ذات خداست و حال
 آنکه مقدور نبوده است **مصداق** در بیان صفات ذات متعلقه بتجوید خلقیت است بدانکه در
 اعتقاد نمودن باینکه خدا واحد یکبار و بیشرباب و بیهمتا خلق میفرماید چه چیز که میخواهد و بیشرباب
 از برای او در خلق نمودن نیست پس کسی دیگر غیر از خدا خلق نمیکند پس قول مجوس که میگویند
 یزیدان خلقی خیر و امر من خالق شر است غلط است بلکه واجب است اعتقاد نمودن باینکه خداوند عالم

۱۰۵
 در بیان صفات الهی

صفات کمالیه
 صفات سلبیه
 صفات جلالتیه

در بیان صفات الهی
 صفات کمالیه
 صفات سلبیه
 صفات جلالتیه

در بیان معلفه بتجید خلقیت

خالق همه مخلوقات و خداوند همه مخلوقات و موجودات را از کم عدم بقضای هوای غایب وجود
 آورده است و غیر از خدا کوی دیگر خلق کرده است مخلوقات را نه از ملک و نه از انبیا و نه اولیاء
 و نه غیر ایشان را سایر مخلوقات و این اعتقاد موافق عقل و نقل از آیات قرآنی و از اخبار ائمه است
 و از جمله اصول دین است شکر و از جمله مفاد پرست و با تقصیر و اسفل السافلین است پس
 باینکه ملک خلق میکند بواسطه و از الهی غلط است و اما هرگاه خداوند ملک را ازین برسد
 که چیزی را بر صورت یا ملک را از او بکند عینا از پخته و بعضی اخبار را بدیده است که ملک را
 خداوند میسازد که صورت اش را در شکم مادر او از نطفه این نوع دست میکند یعنی چشم و گوش
 و دست پا و عروق و صور او را میکند و این عینا است فی الجمله که خداوند خالق است و بواسطه
 استا هر چیزی را خلق میکند و تو را الهی اینست که امورات را با سیما جاری میفرماید لهذا هر چیزی را بواسطه
 چیزی و وسیع چیزی خلق میفرماید چنانچه گفتم از بواسطه نشانند تخم بره و شحم او را ازین خلق
 میفرماید و انشا و حیوان بواسطه انتقال غلیظت بر جسم ماده خلق میکند و صورت انسان را
 بواسطه بند ملک خلق میفرماید و در حقیقت خداوند صورت بند انسان را است چنانچه در آیات
 و اخبار دینا است که خداوند صورت انبیا را میسازد و صورت خداست که بواسطه عمل ملک
 باشد پس فرماتند ما را در دنیا که ملک بقتور قدرت ازین الهی کار میکنند پس در حقیقت خدا
 خالق مصلوب است و اینک خداوند با سیما امورات را جاری میفرماید نه بواسطه حیوان است
 بواسطه بلکه بجهت ظواهر و جبروت قدرت خود است و بجهت منظم شدن نظام بی نوع انسانیست
 که هر که محتاج میکند که باشند و امورات یکدیگر را اعانت نمایند و بدانند که خداوند محتاج
 نیست چنانچه انشا و خداوند پس ازین جهت است که خداوند بعضی ملک را موکل با بر و بعضی را
 و بعضی را بر زمین و بعضی را در آسمان و بعضی را بر آب و بعضی را بر زمین است

صورت

کتابخانه اعتقادی

و بعضی با انسان و بعضی با حیوان و بعضی را بجن و بعضی را بپروها و بعضی را بجنط نمود هر چه
 میخواند بجنط بکار دیگر از قبیل قبض روح نمودن و شوال در قبر نمودن و غیر از اینها از امور
 نمودار است در حقیقته فاعل کننده این امور ذات خداوند است نه غیر بواسطه آنکه با آنکه با
 وقوت و قدرت او کار می کنند و اما اخیر و شرکه از بندگانی که مختصا ظاهر میشود کار خدا نیست
 بلکه کار بند است لهذا مورد ثواب عطا میشوند نظیر با خیار یکدیگر در دنیا و آخرت خود میکنند
 آنها را که خداوند امر می نمود است اگر چه ایشان هم بقدر و وقوتی که خداوند ایشان عطا فرمود
 است میکنند اگر چه اختیار هم با ایشان داد پس ثواب عطا را هم قرار داد و اما خدا خالق و سر
 و بنده کار فاعل کننده او است اینچنین در رساله حجته عوام است محل کلام ما اینجا نیست
 است اعتقاد نمودن اینکه خداوند خالق اشیا موجود است نه غیر از او و قول باینکه امیرالمؤمنین
 خالق است و اشیا او را ازین خدا خلق کرده است غلط است و قول اینکه انحصار دادن خدا عالم را
 خلق کرده است دلیل است و آیت و اخباری که از این بقول است که هر چه عین دارد که خداوند
 بر کزینند طاعت و امتداد و قوت پیدا دهد که با در خلق چیز خلق کند که چون دلیل نیست
 که خدا امیرالمؤمنین را ازین داد که است که انسان و زمین و اشیا خلق کند نیز این باید اعتقاد
 نمود و بجز در بعضی از خطها امیرالمؤمنین را در شد است که انحصار فرمودند و خالق
 است و زمین و دنیا است نیست که اینها از جنه انحصار باشد شاید دیگر از دنیا انحصار نظر
 باشد فرض اینکه از انحصار باشد و از تاویل نمود که موافق آيات قرآنی خواهد آمد
 و همچنین قول اینکه امیرالمؤمنین مبعوث شدند و دنیا است چنانچه بعضی انحصار را قائلند
 میدانند دلیل بر این مطلب است که ایشان امیرالمؤمنین را جل است از این منصب و مرتبه و هیچ
 فعل الهی مثل خالقیت و رازقیت و رحمانیت و رحیمیت مختصا ظاهر شده است و خداوند

در بعضی از اینها از امور نمودار است در حقیقته فاعل کننده این امور ذات خداوند است نه غیر بواسطه آنکه با آنکه با

در بیان متعلقه بتوحید خلقیت

۴

بعین ذات مقدس مباشه بر چیزهایست و لکن امیرالمؤمنین عبا شراست بواسطه ظهور صفه
 الهی را و تفضل هر یک را در کتاب شکوه الانوار نوشته ام و بر عوام واجب نیست دانستن
 اینها بلکه اعتقاد نمودن باینها بسینا مشکل است مخصوصا زبیرا عوام الناس که نه کلام و استدلال
 نمیدانند و بر نمیخورند همین قدر بر عوام بلکه بر خواص واجبست اعتقاد نمودن باینکه خدا خلق میکند
 و خدا روگرد میدهد و خدا زنده میکند و خدا میمیراند و اینها کونه میکند اینها را و اینها ظاهر صفت
 فعل در امام است یا در پیغام او راست در طلب است چنان نیست فهمیدن آنها را بلکه باید با لفظ
 کند که خدا محتاج هیچکس نیست در هیچ چیز نه در ظهور فعل و نه در غیر او و بی وارده شده که خدا مریم
 خدا در قیامت امام و اینکندارند و امیرالمؤمنین عبا صفت هفت و پنجم میکند و هر کس را میخواهد
 باذن خدا شفاعت میکند و از حوض کوثر آب میدهد و دوست خود را بر هفت مهر و دشمن
 خود را بیچشم میبرد و توانا بیکه خدا از امیرالمؤمنین عبا اذن گرفت در خلق نمودن عالم بآنکه مشورت بان
 حضرت کرد غلط است حرفی متعاریست حدیثی میگویند که آنحضرت دست کرد در دیرتجاره او سما
 و زمین را از زیرتجاره پرفراورد و انداختن از غلط جتالین غلط است و در کتاب معتبر
 ذکر کرده باشند نیست دلیل عقلی هم بر این مطلب نیست اولر شده است که امیرالمؤمنین عبا
 الله است قل نه الله است و جبب الله و اذن الله و حملا لله و اید الله است یعنی چشم خداست و قلنا
 خداست و پهلو بخداست و گوش خداست و وجه خداست و روی خداست و دست خداست
 اینها هر مولا است یعنی باید اینها را تاویل نمود و الا خدا گوش و چشم و دست و رو ندارد مگر که
 آنحضرت باشد بلکه مراد اینست آنحضرت بقره دست خداست چون کسی که مراد میکند بدست
 غالباً اهل اکثر که بسینا چهره رضا انکر کار میکنند آنحضرت میگویند فلان دست من است یا فلان چشم من
 است چنانچه با انشبه بفرزند و دوست میگویند که فلان چشم منست اینک در حقیقت او

اینکه در دست باشد

در بیان اعتقاد

چشم باشد و درباره برادر منوکیوید فلان که پشت من است لیسو بمجرایب از آن حضرت ظاهر
 میشود بجهت خلاق که کسی نمیتوانست مثل انکارها بکند و خداوند آنها را نمیکرد و زودخواست
 آنحضرت بمخترانیا بجهت هدایتیافتن خلق لهذا آنحضرت را قاضی الله میگویند زیرا که خداوند
 بقدرت خود هر چه میخواهد میکند و در نزد معجز نمودن آنحضرت قدرت خداوند ظاهر میشود
 و همچنین بعدی خدای عز و جل بمنزله روی اوست زیرا که کسی را میخواهد و باو می آورد و خدا
 امر فرموده است که مردم اطاعت امر را بکنند پس رو بخدا نمودن و اطاعت او را کردن رو بخدا
 کردن و اطاعت اوست لهذا آنحضرت وجهه الله است تا بقوی که رو بخداست که باید مردم رو بخدا
 میاورند از رو نمودن او و اطاعت کرد و او را آنچه است که آنحضرت را باب الله میگویند یعنی
 در هر جماعتی کسی که میخواهد بخدا رو بیاورد باید از این در داخل شود یعنی باید
 محبت ولایت ایشان را داشته باشد و اطاعت ایشان را بکند که اطاعت آنها اطاعت خداست
 و اگر از غیر این راه اطاعت خدا را بکند قبول نیست زیرا که راه و اخلاص قرار داده است و آنچه است
 که در حدیث او دانسته است که کسیکه از اول عمر دنیا تا آخر دنیا شایسته ایمان بایستد و روزها
 روزه بگیرد و بی محبت و ولایت ائمه هدی باشد و عبادت قبول نمیشود و همچنین چو بیعت
 نمودن با خدا اطاعت و بیعت عبارتست از دست زدن کسی بکسی که مطیع او شود
 که هر چه بگوید اطاعت او نماید و خدا دست نداد روی او که خیمه ندارد لهذا خداوند امام را
 بمنزله دست خود قرار داده است هر که دست بیعت بگوید استایان در آن کند و ایشان بیعت
 کند که هر چه بفرماید عمل کند بیعت با خدا کرده است از این جهت است که آنحضرت با دست خلاق
 میگویند زیرا که ایشان را اخلاص قرار داده است و هر چه ایشان بگویند قول خداوند است و خلق
 باید اطاعت ایشان را نمایند تا اطاعت خدا را کرده باشند و همچنین در بعضی اخبار وارد عید و نیاید

در بیان اعتقاد
 در بیان اعتقاد
 در بیان اعتقاد

رو نمودن امام است
 رو با امام نمودن است

در توحید

و در شده است که قلب ایشان محل و صرف مشیت الهی است مشیت صفت فعل است
 میگویند که امام خود مشیت خداست ثابت ثابت بدلیل عقلی و نقلی و تفصیل هر یک را
 در مشکوة الانوار نوشته ام و چون این رساله بجز عوالم است همین قول که ایت میکند پس واجب
 اعتقاد نمودن باینکه خدا خلقت خدا را از وقت خدا میباشند خدا صفت است پس فرض
 کار ملک است چه خضر عزرا بنیاد باشد و چه ملک رحمت که در دست است اما که قبض روح مؤمن
 میکند چه ملک است چه با باشد که قبض روح کافر و منافق را میکند و میرزید کار خداوند
 در پر علم است که میرزید غیر قبض روح است و زدن کشتن کار مخلوق است و قول باینکه غیر خدا
 این کوه را میکند غلط است و بعضی میگویند که خدا اول مشیت با خلق کرد و مشیت
 از امام و سایر اشیاء را بمشیت خلق کرده پس مشیت که امام باشد خلق میکند و این صفت خدا
 لکن معنی خدا اینست که بواسطه مشیت خدا خلق کرده است اشیاء را از شیاء خود مشیت
 خلق کرده است که امام علیه السلام باشد مخلوق و بتفصیل در مشکوة الانوار نوشته ام فایده
 بدانکه واجب اعتقاد نمودن باینکه بدست مخصوص به خداست بدست بجز مشیت
 میکند و هر چه که خواهد نمیکند بجز بفضل الله فایده ای که میبرد و قول بودند از
 خدا از اصول مذکور است در خدا و در شده که هر چه از آن بجز مشیت خدا اول
 بیگانه و بشیر یاب بود خدا در هر وقت از خدا بشیر بگفت و خلق نمودن اشیاء و میباشند از
 خدا بشیر تمام بود بشر که هر چه بیگانه او می باشد از جلال او کرده است از آنم تا خانم و علم بدست
 و غیر خدا که دیگر از آنند و این معنی است که غیر خدا که او را نمیدانند بجز او اعلم الغیب الا الله
 و واجب اعتقاد نمودن باینکه خدا هر چه که خواهد بیاورد و بدست و جسم متبوند خلق نماید و در
 پس واجب اعتقاد نمودن باینکه خدا در وحدت در صفات خود و وحدت در صفات خود از قبیل

در مشکوة الانوار نوشته ام و چون این رساله بجز عوالم است همین قول که ایت میکند پس واجب اعتقاد نمودن باینکه خدا خلقت خدا را از وقت خدا میباشند خدا صفت است پس فرض کار ملک است چه خضر عزرا بنیاد باشد و چه ملک رحمت که در دست است اما که قبض روح مؤمن میکند چه ملک است چه با باشد که قبض روح کافر و منافق را میکند و میرزید کار خداوند در پر علم است که میرزید غیر قبض روح است و زدن کشتن کار مخلوق است و قول باینکه غیر خدا این کوه را میکند غلط است و بعضی میگویند که خدا اول مشیت با خلق کرد و مشیت از امام و سایر اشیاء را بمشیت خلق کرده پس مشیت که امام باشد خلق میکند و این صفت خدا لکن معنی خدا اینست که بواسطه مشیت خدا خلق کرده است اشیاء را از شیاء خود مشیت خلق کرده است که امام علیه السلام باشد مخلوق و بتفصیل در مشکوة الانوار نوشته ام فایده بدانکه واجب اعتقاد نمودن باینکه بدست مخصوص به خداست بدست بجز مشیت میکند و هر چه که خواهد نمیکند بجز بفضل الله فایده ای که میبرد و قول بودند از خدا از اصول مذکور است در خدا و در شده که هر چه از آن بجز مشیت خدا اول بیگانه و بشیر یاب بود خدا در هر وقت از خدا بشیر بگفت و خلق نمودن اشیاء و میباشند از خدا بشیر تمام بود بشر که هر چه بیگانه او می باشد از جلال او کرده است از آنم تا خانم و علم بدست و غیر خدا که دیگر از آنند و این معنی است که غیر خدا که او را نمیدانند بجز او اعلم الغیب الا الله و واجب اعتقاد نمودن باینکه خدا هر چه که خواهد بیاورد و بدست و جسم متبوند خلق نماید و در پس واجب اعتقاد نمودن باینکه خدا در وحدت در صفات خود و وحدت در صفات خود از قبیل

در توحید است

واما لقب و شرفی که در پیش ایشان نهادند **صباح** چهار در توحید عبادت است بدانکه
 باید دانست که عبادت مخصوص به الهیست باید خداوند را عباد نمود از برای غیر خدا جایز نیست
 و باید عبادت ذات الهی نمودن و عبادت صفات فعلی و اسما الهی ^{بمورد} غلط است و هر که عبادت
 کند ذات مقدس موصلاست و هر که عبادت کند اسم را بدون ذات مثل لفظ الله و غیره فخر
 و هر که عبادت کند اسم و ذات هر دو را مشرک است پس نباید غیر خدا را با خدا در عبادت قرار داد
 و نیست عبادتی بجز برای الهی یا ذکر و ذکر هر گاه که غیر خدا را در عبادت شریک نماید مشرک است
 و شرک بر دو قسم است اول شرک چله نامعنا الهی است این که عبادت غیر خدا را بکند در ظاهر
 و اشکار مثل عبادت نمودن بت ساج ماهی و دخت شامه و قمار و کوا و کونیا اله
 و اتر و دخر و سپر و دم و حیوان و نبات و جماد و خوه شکل باشد مثل صلیب که شکل دانند
 حضرت علی که از آن نه او را خارج میکند خواه از چیزی و از امر شده باشند یا اینکه خواه
 باشد که در چیزی او را کشیده باشند خواه آنچه شکل پیغام او را یا امام باشد و خواه اشک
 غیر از اینها باشد و خواه آنکه یا که عبادت میکند پیغام او را یا امام باشد یا غیر اینها و اینها الهیست
 نمودن شرکست بخداوند و روز قیامت که میشود و عابد و معبود را نیز از امام و پیغام او را
 داخل چشم خواهند نمود نظر بجوایه آنکه و ما بعدون من و ان الله حصی حیم و ان الدین
 سبقت لهم منا الحسنه و انما عنهما بعدون و چون پیغام او را حضرت محمد مصطفی ص این
 ایه را خوانند در اصحاب خود که یکی از هر زبان عرب بود گفت میروم یا محمد خا صی منکم پیش آمد
 بخدمت حضرت و عرض کرد یا محمد ای ایستد و موسی را مردم عبادت کردند که بعضی از نصاری
 گفتند علیه خدایت و بعضی از ایشان گفتند پس خدایت و بعضی از یهود گفتند که موسی خدایت و غایب
 شد و بعضی از ایشان گفتند که غیر پس خدایت حضرت فرمودند که بل ایکن لفظ ما در ایه

۵
توحید
عبادت نیست

در توحید

در بیان عقادات

از برای غیر ذی العقول است پیغام آوردن از آیه نائیه میزند که خداوند ایشان نیگونی کرده
 است و در تفسیر علی بن ابراهیم و در سما العالم که خدا مفتوح الا نوار است مرویست از معصوم
 که روز قیامت کسی میشود ماه و ثناب مثل دو کاری که پی نموده باشند و چشم محال از بزرگی
 آنها عبادت یافتن نموده اند هر چند که خود شایع معبود ایشان را چشم میباشند یا اینکه ایشان
 را ضعیف اینک معبود و تشوینند یا آنکه نمیسوزند مثل سنگ که بی روح است از آتش الهی و غیر
 به حال بلوی عرض کرد که ما شنیده ایم که از شمار روایت وارد شده است که نور ما و ثناب از نور
 شماست چگونه نور شما ایچتم میورد حضرت فرمودند که نور ما را از ایشان بشکند و داخل
 جهنم میکنند ایشان را و قول اینک باید صورت مرشد را در نماز و روزه و غیر اینها از عبادت
 نظر آورد و ایشان را عبادت نموده زیرا که ایشان واسطه فیض مهربانند و مرشدان عبادت
 خدا را ندارند زیرا که مقام قرب نرسیده اند غلط است شرک است و مرشدی است و غلط
 پرستی و همچنین قول اینک صورت پیغام آوردن یا امام عبادت بنظر آوردن این نیز غلط است
 و شرک است قول اینک کان خطاب را یا ک تغذی و یا ک نستیعین یعنی قول عبادت میکند و از تو
 یاری میخواهم و رجوع بامیر المؤمنین است غلط است همچنین است قول اینک مراد از قل هو الله
 احد امیر المؤمنین است تفصیل اینرا در مشکوٰۃ الاتوار نیز بیان کرده ام در قسم شرک و حق
 وان پرستیدن چیزی های دیگر است مثل دنیا و مال دنیا و عیال و طعام و هوای نفس و حیای
 و غیر اینها و اینها هم بمنزله شرک مجذبات مثل نماز کردن از برای غیر که بگوید خوب است
 یا تبره گرفتن بجهت شهرت چنانچه بعضی کارش را نیست خداوند حفظ نماید و نظر عموم
 و لایزال عبادت به احدی نباید احدی را شریک نمود و اما زیارة خواننده که بعد از اها الله شرک
 و قبرها و ائمه را از قبیل شرک عبادتی نیست زیرا که خداوند از زبانها داده است

در بیان عبادت

متعلقه بعد التست

پس در حقیقت زیارت آنها عبادت خداوند است نه غیر پس هر عبادتی که برای غیر خداست عبادت
 شرک است که انبیا را با خدا شریک نموده است از عبادت و اما تعظیم انبیا و اولیاء و ائمه هدی
 علیهم السلام و علماء و سلاطین حق تعالی است تا مانند عبادت نباشد و هم شدن بجهت غیر خدا اگر چه
 عبادت باشد شرک است خواه بقدر باشد که بخند رکوع برسد یا نه و اگر بقصد عبادت نباشد و مجرد
 رکوع برسد بصورت شرکت و اما سجود از برای غیر خدا مطلقاً شرک نیست مگر سجود ملائکه
 از برای حضرت زکرم که سجود تعظیمی بود و ائمه یاران خدا بود پس عبادت خدا بود نه غیر و تعظیم
 انوار مقدسه نماز طهارت و املائکه در آن سجود نمودند **شکی نیست** در بیان اعتقاد
 متعلقه بعد التست بدانکه واجب است اعتقاد نمودن اینکه خدا عادل است ظالم که خدا ظالم باشد
 از موجودات نکرده و نمیکند و نخواهد کرد این از اصول دین است منکر او با انقیص خدا در حجیم
 و خدا ظالم و ستم نمیکند و در ارضی ظلم و ستم نیست زیرا که ظلم و ستم بیچ است و بیچ بر خدا جایز نیست
 و خدا منزه است از ظلم و شر و رضا شدن بظلم و شر پس واجب است اعتقاد نمودن باینکه همه
 فعله خدا نیکوست و با غرض فایده ایست که ارجح مخلوق است فعل خدای غرض فایده نیست
 و فعل خدا جبر نیست بلکه همه افعال خدا با مصلحت است که عاید بر بندگان است عاید بخدا نیز که مختار
 بچیز نیست حدیث کثرتاً حیصاً فاحیث لا عرف خلفت الخلق لا عرف لا ت بر احتیاج خداوند
 ندارد زیرا که جهت اظهار جلال است از خدا عین غناء مطلق است پس باید اعتقاد نمود باینکه
 مصلحتی در برابر هر کس که هر صفتی که فرستد خدا او را ایما آورده است خواه مصلحتی دنیا
 بنده باشد و خواه مصلحتی آخرت بنده باشد اگر چه بنده انمصلحتی نداند زیرا که بسا چیزها هست
 که بنده او را مصلحتی دنیا و آخرت میداند و خدا او را مصلحتی نمیداند جهت اینکه خدا میداند که این
 خیر این بنده یا در دنیا یا در آخرت ضرر غیر نسا و بنده این را نمیداند لهذا او را میخواند و بسیار

متعلقه بعد التست
 بجمیع الاعمال
 و بجمیع الناس

حدا

واظراً جلالاً

در بیان مذهب معتدلتان

چیزهاست که مصلحت دنیا یا آخرتی بنده است و بنده چنین میدانند که این ضرر است بر او
 و حال آنکه منفعت مصلحت و دلین است و واجب است اعتقاد نمودن باینکه غرض فایده افعال
 به بنده بر نیکم و در بنده و واجب است اعتقاد نمودن باینکه فعل خدا با غرض و فایده است
 پیغمبر فایده و این اصول مذهب است قول اشاعره که میکند افعال خدا بی غرض و فایده است
 غلط است و باید دانست که لطف خدا بر خدا واجب است لطف است که خدا کاری بکند که بنده بواسطه
 انگار نزدیک بطاعت و در لذت معصیت خدا بشود از قبیل نصیحت و اولیا و ائمه هدی و علماء و فرستادگان
 که از ایشان است و اینها خود بنا حکام و معجزه دادن به پیغام او دان و ائمه و نصیب عقل و آید دانست
 که حسن و قبح اشیا عقلیست شرعی چنانچه اشاعره باین فالند و این غلط است چنانچه در اصول
 تفصیل بیان و شده است و واجب است اعتقاد نمودن باینکه خدا افعال بنده را بعمل
 میاورد یعنی آنچه صلاح بنده را در او بیشتر است او را میکند و این از اصول مذهب است و قول
 بعضی از حکما مجرب صلاح کفایت میکند غلط است زیرا که ترجیح بر روح لازم نمی آید و او
 عقلا قبح است بر نیکم در جهت و سبب هرگاه چه وسیله داشته باشد که او اصل خواهد بود
 و واجب است اعتقاد نمودن باینکه خداوند جبر کرده است نه تفویض بلکه یا نه و اعتدال کار
 کرده است یا نیست که بدان راه خداوند بر وجهی است و خلق فرموده است که نه بکاره اند که جرات
 که هر چه میکنند خدا میکند بنده و نه با کاره اند که هر چه بنده میکنند خود میکنند بقوت
 خود قوه و قدرت الهی که تفویض باشد بلکه با اختیار بندگان و هر چه بندگان می کنند
 رسول چنان و اگر بلکه خدا قوه و استیلا و آلات را داده و راه خیر و شر را بر مردم نموده هر کس با اختیار
 خوب میکند مستحق ثواب است و هر کس با اختیار بد میکند مستحق عقاب است مثل آنکه نام طلب معلوم
 شود مثلا استاجاری شاکر پیرامی ورد و در ساختن و بنجوم ساختن و ارسنی ساختن را

متعلقه بعد التت

با نشان میدهد بعد تیشه واره و درنده و چوب و اسباب با و میدهد و میگوید که یک پیچ
 با نقد در بیار و نصف بسا و شاگردی بد به پیش استاد و بالاتر اسپا او با ستادی که استا
 با و نشان داده است بطیقا هر چیزی اینکه کسی و با بجز بداند دردی نمیخورد و هرگاه استا او را
 چوب بزاند که خرد ساختی من تو کفم پیچ بسا شاگرد نمیتواند بگوید که بمن چو استادی یاد داد
 یا چو تیشه واره و درنده بمن یاد دادی این در ساختن من از تو است بجهت اینکه اسپا را تو بمن یاد دادی
 و استادی را تو بمن نشان دادی هرگاه این را بگویند و در عقلا منع و ظمت میکنند که استا بتورا ند
 که پیچ بسازی نه اینکه در بسازی پس خداوند دست و پا و چشم و گوش و قوه و قدرت و شوق
 داده است که بنده عبادت خدا را بکند نه اینکه معصیت او را بکند از قبیل زنا و لواط کردن و
 حرام خوردن و مجام دست بلند کردن و بنا محرم نگاه کردن و غیبت کردن و فحش دادن و ظلم کردن
 و زدن مسلمانان و غیر اینها از معا جو فایده بدانند که ابو خنیفه گفت که هر چه هر کس میکند خدا میکند
 و شخص مجبور است بر اعمال خوب بد و خدا دیده میشود نه هر آنچه میجوید میشود بگوید نشود
 و شیطان با تو نمیشود زیرا که شیطان از آتش خلق شده است جنس مردانیت مجسم خود غیر است
 بهاول چون این را شنیدند کلونجی بر داشت بر سر او زد و سر او شکست و خون جاری شد گفت
 مسئله ات باطل شد ابو خنیفه رفت پیش خلیفه و شکایت از بهاول کرد خلیفه بهاول را طلبید
 گفت سر ابو خنیفه را چو شکسته بهاول گفت من شکسته ام پیچ ابو خنیفه گفت سر در میگذرد
 بهاول گفت زرع میگوید درم را نشان بمن بده تا بدانم راست میگوئی گفت در دیده
 نمیشود بهاول گفت چگونه میشود که موجودی دیده نشود ابو خنیفه گفت سر شکسته است
 زدن کلونج گفت تو میگوئی جنس مجسمانیت نیرنگ کلونج از خاک است تو هم از خاک خلق
 پس چگونه میشود که کلونج سر تو را بشکند ابو خنیفه خجال شد و درخواست رفت خلیفه را

خدا شکسته است

در بیان اعتقاد از نبوت است

مجلس حدیدند بدان حد و ند خلق فرموده است ^{بگو} **اعتقاد از نبوت است** ^{علا علیین} و قلبیهای شیعیان
 از آن طینت خلق فرموده است خلق فرموده است بدنههای شیعیان را از غیر طینت و طینت
 کفار و منافقین را از طینت سجین خلق فرمودند و مستضعفین را از گل چسبیده که غیر از این
 دو طینت نمیباشد خلق فرموده است کیفیت خلط کردن این دو طینت را در کتاب مشکوه الا
 تفصیل نوشته ام و چون خداوند پیش از خلقت میدانست که مؤمنان از طینت که مناسب است
 خلق فرمود که طینت علیین باشد و کافر را از طینت سجین خلق فرمود زیرا اینکه طینت علیین باعث
 خوبی مؤمن میشود و طینت سجین باعث بدی و کفر میشود تا جبر لانم اید **مشکوه سیم**
 در بیان اعتقادات نبوت است نبوت بر دو قسم است عامه و خاصه اما اولی نبوت انبیا است
 اما ثانیه نبوت محمد بن عبدالله ^{و الله است} این اعتقادات شامل بر چند مصباح است
مکمل اول در نبوت عامه است بدانکه واجبست اعتقاد نمودن بحقیقت جمیع پیغمبران
 اجمالا و جدا جدا بر وایت مشهور یکصد نیست چهار هزار است بعضی یکصد و پنجاه گفته اند
 و واجبست اعتقاد نمودن بعضی انبیا از اول عمر ایشان تا باخو عمر ایشان که هیچ کناهی
 نه صغیر و نه کبیره از ایشان صادر نشده است این اعتقاد از اصول مذاهب است نظر باینکه
 اهل عامه پیغام او را در معصوم نمیدانند بجهت پوشانیدن خطاهای باسائنان در توحید
 الهی و این غلط است واجبست ایمان آوردن بپیغام او را و تصدیق نمودن ایشان
 در توحید الهی صفات او را که اخلاقی در خدا پیغام او را ندانند و هر یک حرف در
 در ذات صفات خداوند و همچنین باید تصدیق ایشان را در آنچه او در دنیا و جانب خدا نمود
 اگر چه در این شریعت عمل کردن آنها با نباشد بجهت نسیج شدن آنها و بعضی نسخ شریعت بعضی
 نمودند و واجبست ایمان آوردن بحقیقت ایشان و واجبست ایمان آوردن بکتاب الهی ایشان

مؤمنان و پیغمبران و کاتبان و مبلغان و سبب و غیره

**در بیان اعتقادات
 نبوت است**

در براه متعلقه بنبوه است

که آنجا بت خداوند آورده اند که بعضی از آنها ناسخ بعضی دیگرند و کتابهای اشما که نسخ
 نمودند بعضی از آنها بعضی دیگر را چهار تا مینامند اول توریه موسی و دوم انجیل عیسی و سیم صحف
 ابراهیم چهارم قرآن مجید و کتابهای اشما بسیار است قبیل صحیفه آدم و نوح و شیت و غیر از
 اینها از کتابهای سایر پیغمبران که از اسماء ایشان نام دارند در روایتی که یکتا در سبب چهار کتاب از
 اسمان نام دارند در حدیثی که یکتا در چهار بر شیت پنجاه صحیفه بود در ابراهیم
 بیست صحیفه نام دارند و سیصد سینه در تفریستان مهرسل بودند یعنی فرستاده خلق بودند پنجاه
 تفریستان سهرانی بودند آدم و شیت اخوی که در پس است نوح پنج تفریستان عرب بودند
 هود و صالح و شعیب و اسمعیل و محمد و ششصد تفری پیام او را نوحی سرائیل بودند اول
 ایشان موسی و آخر ایشان عیسی و در خبری چهار هزار بودند و واجب نیست استن تفری
 مفصله لهذا اما اجمالا بیان کردیم و انکار نمودن یکی از پیغام او را نکار نمودن همه است
 در بعضی نکار نمودن یکی از کتابهای ایشان که خداوند از اسماء نام فرموده است انکار همه و اول
 و واجب است ایما آوردن همه و زین اینها مثل آدم و نوح و ابراهیم و شیت و داود و سلیمان
 و یعقوب و اسحق و یوسف و داود الکحل و ایوب و شعیب و صالح و یونس و هود و ادریس و موسی
 و عیسی و محمد و غیر از اینها اسم شریفی نام دارند خداوند در قرآن مجید بیان فرموده است و آنچه است
 معصیت با ایشان داده شده است از اخبار محمول بر تقیه است محتمل اینکه موافق است با مذاهب عامه
 و آنچه در آیات یافت میشود بحسب ظاهر لفظ دلالت بر نگاه کردن ایشان نمیکند محمول بر ترک
 اولیست معصیت محتمل اینکه از اهل بیت عصمت که حاملان تنزیل و تاویل قرآنند چنین
 وارد شده است بدانکه پیغام او را نوار و لو العزم بخیر بودند نوح و ابراهیم و موسی
 و عیسی و محمد و در دفعه اول و لو العزم در اخبار خلافت مشهور است که پیغام او را نوار و لو

۲۹

در یونان و روم
 ناسخ کتابها
 بلکه در
 تفریستان
 یهودی
 ۴

در بیان عقاید انبیوت است

کافی می باشد که شریعتهای ایشان شریعتهای پیغام او را نگذشته را نسخ کرده باشد
 صاحبان شریعت باشند و این از حضرت صادق منقولست از حضرت باقر مر ویست که
 ایشان گفته اند که عفریه را قرار بعهده و میثاق فیصلت محمد دال محمد نمودن پیش از
 همه پیغام او را و حضرت این سخن را نداشت نظریه و لم یجد له عزا و در روایتی از حضرت
 باقر مر ویست که او از عمر گفت میباشند که مبعوث بشری و مغرب و جوی آن شده باشند
مصابیح انبیا در نبوت خاصه است بدانکه ولجیل است عقائد نمودن باینکه پیغام او را
 حضرت محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدالمناذیر پیغام او را است و بعد
 از پیغام آنجا بنخلوند خواهد آمد و هر کس بعد از او را دعای پیغام او را نماید کافرت و کافر
 او بر مسلمانان لازم است و لاجل است عقائد نمودن باینکه پیغام او را محمد بن عبدالله است
 و اکمل بلجل و اروع و اتقی و از هد و اعلم و اشجع و اصحی و انکی و جمیع پیغام او را و ان جمیع جز
 و انش جمله که در و حایان و کوه بین و مقدسین و مجربین و تمام موجودین و این و این
 میباشد و خداوند بهترین را انجناب خلق فرموده است بهتر از او خلق نخواهد نمود و نور انجناب
 و ال اظهار او را پیش از همه موجودات چندین هزار سال ظلمت بود و او را اخر همه پیغام او را
 فرستاد بجهت اینکه مرتبه فاحشتر مرتبه خاتمیت را داشته باشد و انچه تمام شده است شریعتها
 پیغام او را نگذشته بجهت مقتضی نبودن وقت و انحضرت انها تمام کند و دیگر تطبیق
 شریعت و نسخ نکند و این را بدانند قیامت و لاجل است عقائد نمودن باینکه شریعت اخر
 همه شریعتهای پیغام او را در مردم شکست و نسخ همه دیگران است و لاجل است عقائد
 نمودن باینکه انحضرت مبعوث شده است تمام جن و انس و اهلا سمانها و زمینها و دریاها
 و صحراها و تمام موجودات **سبحان** در عقائدات متعلقه بقرآنت بدانکه قرآن که

در
 اعتقاد
 انبیا
 صلوات
 علیهم
 و آله
 و سلم

در بیان عمقات قرآن

کتاب انحضرت که از جانب خدا آورده است ناسخ هر کتابهای سماوی پیام آوردان سابق است و واجب است اعتقاد نمودن باینکه کتابی بعد از قرآن از آسمان نازل نخواهد شد مگر ناسخی از برای او نخواهد بود و واجب است اعتقاد نمودن باینکه قرآن کلام خداوند و معجزه بیغیا او و طاهر است و اعتقاد نمودن باینکه محکم و در دست کرده است از جانب خداوند باینکه شعرا و غیره است کفراست و باید دانست که قرآن بزبان عربی فصیح نازل شد است بلکه هر کس باها آسمان را نازل شد لکن در کوشش هر چه او کرد که میرسد بزبان قوم او بکوشش او میرسد اعتقاد نمودن باینکه خداوند و فرستاد است قرآن را از بیغیا او راست و خود بی پیام آوردن و باطن انحضرت نیست اگر چه علم او در باطن انحضرت است لکن قرآن معجزه بی پیام او راست از جانب خداوند و حق انحضرت نیست و قول باینکه قرآن از جرثومیل از باطن پیغام او در میگرفت و بظاهر او میرسانید بیست و توجیه باینکه لوح قلم از نور بیغیا او راست پس قلم را قلم بلخ مینوشت و بیغیا بی کمال میرسانید و میکاتبیل بجز بیل میرسانید و بی پیغام او میرسانید هر چه در قرآن همین مضمون حدیثی را در است ان رسول خدا و باید اعتقاد نمودن باینکه قرآن قدیم نیست بلکه کلام نفس نیست و باید اعتقاد نمودن باینکه قرآن از بواسطه جرثومیل و حال آنکه بعد از ده سال دیگر از این مقدمه قرآن نازل شد پس رسول خدا صلی الله علیه و آله بطریق اولی میدانست و کیفیت انبراد ز کتاب مشکوه الانوار مفصلا نوشته ام اگر چه ظاهر امر و ما یطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی علمه شدید القوی دلالت بر این است انحضرت میکند با بعضی آیات دیگر و واجب است اعتقاد نمودن باینکه تمام جز و ان جمع شوند نمیتوانند مثل قرآن بیاورند بلکه مثل ایه و سوره از او نمیتوانند بیاورند بجز آنکه قرآن معجزه بی پیام او راست و معجزه انست که از جانب خدا باشد

در دست کرده است از جانب خداوند
 ناسخی از برای او نخواهد بود و واجب است اعتقاد نمودن باینکه قرآن کلام خداوند و معجزه بیغیا او و طاهر است و اعتقاد نمودن باینکه محکم و در دست کرده است از جانب خداوند باینکه شعرا و غیره است کفراست و باید دانست که قرآن بزبان عربی فصیح نازل شد است بلکه هر کس باها آسمان را نازل شد لکن در کوشش هر چه او کرد که میرسد بزبان قوم او بکوشش او میرسد اعتقاد نمودن باینکه خداوند و فرستاد است قرآن را از بیغیا او راست و خود بی پیام آوردن و باطن انحضرت نیست اگر چه علم او در باطن انحضرت است لکن قرآن معجزه بی پیام او راست از جانب خداوند و حق انحضرت نیست و قول باینکه قرآن از جرثومیل از باطن پیغام او در میگرفت و بظاهر او میرسانید بیست و توجیه باینکه لوح قلم از نور بیغیا او راست پس قلم را قلم بلخ مینوشت و بیغیا بی کمال میرسانید و میکاتبیل بجز بیل میرسانید و بی پیغام او میرسانید هر چه در قرآن همین مضمون حدیثی را در است ان رسول خدا و باید اعتقاد نمودن باینکه قرآن قدیم نیست بلکه کلام نفس نیست و باید اعتقاد نمودن باینکه قرآن از بواسطه جرثومیل و حال آنکه بعد از ده سال دیگر از این مقدمه قرآن نازل شد پس رسول خدا صلی الله علیه و آله بطریق اولی میدانست و کیفیت انبراد ز کتاب مشکوه الانوار مفصلا نوشته ام اگر چه ظاهر امر و ما یطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی علمه شدید القوی دلالت بر این است انحضرت میکند با بعضی آیات دیگر و واجب است اعتقاد نمودن باینکه تمام جز و ان جمع شوند نمیتوانند مثل قرآن بیاورند بلکه مثل ایه و سوره از او نمیتوانند بیاورند بجز آنکه قرآن معجزه بی پیام او راست و معجزه انست که از جانب خدا باشد

در پيامتعلقه بقرانست

که هر مردی را علم بر او باشد از مثل آوردن و عادت و واجبات اعتقاد نمودن باینکه هر حکام الهی
 از قرآن مجید باشد و هیچ تر و خشکی نیست بر او مگر آنکه حکم او را خداوند در قرآن بیان فرموده است
 و علم آنها در نزد پیغام او و طو صیبا حضرت است و واجب است اعتقاد نمودن باینکه تاویل قرآن
 را نمیدانند مگر خدا و رسول و امام و گمانیکه پیغام او و امام باو تعلیم داده باشند زیرا که آنها را
 در علم می باشند و انکار قرآن کفر است و استخفاف قوی مثل بد گفتن فعل العیاذ بالله مثل بقا و در
 انداختن یا بار آوردن بجهت استخفاف طحیث بر او یا بول و غایط بر او انداختن کفر است و اما با دربار
 کردن غیر استخفاف کفر نیست و خود نیست و همچنین حدث نمودن در نزد او بغير استخفاف واجب
 اعتقاد نمودن باینکه قرآن ضلعه تغییر و تبدیل در اوقات گذشته است اگر چه در قرآنهای دیگر بعضی از
 مناقین انداختند یا تغییر دادند و ان قرآن ضلعه در نزد امام عصر علی الله وجهه میباشد
 و واجبست اعتقاد نمودن باینکه قرآنی غیر از این قرآن که بر محمد بن عبدالله نازل شده است دیگر
 نمیشود و ادعای نزول قرآن دیگر کفر است خواه بر پیغام او و در خواه بر انبیا و انکار همه قرآن
 یا بعضی از او اگر چه بیکوچه یا ایله باشد کفر است و واجبست اعتقاد نمودن باینکه در قرآن
 میباشد از حلال و حرام و قصای پیغام او ان وقوع و انقعات و حدیث خادشان و حکایا
 و اخبار آینده و اخبار گذشته و انکاری یکی از اینها کفر است **مصحح** و اعتقادات متعلقه
 بصفا پیغام او را محمد بن عبدالله و اله است بدانکه باید اعتقاد نمود باینکه آنحضرت اعی بود
 یعنی در بی سخنانده بود و کنایه و را تعلیم نکرده بود از جن و انس و آن حضرت یسنا داشت در
 زده و القا و چراغ زیرا که نور آنها از نور آنحضرت منور شده است و بر سر آنحضرت ایضا
 می نداشتن از پشت سر میدید چنانچه از پیش رو میدید و چشم او بجواب میرفت و دل او پیدا
 بود و آنچه در بیداری میدید و می شنید در خواب هم میدید و میشنید و وقتی که راه میرفت

رسول و پیغمبر و قرآن
 آیه های قرآن
 خداوند است
 بین ما و غیر ما
 قرآن که رسول خدا
 میداند که هر چه در
 کلام او بود
 که در اول قول و امام
 انجن در عیال
 نه جبریل و نظر دیگر
 که در اول قول و امام
 خود قرآن و در بیان
 بان حضرت رسول از برای
 محفوظند
 در اعتقاد
 بصلوات
 غامر و ...

در بیان عقائد متعلقه بصفا پناه او

نوروی آنحضرت در دویوار روشن مینگریختی بلکه زندهای آنحضرت در شبهای تاریک
 که مینگریختند بر روشنی نور جمال آنحضرت او را پیدا مینمودند و بی شمع و چراغ و زمین بول و غایط
 آنحضرت آفریده میشد و حیات و نبات و یکیت و عرق آنحضرت از مشک و عنبر خوشبوتر بود و خسته
 کرده و ناف بریزه و پاک بپا کیزه از مادر متولد شد و در وقت تولدش عالم روشن شد و ملک دنیا
 شدند و بتها سرنگون افتادند و طاق کسری که از همه پناهای او کلام آدم نزل تر بود شکست
 و دریاچه سار و دریاها میان بودند که بعضی از مردم آنها را میپرستیدند خشک شد و ماهیها
 او فرود آمدند و کفر اس که هزار سال بود که آفریده بود مردم از عبادت مینگریختند و خواموش
 از نور جمال آنحضرت قصرهای صبر و اشام را از من و الله انجمن از که معظمه مشاهده نمودند
 شیب او واجب بود و خور و پیغم آنحضرت تا دو ماه بود تا بر دل کافران میافتا و هر طرف که رو
 بجهت تبلیغ و چهار و تبلیغ رسالت الهی انجامی نمود و برادیت از او بجای دشمنان خلاصه
 نمود تا درین بار روشن کرد و کفر را بر طرف نمود چهار زن و بیشتر بعد نکاح از برای آنحضرت
 حلال بود و از برای دیگران حرام است قسمت میان آنها بر آنحضرت واجب نبود علی قول و هرگاه
 زنی خود را بر آنحضرت محبت میداد و حلال بود و با فقراء و مساکین محبت میفرمود و پیغمبر بود
 با زلفها راه میرفت مردم را با سلام دعوت مینمود و گناه صیغره و کبیره نکرد از اول عمر تا با حق
 و در چهل سالگی مبعوث بر رسالت شد و درین خدا اشکار نمود و شریفیت خود را ظاهر کرد
 و پیش از مبعوث شدن بدین خود عمل نمود و بدین بر ائمه و موسی و عیسی و غیره ایضا از پناجا
 اولن و قیامت که نبود و افضل از همه پیغام او را بود بلکه از جمیع موجودات از چهار انا
 و نباتات و حیوانات و انبیا و جنینا و ملکات و فلکات بهتر از جمیع موجودات از زمین
 و سموات بود و همه ذرات موجودات عالم وجود را خداوند بطیقل وجود شریف آنحضرت مخلوق

و در بیان عقائد متعلقه بصفا پناه او

در بیان متعلقه بمخبرات

فرمود که انحضرت را خلق نمیزمود هیچ موجودی بوجود نمی آمد و اعلم از همه مخلوقا
 اگر چه بجز طاهر جبرئیل واسطه پیغام الهی بود و در بعضی قاتل بر او لکن چون خداوند
 انحضرت بود و غزایان در اذن انحضرت داخل و حجره طاهره او نشد و جبرئیل فرمود
 بنحاه او در علوم و این را خبر بر خداوند باو عطا فرموده بود و از هر چه که مال بود و
 ناقص نبود بنده خدا بود و مخلوق بود و خالق بود عاشق نشد و مهر نگرد و بیجا نشد و
 بود در روغ نکفت یکشم زدن معصیت نمی کرد و نور او را پیش از همه موجودات خلق فرمود
 و عرش کریمه و لوح و قلم و اسماها و قبش و ملائکه و اوقات ماه و مجردین مقدر
 از نور و خلق فرمود اما کیفیت اینکه چگونه خلقت آنها را از نور انجناب نمود در
 مشکوٰۃ الانوار نوشته ام بتفصیل هر کس بخواهد مطلع شود رجوع باو نماید انجا
 علو را خداوند باو عطا فرمود و تفصیلات او را این بابیه سوره سوره خدا از
 او نازل میفرمود بواسطه جبرئیل را غیر از او از ملائکه و مؤید بر روح القدس و از هوا
 نفس نمیزد بلکه آنچه حرف بود از انجناب بود که وحی باو فرمود بود و شاعر نبود و کذا نبود
 نبوت و نبوت و اعتقاد نمودن باینها کفر است و کشتن او بر مسلمانان لازم است و انحضرت روح
 روح داشت بجز روح مدبر و یکی روح قوت و یکی روح شهوت و یکی روح ایمان و یکی
 روح القدس و روح القدس به نور و خطا و دنیا از او برخواستند شد و مؤمنان بجز روح
 دارند و کفار و منافقین به روح را دارند اما مایه نیران بود و خردار و مصباح بجز در
 متعلقه بمخبرات انحضرت است و دنیا است بدانکه واجب است اعتقاد نمودن باینکه انحضرت صاحب
 مخبرات بود مثل شوق القبر کردن و سننیکوزه در دست انجناب تسبیح و تقدیر الهی نمودن و
 هر جا که راه میرفت بر او دیوار و سنگ و کوه و درخت تعظیم او را مینمودند و گو خدا که میگویی

در بیان اعتقادات متعلقه بمخرج رفتن

همه اینها با آنحضرت که خدا را میدنودند و بر هر چه که میکند نشناخته و اسلام میدهند و بتعلیم الهی
 خبر از آینه و گذشته میداد و خبر از آنچه در سینههای مردم بود خیر میداد و آنچه در خالها پنهان کرده
 بودند میفرمود و مرزها را باذن خدا نده میکرد و آنچه از خدا میخواست خدا با او عطا میفرمود و هر
 خار و عاری که میخواست بکند بجهت پیغمبر از خداوند سؤال مینمود و خداوند در دست و جاری و سبک
 و خود بخود بی از آن الهی کار نمیکرد و نمیتوانست که هر چیزی که بچام او دلگشته داشته باشد
 یا بمعرفی غیر از آنها را داشت قول و فعل او همانجا بود و ندانید و علم هر چیزی داشت تعلیم الهی و انوار
 فاعلم او نیار میشود و هفتاد و نهم الهی میدانست یک طرف میدانست که او مخصوص خداوند است
 و سایر پیغام اوزان از این هفتاد و نهم بعضی میدانستند بعضی در آن بعضی جهان را بعضی
 بعضی بسینا بعضی بیشتر و بعضی کمتر و آنچه غیب است خداوند او تعلیم نموده بود بواسطه این اسم میدانست
 و میخواست چیزی را مگر آنکه میدانست که او را خدا میخواهد بجز علی که با او عطا فرموده بود ملک
 نبود بلکه بشر بود و بهتر از ملک بود و قرآن بر او نازل شد بزرگوار و خیر از شما در آن فرستاد
 و حضرت حسن و حسین و سایر ائمه را داد و خبر از زمان بد و افعال بد و اقوال بد که حال ظاهر است
 در میان مردم داد و خبر از قیامت و آنچه در واقع میشود داد و هشتاد و نهم را بچشم سردید و با شما
 با همین جسم و لباس و در برابر او بود حتی تخلین او در یک باره او بود که در هر دعوتش خواسته
 پیرودن نیارزد و خطاب مستبسط از زبان او باران قدوس او را که آید بر سینه که مکن بگذار از کرد
 تخلین تو عرض من نیست بگرد و مقامات و حیوانات و سراسر اقالیم نمود همین جسم و جسد هر
 عصر و بجای هر سینه که هیچ یک از آنها که مقبرین و انبیاء مرسلین و روحانیین و مقدسین و انبیاء
 مرسلین و غیر مرسلین و کوفتین مرسلین و نمیتوانستند برسند و نخواهند رسید و حال آنکه
 حامل انوار اعظم بود و کسی با او در این مقام و مرتبه شریک نبود و نخواهد بود و علوم قاضی

در بیان اعتقادات متفرقه در امور حده

و کاشفات مشکله بر او ظاهر شد که بر کبی اظهار نشده بود مصیبت است در اعتقاد آن تعینه
 بمعراج انحضرت پس بلجست لعل نظر نمودن بمعراج جسم انحضرت که بهین جسم و جسده با سما آنها رفت
 و با الاثر از لوح کرسی و عرش من مقام ثابت قوسین سید که ممکن از برای هیچ نمکن نبود و نسبت
 و نخواهد بود که بان مقام رسد و مقام انهای مکانست لکن خرابیکه بمقام واجب رسیده باشند
 انکار معراج جسم انحضرت و اعتقاد بمعراج روحی که انحضرت قول اینکدک باطن خود فرود رفت
 اینکدک باطن انحضرت معراج بود و عرش و کرسی باطن انحضرت باطل است و قول اینکدک عناصر و معراج جسم ظاهر
 خود را که اب خاک و آتش باشد در هر کراهی انکدهای این چهار کوه گذار غلط است شیهه اینکدک لایم
 می آید از بدن انحضرت باطن جسم از سما آنها پاره شدن و بهم آمدن سما آنها نامربوط است زیرا که خداوند
 قادر است هر چیزیکه چگونه که از یک چشم همزدن پنجم او را خود را از زمین بمقام قوسین که
 چندین هزار سال راه است برده همچنین قادر است که او را با سما آنها برده پاره شدن و بهم آمدن سما با وجود
 اینکدک عیب ندارد عقلا و شرعا پاره شدن بهم آوردن آنها را و اینکدک معراج انحضرت است و وجود اینکدک
 عیب و در پس نیز با سما بهم بر جسم رفتند و قول اینکدک ما بوهم بمعراج رفت که است و دیگری از پنجم
 او را با بمعراج نرفت غیر انحضرت و با پنجه انحضرت سوار شد در راه معراج دیگر از مخلوقات
 سوار نشد و نخواهد شد و پنجه انحضرت را سوار و انوار دید دیگری ندید و پنجه انحضرت معلوم شد
 از علوم برد دیگری معلوم نشد و سائبان او آلهامه و جوعه مجتبه و در فبروز و ساعتی است از ان علم
 و فصل انحضرت زیاد تر میشد و فیض وجود و لطف خداوند او زیاد میشد و عیش و این تعین است
 بر انجناب لکه فیض وجود الهیست کل ما فانا با انحضرت میرسد و زیاد عیش و پیرانها از هر چه کامل
 و همچنین انحضرت اعتقادات متفرقه در او چند نیست و اول بدانکه انحضرت
 پتری بود که خداوند با روحی صیغ فرود و حی چند طریقی است و ان بدن جبرئیل و خیر را با و

در بیان اعتقادات متفرقه در او چند نفر

دویم با آنکه اینک غیر جبرئیل سیمایا کرد زن خداوند کافر ابو اسطوخارین بود با آنحضرت
 حرف زد چهارم در خواب با او میفرمود یا بلدا واسطه یا بواسطه ملک بنجر سخن خداوند عظیم را در تلبیس
 آنحضرت و این قسم را الهام نیز میگویند پس چون خداوند وحی میخواست نماید از هر یک در قلم که لوح نسخ است
 چون تمام میشد پستی اسرافیل میخورد و اسرافیل با نگاه میکرد و چه در او نوشته بود میسکاپ
 مینشاند و میسکاپ مثل جبرئیل میرسانید و جبرئیل بنسایر پیغام آوردان میرسانید و قول اینکده وحی را
 جبرئیل از جاهی که در دنیا با او میکرفت و از آن خدا گرفت که بیند و سخن کند یکست چون زبانه آمد دید که
 علی بن ابی طالب را وحی میکند از غلط او غلط است و اجابت اعتقاد نمودن با اینکه جبرئیل را آنحضرت
 نازل میشد و قول اینکده جبرئیل باطن آنحضرت بود و ملک بود کفر است زیرا که نکذبت الهی لا یمعی یذو
 اعتقاد نمودن با اینکه آنحضرت در پیغام اوری شریکی نداشت قول اینکده جبرئیل را خداوند بیجا فرستاد
 و چون محرابی بر پیشانی بود جبرئیل بخلط نازل شد بر محمد و خدا هم اجازت فعل جبرئیل را نمود کفر است
 و همچنین قول اینکده جبرئیل را خدا بفرستاد یا شتاب پیش محمد آمد غلط است پس اجابت اعتقاد نمودن
 با اینکه آنحضرت پیغام او بود نه و دیگری دیکر هم قابل این منصب و پیش از خلق است محمد را پیغام
 او رسول خدا بود و خداوند او را رسول خود قرار داده بود و باید دانست که محمد بن عبد الله رسول
 و نبی و محمد است و امام بود طین چهار منصب است داشت و فرزند نبی اینهاست که رسول کیست در سبکبار
 و حی با نازل و محمد و ملک محلی و زنده و غیر هم او را میدید و نبی است که در خواب میدید مثل آنحضرت
 ابراهیم در خصوص پنج مرتبه مثل حضرت رسول پیش از مبعوث شدن است و محدث است که ملا
 با او سخن میگوید و او از ملک است و این سخن حدیث صحیح است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است
 و امام است که هم در خواب پند ملک و هم در بیدار و در هر دو حال وحی او میرسید و بعضی از اخبار

در بیان اعتقاد آن متعلقه در او چند نور است

اختلافات یکم دارد در خصوص پنجان آن و بعضی از علماء فرق دیگر گذارده اند چون در شایسته
 عوام است که قضا و اولی است و تفضیل هر را در مشکوٰه الا نوار ابرار مذکور نام نور قدیم بدانند و
 اعتقاد نمودن باینکه آنحضرت شفاعت کند کاه کال را است که در قیامت و حمله العالمین است در دنیا
 و آخرت و اختیار بعضی از احکام را خداوند داده است که مکروه و مستحب و حلال و حرام کند
 که میخواهد از آن خداوند و خداوندنا و علی زاره بود که میدانست که خلد میخواست و چون خلد از
 نمازهای پنجگانه را در اول دو رکعت و سکت واجب بود پس زیاده کرد آنحضرت بر نماز ظهر و عصر
 دو رکعت بر نماز عصر و دو رکعت بر نماز مغرب یک رکعت و بر عشاء دو رکعت اینچه خدا واجب کرده بود
 در سفر ساقط میشود و آنچه آنحضرت واجب کرده است ساقط میشود بجهت آنکه آنحضرت بر حمله العالمین
 و مشتت از برای امت خودش خواست که ظاهر شود در سفر هر نماز مغرب یک رکعت آنحضرت واجب کرد
 ساقط میشود تا آنکه بالمره آنچه آنحضرت واجب کرده است ساقط نشود در سفر بدانکه چون نماز ظهر
 متولد شد وقت مغرب بود و حضرت رسول باین شکر اینیکر کمتر نماز بر نماز مغرب زیاد کرد چون
 حضرت امام حسن در وقت ظهر بود متولد شدند حضرت باین شکر این دو رکعت نماز زیاد نمود
 بر نماز ظهر و چون حضرت امام حسین متولد شدند هنگام عصر بود حضرت بجهت این شکر این دو رکعت
 بر نماز عصر زیاد نمود و اندر این جهت است که از آن حضرت نظر بر نماز است اگر چه سکت دیگر در نماز
 و نماز بخوابد و چون آنحضرت ظاهر نماز راست و با راست یک رکعت صلواتی مانند و دو رکعت
 فرج ساقط شد در سفر و نماز عشاء معلوم دارد که در مشکوٰه ایراد کرده ام و ایضا حرام نمود
 هر سنت کند و او واجب که خداوند ماه رمضان را و سنت نمود در رسول خدا ص و در ماه
 و روزان همراه او و بعضی چیزها در یکی از آنحضرت مکتوب نمود و در چشم و دیده نفس در رسول خدا

در بیان اعتقاد آن متعلقه در او چند نور است

در بیان اعتقادات متعلقه بامامت

۲۱

وضع نمود و غیر از آنها بسیاری از آنحضرت حلال و حرام و مکروه و مستحب نمود و خداوند اجازت
 فعل آنحضرت نمود نور سیم بر آنکه واجب است اعتقاد نمودن باینکه اعمال خلاق عرض آنحضرت ^{میشود}
 در حال حیوان و بعد از وفات او یا بعد از اعمال ایشان باینجه نمود نوری که عکس خلاق و اعمال آنها
 در او می افتد و نبی و امام او را می بیند باینجه اینکه بامثلکه اعمال خلاق را با او عرض میکنند پس
 هرگاه در نامه اعمال امت بدی می بیند استغفار میکنند از برای ایشان و هرگاه خوبی بیند
 خوشحالی آنحضرت تیرا میشود باید اعتقاد نمود باینکه اینها از نور آنحضرت خلق شده اند ^{همچون}
 اوصیای ایشان باید اعتقاد نمود باینکه آنحضرت رفت گذارد و وارث او وارث میرند و بعد
 اینکه پیغام او را در دست میگیرند امرها بجهت اوین اهل سنت است و باید اعتقاد نمود باینکه آنحضرت وصی
 تعیین نمود بعد از خود و اوصی امیر المؤمنین علی و طالب است و آنحضرت بعد از پیغام او را
 وصی بلا فضل و خلیفه و مطلق و جانشین است آنچه مذکور شد هم از اصول مذهب است
 و بعضی قائل شده اند باینکه رسالت تجلی بر روی دگر است و اختلاف طبقات باینجه مختلف
 تجلیات است و امامت هم نوع رسالت و باطل او است و این قولیست که بکار عوام بر میخورد و در بعضی
 نیست و نسبت اینرا بلکه هرگاه اینرا ندانند بهتر است بجهت اینکه جاهلی از اعظم اهل انکار و انانیت ^{اند}
در بیان اعتقادات متعلقه بامامت در آنچه موصی است **مصابی**
اول بدانکه واجب است اعتقاد نمودن باینکه پیغمبرها محمد بن عبدالله ص در آمده و جانشین
 و خلیفه داشتند از جانب خدا پیغام او را ایشان را تعیین نموده بود که وصی آنحضرت باشند
 بعد از دگر کسی و انکار تعیین نمودن وصی پیغام او غلط است و از غریب شش عشرت خارج است
 مثل اهل سنت و واجب است اعتقاد نمودن باینکه اول و صیاد رسول خدا امیر المؤمنین زین العابدین
 و ولی امت اعتقاد نمودن باینکه وصی دیم آنحضرت امام حسن مجتبی پس علی بن ابی طالب است ^{نه}
 خطاب و ولی است اعتقاد نمودن باینکه وصی سیم و خلیفه آنحضرت بعد از امام حسن برادر کوچکتر

در بیان اعتقادات متعلقه بامامت
 چند مصباح
 اول

درباره اعتقادات متعلقه امامت

امام حسین است عثمان بن عفان و حسین علیه السلام پسر علی بن ابی طالب پسندند
 و از فاطمه زهرا دختر رسول خدا اند و اجماع عقدا نمودن اینکه امام چهارم امام زین العابدین
 خلیفه و امام برخواست بعد از امام حسین که محمد حقیقه پسر میراث مؤمنین که از غیر فاطمه است کیستند
 که منسوب بمحمد پسر یوسفه تفسیح باشند بعد از شهادت حضرت سید الشهداء فاطمه زهرا
 محمد حقیقه پسر میراث مؤمنین و او امام میدانند امام زین العابدین و امام محمد باقر و منکونند امام
 آن محمد است و در کوه و ضوی که کوه عقیق در عین واقع است غایب شده است و در آخر از آن ظاهر میشود
 و فرده است این غلط است و ما از ظهورش در زمان ظهور قائم آل محمد نیست شاید نهد و بگویند
 های آن حضرت شود و محمد حقیقه بد نیست مرد عالمی و عابدی بود و نزاع او با حضرت سید سجاد و مراد
 پیش حجر الاسود بجهت اظهار امامت حضرت امام زین العابدین بود که بعد از آن حضرت امام موسی کاظم
 امام و با سبب علی پسر امام جعفر صادق امام نیست چنانچه اسمعیلیه فاطمه زهرا و همچنین عبدالله اصفی پسر
 آن حضرت امام نیست چنانچه فطیحه فاطمه زهرا و چون پای عبدالله بیساز بزرگ بود از آن حضرت او را اصفی
 میکنند و بعضی قائم آل محمد امام مومنانند و میگویند آن حضرت ثابت شده است و مرده است و در آن
 الزمان ظاهر خواهد شد و بعد از آن حضرت امامی نیست چنانچه و فقیه میگویند و این غلط است و آنکه بعضی
 میگویند که خداوند اول اسمعیل پسر امام جعفر صادق را امام قرار داده بود و بعد از برای خدا بد
 شد و نام موسی را امام قرار داد و نظر بخیر یا رتبا آن حضرت که السلام علیک یا من بد الله فی شان یابد
 و این مخالف اخبار دیگر است و جزو زیارت و سجده بکامل کرد که در مشکوه نوشته ام پس هب گیسایند
 زیدیه و اسماعیلیه و اسمعیلیه و فطیحه و زیدیه از مذاهب چهار است که اکثری نیستند و بعد
 با تقصیر بلکه مخلدند و بجهت و همچنین سنی لکن در داخل در میسین مجاسند و پاک اند و قال خود
 و مجال ایشان حرام است اینها مشهور منصوره اگر بعضی از علماء را کافر میدانند و از این

این سخن را بدانند که حضرت امام
 زین العابدین است و امام محمد را امام
 ندانند چنانچه حضرت زین العابدین
 نیست که چنانچه میگویند که سنی
 زیدیه است و بعضی میگویند
 بجهت میراث مؤمنین
 بعد از زهرا و حضرت علی و زین العابدین
 و پیش رو آن حضرت است
 او را پسر علی می آید و در کوه عقیق
 روزی از آن حضرت شهادت امام محمد
 آن حضرت را و زیدیه است و شاید
 فرود خواهد آمد که شاید
 تا بر او بود و هر زمانه ای از آن
 که ظاهر است و در کوه عقیق
 است عقدا نمودن امام محمد
 امام زین العابدین فرزند زهرا شد
 امام محمد باقر امام است و در
 پسر امام حسن عقیق امام نیست
 زیدیه فاطمه زهرا است او زین
 غلط است و اجابت اعتقاد
 نمونن باینکه بعد از امام محمد باقر
 امام جعفر صادق پسر آن حضرت
 امام است و امام جعفر صادق
 قائم آل محمد نیست چنانچه
 قائم و میگویند آن حضرت ثابت
 شد است و ظاهر خواهد شد در
 آخر الزمان و این غلط است که
 چه آن حضرت در زمان حضرت
 بدینا خواهد فرمود و واجب
 اعتقاد نمودن
 این

درباره معرفت پیغام و راه هدایت است

دارد

عس و خرج لانه می آید و بخار و دیگر لانه ... اما ایشان میکنند و لاجل است عتقار نمودن با امام
 امام رضا بعد از حضرت امام موسی و بعد از آن حضرت امام محمد تقی پس از حضرت امام است بعد از او پس
 آنحضرت امام علی نقی امام است بعد از او پس از امام حسن عسکری امام است بعد از او پس از مهدی
 صاحب العصر علی الله فیه امام است قائم آل محمد آنحضرت است غائب شده است و صاحبان
 در پی معرفت پیغام او و راه هدایت است آن رسول خدا و لا در کتب شیعه جز در طالع صبح یار و زوال و
 زوال در شعبان طالت در خانه او در هفدهم ربیع الاول با وزدهم او در عجم فیل ۱۲۰
 از تاریخ اسکندریه گذشته بود در سلطنت او شش روز عازن اکبر یا بیشتر و زوایا حضرت
 آدم تا اولاد آن بر یکبار هفت هزار هفتصد سال چاه راه و هفت روز گذشته بود و نورش اول
 از همه وجود اخلق شده بود و در عالمها چندین هزار سال در نزد ها و دریاها مختلفه گذشت میگرد
 تا آنکه با دم منقل شد عمر شریفش شصت سال و در پیش هم گفته اند پنجاه سه سال در یکدانه و چهل
 پیش از بعثت نیز ده سال بعد از بعثت ده سال در مدینه ماند بعد از هجرت و مدت نبوتش بیست
 سال هرگز از یک مدینه در سال نبرد هم از بعثت و پنجشنبه غره ربیع الاول و اخلافت یکم
 هست بعثتش نوزده و شنبه نزد زوال در بیست هفتم ربیع ۲۰ او و اخلافت یکم
 هست هجرتش بیست و شش سال فقر و قرا و مجرب و بیادناشته و فرج انبیا الای سر و پیران
 و بولیسر و پیا انداختن و خواب پیدا آمد و چون بود در بول و غایط و از این فرود آمدن و سخن
 بدستش تسبیح گفتن و بر هر چه میگردشت بر او تعظیم میدویدند و نمکس برکت او نشستند و پیرانینها
 زواجانش و یا ۱۲ ایه او اکثرانش رویا بیشتر و لا در شش چهار نیت قاسم و طاهر و جایت زخمی و ابراهیم
 از عاریه قضیه دختر طاهر و زینب رقیه از خدیجه هر روز عثمان بن عفان شدند و بعضی گفته
 اند از خاچم از شوهر دیگرش بوده اند و اینکه میگویند بعضی که خیره بصورت آنها شده اند از برای

باینست پیغمبر

باینست پیغمبر

در بیان معرفت پیغام او و ما مه هداست

عثمان معلوم نیست نامش هزار یک لقبش هزار پیشتر و کیتش از ده قهار بود مادرش امینه
 و هبت عبد المنان چند روز بعد از تولدش وفات کرد مادرش اعیش حلیه سنجید و نویر زن
 پدرش عبدالله بن عبدالمطلب مخدی بعد از وفات یافت جنکهای او با کفار هشتاد یا هشتاد
 و شش رک در بسیاری از آنها خود حاضر بود معراجش شب بیست و ششم یا بیست و یکم ماه مبارک رمضان
 پنجاه ندر و پیش از هجرت در بیست و هفتم ماه ربیع الاول نمکرات که هبوط شده باشد
 اگر بعضی در معراج بیشتر فاعل نیستند یا از همانم همان و جلش در شعبه طالب عروج بانگها
 نمودن و فاقش شدت است از تمام القیل گذشته بود در روز دوشنبه بیست و هفتم یا بیست و هشتم
 ماضی و خلافت نیکرم هست قبرش در مدینه سید فاقش از در دل بگوشته غاله زهر آلوده
 که در خیبر نرین بود و پایشان خوراینده بود مدت نبوتش بیست و سه یا بیست و چهار سال و خلافت
 نیکرم هست امیر المؤمنین و بعد بلا فصل رسول خدا بود بعد از رسول از ولادت تا سعادت رسول
 در میان خانه کعبه متولد شد عمر شریفش شصت و سه سال بود و با آخرین اولا با رسول خدا بود و
 با آخرین چیزی که بعد از آن حضرت بود که مدت خلافتش می باشد بیست و پنج یا بیست و شش روز و دیگر از غصب نمودند
 و آن حضرت خانه نشین بود ابو بکر رسول الله صومعه عمر بن الخطاب بیست و سه سال و عثمان دو و انده سال و بعد
 از عثمان آن حضرت چهار سال و شش ماه خلافت ظاهر می نمود و در این مدت که خلیفه بود با فاسطین که در آن
 و کجا او باشند و یکی که اکثر که فایده و طبع و زینت در بصره واقع شد که او را جنک اول میگویند که فاقش
 در آن جنک تر شتر سوار شده بود و یکی که ماری که خوانج باشند و این جنک در کاه گران واقع
 شد بنا بر قولی هفتاد و نوزده دخر بود و بعد از آن حضرت فاطمه را زنده زنی گرفت عدد اصحابش
 سیصد و بیست نفر بود و مادرش فاطمه بوقت سدیپ هاشم بن عبد المنان بود پدرش عمر بود که
 که اسم دیگر او عمر بن عبد المنان است و کیتش از بوطال بود مؤمن و موحد بود کافر نبود اگر چه

و بعد از او حکام هر با بخوابید و در ولادت با سعادت رسول خدا

در بیان معرفت پیغمبر و اهل بیت هداست

هفتم فرموده در آنکه بود بعد اهل بیت علیا مد طرف عراق که کوفه باشد چون پیغمبر فرستاده بود
 که بیجا نایب حضرت بلد و مکه بگردید و شهید کند و حضرت بعل امامت میدادند لهذا در روز
 عرفه نایب ج و ایضه میداد نموده از مکه به روان آمد و روان عراق که کوفه و غیرها باشد اهل و عیال شد
 و در دویم یا ششم یا هشتم محرم وارد شد و زمین معروف بکربلا این نیا د ملعون حاکم کوفه بود
 از جانب نید خبر شد لشکر فرستاد و در آنحضرت را گرفتند و آن پیا بان و در روز جزیه یاد و شبته
 یا شبته دهم یا سیزدهم در آنحضرت را در آنجا شستند و در وقتیکه زوال ظهر بود ابا هفناد رو نفر از اقربا
 و بزرگان و فرزندان اطحابش بدرجه رفیع شهادت رسانیدند و در هر یک خدایات یکم
 و با این سبب شهادت عالم پیدا شد و خونها ریخته شد و ناله کشید که همان استقیما که با آنحضرت
 ظاهر کردند بدر آن اسفل السافلین من انار فرد کردید ندانم الله انشد علیه السلام لعذاب هفناد و
 معجزه در راه که برادر و وقت شهادت بعد از شهادت آنحضرت ظاهر شد منقش کربلا کینش
 ابو عبد الله نقیض سیستانی از جمله سید الشهداء امام چهارم انمش علی پدش حسین بن علی که مادرش
 شهرزاد فایز بود بر جرد یا شیر فیروز کبری پادشاهیم و بقول ام ولد غزالی یا سیدان نام تولدش در
 جمعه یا پنجشنبه وقت ظهر در مدینه یا تر دهم جاری لاول یا ثانیا واجب کسای هشتم یا سوشتم هجرت
 در همان خلافت امیرالمومنین عمر شریف پنجاه هفت سال از اینماه هشت سال و خلافت یکم هفت
 سال تمامه و هفت روز با امیرالمومنین بوده ده سال با امام حسن و دوازده سال با امام حسین
 بود که هر سینه و سال الحیزیش بیشتر پذیرش بود و بعد از شهادت آنحضرت وقت عمر و خلافتش
 سه خشتایا قریبیشتر یا کمتر بود نقیض سیستانی از جمله سید سجاد و زین العابدین کینش از ابو الحسن
 اول باعتباری و ابو الحسن ثانی باعتباری و ابو محمد مجراتش سیستانی که علی شاکه و امام عبد الله
 دختر امام حسن مجتبی بود بجز از کینش از عددا و ولدش بقول هفت پسر و ده دختر بقول دوازده پسر

در پیام‌عرفت پیچا و راعمه هداست

۴۰

چهار دختر از انچه زید شهید بود که بطلب خون سیدالشهدا خروج کرد و بدست عمر بن
 ثقیفی در کوفه شهید شد با شام هشام ابن عبدالملک مروان و چهار سال یاد و گنا نقض می‌شد
 او را بدار و یمنه بود ندانند که عنکبوت را خداوند نام فرمود که عورت او را نارتیند
 فات حضرت بتجاد روز شنبه و بقول دوازدهم محرم در سال یکصد و دهم هجری بقولی
 نود چها هجری علت وفاتش نهی که هشام ابن عبدالملک ابو خورایند مافتن در بقیع و دو
 دفعه آنحضرت با سیرت شام بر بند یکدفعه در زمان خلافت یزید ملعون دفعه دیگر در
 خلافت هشام اما دفعه دوم با عجا از امامت زغل و زنجیر خود را پیران آورد و بجهان روز
 وارد شد هشام فرمودند این من و این تو چیه ضحواهی از من دفعه سیم میگویند که یزید و را
 دوباره با سیرت شام بر دوزینب خواقون دران سفر تانی بیکر سخی شام رحلت فرمودند
 والله العالم امام پنجم امام محمد باقر ستم شریفش محمد کینه است ابو جعفر لقبش از انچه باقر العلو
 بیختر اتش سینه پدید ز کوارش علی بن الحسین اما در شام عبدالله و دختر امام حسن مجتبی
 و بقول اسماء بنت عبدالرحمن بن ابی بکر و کادش روز جمعه یا شنبه در مدینه طینه اول
 و جبا بیست و دیم او یا سیم صفر در سال پنجاه هفتم یا هشتم از هجرت در ایام خلافت معاویه
 که از عوی یغوی نالیدن سنگت عشر شریفش پنجاه هفت سال یا هشت سال است یا کسری هفتاد
 هشت نیز گفته اند پنجاه سال با جدش حسین ابن علی بود بنا بر قولی سال با پدرش علی بن الحسین
 بودندت خلافتش بعد از پدر هجده سال یا نوزده یا هفده و اختلافان بسیار هست
 عدد از و جسد و وزن نکاحی غیر از کینان عدد اولادش بقولی چهار سیر و دختر و فانش
 روز و شنبه هفتم ذیحجه یا ربیع الاول یا ربیع الثانی در سال یکصد چهارم یا پنجاه
 هفتم از هجرت یا خلافت بیکرم دارد علت وفاتش زهری که ابوهم ابن یزید آنحضرت خور

در بیان پیچا و راعمه

در بیان معرفت بنیامرو و ائمه هدی است

۱۰

یا هشام ابن عبد الملك مروان پادشاه زید عوزاده انحضرت تعینه در زین بن خود بعد از
 سواری حضرت بن زین از نایب زهر شهید شد مدفنش در بقیع امام ششم امام جعفر صادق
 است شریفش جعفر الفاضل بیست و یکمین از اجداد صادق است که کنیزش ابو عبد الله اصحاب چهار
 هزار و سیصد نفر پدرش امام محمد باقر مادرش ام ضروه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر تولدش روز
 شنبه هفدهم ربیع الاول در سال هشتادم از هجرت و زمان خلافت عبد الملك مروان
 در مدینه و اخلافات دیگر هشتاد و سه سال تولدش عترت شریفش شصت و پنج یا هشتاد و پنج
 دیگر هم هست و زن نکاحی داشت غیر از کنیزان اولادش هفت پسر بقول سید و خرم نام
 و فاطمه و شنبه بیست و پنج شهر شوال و بقول ماه رجب و بنا یکصد و چهل هشت یا پنج
 هجری قمری منصوص و لغوی ملعون که از خلفای شیعیان بود بواسطه زهری که در میان اطا
 خود این مدفنش در قبرستان بقیع دیده شد طبعه مدت خلافت سی و سه یا سی و چهار سال
 و اخلافات دیگر هم هست چون انحضرت امام شریفش موسی لقبش بیست و یکمین از اجدادش
 از اجداد ابو الحسن پدرش امام جعفر صادق اما درش حمیده و بریه یا فاطمه اندلیسه تولدش
 یکشنبه یا سه شنبه هفدهم صفر در سال یکصد و بیست و نه هجری و بیستم سلطنت بریم
 ابن لید عباسی عد اولادش هجده پسر و نوزده دختر زیاده هم گفته اند زن نکاحی نداشته
 همه اولادش از کنیزان بود نهم شریفش پنجاه و چهار سال شصت و یکمین از مدت خلافتش
 بیست و هفت سال اخلافات دیگر هم هست و فاطمه و حمیده و محمد بن محمد و دیگر هم هست و بنا
 یکصد و شصت هفت هجری یکصد و هشتاد و بیست هجری در ایام خلافت هرون الرشید عباسی
 بیعت زهری که سندی بن شاهک ملعون با هرون ملعون مرد و بدتر ازین بود با انحضرت خود ایند
 و بعد از آنکه هفت سال یا چهار سال انحضرت را در بصره و جدار خراب کرده بودند مدفنش در

آخر دولت نبوی
 و اول دولت نبوی
 بود و این دو طایفه با هم
 نزاع میکردند حضرت است
 مشغول بیان احکام الهی
 بود و از پنجاه نذر است
 با حضرت میدیدند چون
 حضرت انحضرت را در
 امام هفتم
 موز

در بیان معرفت نجباء و امامت هداست

بغداد معروف بکاظمین امام هشتم امام رضا ام اسم شریفش علی نقی است ضایکه اش ابو الحسن است بنا بر اینکه ابو الحسن اول حضرت امیر المؤمنین ابو الحسن ثانی حضرت امام موسی است و بنا بر اینکه حضرت امیر المؤمنین را منظور نداشته باشند حضرت موسی را ابو الحسن خوانند و حضرت امام رضا ابو الحسن ثانی میگویند و حضرت سید شجاع را ابو الحسن اول میگویند و حضرت کاظم را ابو الحسن ثانی میگویند و حضرت رضا را ابو الحسن ثالث میگویند بقول پیغمبر میگوید که هر کس این امام محمد تقی را داشته باشد و فاش کند در جمعه بیست چهارم ماه رمضان در صفر نیز گفته اند در سادات سه هجری بعلت هری که ما مومن ملعون با حضرت خوزا ایند در طوس حلت فرمود قبرش معروف اهل اسما نهادند و میخواست امام زمام امام محمد تقی اسم شریفش محمد نقی است که ایشان ابو جعفر معجز است پادشاهش امام رضا مادرش کبری کرام ولد که خیران نام داشت یار یحییانه تولدش در مدینه روز جمعه دهم بجایا هجدهم رمضان و خلفات یکم هجرت در سوادکوه نمود و پنج هجری در زمان خلفه مومن بن هارون ملعون یکم سن کجی داشت که ام الفضل دختر مومن بانگد بغیر از کینان اولادش دو لیسه زد و دختر بعضی زیاده گفته اند عشرت بیست پنج سال و دو سال خلفه دیگر هجرت در بغداد سه شبته اول ماه شعبه در سوادکوه بیست هجری بغداد دولت یافت مومن ملعون بدو سال و نیم مدت با بنت هجده سال چیری و خلفات یکم هجرت عذوق یافت که ام الفضل زوجه ملعونه آنحضرت تجریک معتصم عباس است از هر اولاد و در وقت مجامعت آنحضرت داد و بیا بدین سبب هر تائیر در آنحضرت نموده و حلت فرمودند و در سوادکوه بود که او را ش حضرت امام موسی در بغداد مد فون شد امام دهم امام علی نقی اسم شریفش علی نقی است ضایکه اش ابو الحسن و ابو الحسن ثالث نیز میگویند معجزاتش بیست پادشاهش امام محمد مادرش کبری کرام بود و سوسر نام و بقول نه مغربه تولدش در جمعه یا شبته دویم ماه ربیع الثانی

و میفرماید که هر کس این امام محمد تقی را داشته باشد و فاش کند در جمعه بیست چهارم ماه رمضان در صفر نیز گفته اند در سادات سه هجری بعلت هری که ما مومن ملعون با حضرت خوزا ایند در طوس حلت فرمود قبرش معروف اهل اسما نهادند و میخواست امام زمام امام محمد تقی اسم شریفش محمد نقی است که ایشان ابو جعفر معجز است پادشاهش امام رضا مادرش کبری کرام ولد که خیران نام داشت یار یحییانه تولدش در مدینه روز جمعه دهم بجایا هجدهم رمضان و خلفات یکم هجرت در سوادکوه نمود و پنج هجری در زمان خلفه مومن بن هارون ملعون یکم سن کجی داشت که ام الفضل دختر مومن بانگد بغیر از کینان اولادش دو لیسه زد و دختر بعضی زیاده گفته اند عشرت بیست پنج سال و دو سال خلفه دیگر هجرت در بغداد سه شبته اول ماه شعبه در سوادکوه بیست هجری بغداد دولت یافت مومن ملعون بدو سال و نیم مدت با بنت هجده سال چیری و خلفات یکم هجرت عذوق یافت که ام الفضل زوجه ملعونه آنحضرت تجریک معتصم عباس است از هر اولاد و در وقت مجامعت آنحضرت داد و بیا بدین سبب هر تائیر در آنحضرت نموده و حلت فرمودند و در سوادکوه بود که او را ش حضرت امام موسی در بغداد مد فون شد امام دهم امام علی نقی اسم شریفش علی نقی است ضایکه اش ابو الحسن و ابو الحسن ثالث نیز میگویند معجزاتش بیست پادشاهش امام محمد مادرش کبری کرام بود و سوسر نام و بقول نه مغربه تولدش در جمعه یا شبته دویم ماه ربیع الثانی

درباره معجزات و احوال حضرت

ماه ذی الحجه یا اجاری الاخر در سال و بیست و نهم در ماه رمضان خلافت مأمون ملعون
 عباسی در بحر با کوه کا یست در یک مدینه عشر چهل و دو سال و در هر یک از خلافت در یکم هست
 عدد اولادش چهار پسر و یک دختر زن نکاحی نداشت و اولادش از کثیر از بودند مدت مائش بیست
 و پنج سال از زمان خلافت معصم و الواقوف بالله و متوکل و مستعین بالله و معتز بالله عباسی
 علیه و آله و آتش آنکه متوکل با معتز بالله بدستیار مییخت هر چه از حضرت را در سر می بلای هر خوانید
 بر فاش ز شنبه بیست هشتم شهر جمادی الاخر در سال و بیست و پنج چهار هجری در هر یک
 از مذکورات خلافت در یکم هست در سر می بلای در خوانه خود مدفون شد امام یازدهم
 امام حسن عسکری لقبش زکی کبیر الشریع بود پدرش امام علی النقی مازش کبیر بود و نام او
 مکیته نام الحسن معجزاتش بیست و نهم در جمعه چهار ماه ربیع الاول یا هشتم یا نهم ماه رمضان
 المبارک در سال و بیست و نهم در مدینه عشر نفس بیست و هفت سال و چیزی با او
 بود زن نکاحی نداشت کثیر از داشت از جمله زوجه خواتون مادر حضرت قائم که دختر بیست و نهم
 سقیصر بود و اولادش منحصراً پسر که حضرت قائم است و یک دختر مدت مائش بیست و پنج سال
 با او فاش جمعه هشتم ماه ربیع الاول و در سال و بیست و شصت هجری در زمان خلافت المعتمد
 علیه السلام و در هر یک از مذکورات خلافت در یکم هست مدفنش در خوان خودش در
 سر می بلای علیه و آله و آتش هر معصم عباسی یا شاره همین معتمد طلق شدش عسکری پست که خلیفه
 بناقون زمان حضرت روزی از حضرت را بیکان بلندی برد و جلوه لشکر خود را با خود
 فرمودند بمن لشکر خود را نشان میداد نگاه کن چون نگاه کردی اینها و زمین پر از سواران
 اربع کل سوار دید و عسکر میگردید که است چون لشکر آنها را حضرت بیست و نهم بود او را عسکری که
 اهل و از هر حضرت نهاد اسمش شرفش مخم و لقبش سید از جمله قائم ال محمد و مهدی

در قول بیست و نهم

در بیان اعتقادات صفات ما مرت

اخر الزمان حجة الله وبقية الله كينماش ابو عبد الله و ابو القاسم و ابن ارضاء حضرت است
 که بار سؤل خدا در کینه شریکیت و این کینه با این اسم از برای غیر حضرت جایز نیست پذیرا
 حسن و مادرش زینب خواتون تولدش شب جمعه پانزدهم شهر شعبان المعظم در سال دو و بیست
 پنجاه هجری موعودان خلافت آمدند با الله عباسی در خانه پدری زینکوارش در شهر من برای آن حضرت
 شریفی را برای آن کشته هرگز دوستی نداشتند هرگز نداشتند که شکرست و ظاهر خواهد
 شد انشاء الله تعالی و عالم را از غل غولاد خواهد کرد بعد از آنکه بر آن نظم و جور شده باشد و قول
 باینکه آنحضرت هنوز متولد نشده است غلط است و قول باینکه متولد شد و در زمان جویید
 فوت شد غلط است و قول باینکه متولد شد و در سال هفتم شد بعد از آنکه غلط است و قول
 اعتقاد نمودن باینکه آنحضرت متولد شده و زنده است و مابقی ظاهر خواهد شد در هر الزمان
 با خدا و از برای ظهور آنحضرت علامات چند هست که تکرر میشود و آنست که باید در زمان عیادت
 اسم آنحضرت بر آن نبرد و او را بلبقبا بدخوانند مثل هدی و صاحب و لاجل مثل اعتقاد نمودن
 باینکه آنحضرت باذن خدا غائب شده است یا بمجه و مصلحی که خدا میداند یا بجه که یاری کننده آنحضرت
مصباح در اعتقادات صفات امام است و او چند نور است و نور اول بدانکه واجبست
 اعتقاد نمودن باینکه هرگز آنرا فضل و اکمل و اشجع و از هد و اودع و اقی از خلا یقند بعد از
 رسول خدا بلکه افضل از همه پیغام او دان و اوصیا ایشان و علمند و حجت و انشربا باشند بپیر
 از محمد بن عبد الله ص و باید اعتقاد نمود باینکه همه هر زین نور هستند و خداوند نور ایشان
 پیش از هر موجودان خلق فرموده و بواسطه ایشان خدا شناخته شد و بواسطه وجود شریف
 ایشان آسمان و زمین و آنچه در آنها خلق شده است بر ما شناختند و بواسطه ایشان بجهنم های الهی
 فیوضات منافی خداوند مخلوقات موحده نازل میشوند و بواسطه ایشان باران آسمان

در بیان اعتقادات صفات ما مرت

مفصل و مجرب و دقیق

درباره اعتقاد صفا امامت

مینارد و علق مینوها از زمین بیرون میاید و بواسطه ایشان علم تیار شد و زمین مردم ظاهر شد و بواسطه ایشان اسماء آنها حرکت میکنند و زمین قرار گرفت است و هرگاه امام بطلد زمین اهاش را فرو میبرد و بواسطه ایشان بندگان زندگانی میکنند و دور میخورند و معاش میکنند و بواسطه ایشان خداوند مخلوقان را خلق فرمود و واجبست اعتقاد نمودن باینکه ایشان انچه میکنند از جانب خداست و از پیش خود چیزی نمیکویند و خدا احکام را بایشان الهام میفرماید یا بی واسطه علم بد ایشان میریزد یا صد خلق میکند که بکوشش ایشان میرسد یا بواسطه طاعت ایشان عرض میکند یا در خواب بیند یا در نینداری می شنود یا طاعت می بیند یا ما را احضار و رختی میکند که مثال هر چیزی را خداوند در انداخت بصورت شاخ و برگ خلق فرموده است و بار خدای هر آن می خورد و آنچه شاخ و برگ در انداخت هست صفت خود را بیان میکند و امام میشوند و صفا و امثال صفا از بخت نیست که بپشت می خورد و صدا میکند و واجبست اعتقاد نمودن باینکه بر امام عرض اعمال خلاق میشود یا بواسطه مملکت که طواریا اعمال فرموده بر امام عرض میکند و امام می بیند و مباداند که فلان پسر فلان چکرده است از خوبی و بدی و کفر و ایمان یا بواسطه اینک ملک او عرض میکند یا بواسطه آنکه خدا عمود از نور زمین و آسمان خلق فرموده است که عکس اعمال تمام خلایق را در می آید و آن عمود در نظر امام است یا بواسطه آنکه خداوند پرده انبیا چشم امام بر میدارد که خلایق و اعمال ایشان را می بیند از مشرق عالم تا مغرب عالم بلکه همه موجودات از بالا و پست و عرش و فرش و غیر از اینها یا بواسطه اینک خداوند چشم بایشان در باطن عطا فرموده است که هر چیزی را می توانند دید و واجبست اعتقاد نمودن باینکه علم امام سال بسال و ماه بماه و هفته ب هفته و روز بروز و سلسله تبعات آن ان زیاد میشود و این باعث فقر امام نیست بلکه باعث کمال و استزاد آن که بر او وارد میشود و خدا در شبهای تاریک بر تقدیر

در بیان اعتقادات صفا امامت

او در خلایق و ارباب واسطه روح که ملیکنند بر کس از همه ملائکه حتی جبرئیل با ملائکه از
 برای امام میفرستند و سبب اجتماع روح امام با ارواح اینها در ترقا می باشد و هر شرفی که
 بر وی میگردند روح امام پراز علی میشود که پیش از اولین نداشتن باید اعتقاد نمود باینکه
 خداوند علوم اولین و آخرین را با امام عطا فرموده است و امام جاهل نیست و میداند هر چیزی را
 حتی هر ذره بالهای خود و لغزها را و باور باید اعتقاد نمودن باینکه امام عالم هر چیزی میباشد
 و علم امام تبیین خداوند است و بی تعلیم الهی نمیباشد و هر چه را بخواند خدا بایشان عطا
 میفرماید از علوم و غیر از علوم از معجزات و غیر از معجزات هر چه بخواند از خداوند سؤال میکند
 و خداوند بایشان عطا میفرماید و بی ذن خدا کاری نمیکند و خدا علی بایشان عطا فرموده
 است بواسطه او میداند که خدا چه میخواهد و چه نخواهد و واجب نیست دانستن اینکه علم آما
 حضور نیست یا حضور که حضور بودن علم ایشان که شغل ایشان را شغول از شغل دیگر نمیکند
 مثل خدا غلط است و واجب است اعتقاد نمودن باینکه امام مبدء بر کبریه خداست و خولیتی با
 خدا ندارد و خدا نیساست و صفت خدا را ایشان ظهور نکرده است امام میخورد و میخورد
 و میخواهد و جماع میکند و جنب میشود که باید غسل کند و بول و غایط امام دارد و محتاج
 بخدا و وضو میکند و روز نماز میکند و میکند از برای خدا و اطاعت و عبادت خدا را
 میکند و آنچه در میان مردم افتاده است که یا خون امام یا بول و غایط امام پاک است یا نجس است
 نمودن از این کلمات بهتر است نظر تجار خردانه طریقی که هر چه نجس است هر حکم نظام و بحسب
 باطن حکم بیاطر متفاوت از اوله میشود لکن این اعتقادی نیست که واجب باشد اعتقاد بقوه
 باواز برای مؤمنین و لکن محله نمیشود و جنب میشود باین معنی که بعد از جماع باید غسل
 نماید اجتنابی که عبارتی از حصول کیفیت ذوات نفسانیه باشد که ظلمت او را میگرداند

در بیان اعتقاد ائمه است

و غسل نمودن این ظلمت بر طرف میشد از برای ایشان حاصل نمیشود اگر چه محبت ظاهر بخیر
 بر جنب حرام است بایشان هم حرام بود و طهارت و نجاست خون و بول و جناب ایشان باشد
 مشکوٰۃ الانوار نوشته ام و تکلیف امام یا احکام تکلیف رعیت ایشان یکسان است لکن با این تکلیف
 امام طیار دارد که رعیت ندارد و واجب است اعتقاد نمودن باینکه امام محتاج بر عقیدت نیست
 در علم و غیر علم و همه مردم محتاج بایشان میباشد لکن باید بطریق مردم باشد در میان مردم
 و سلوک کند آنچه تکلیف خود را میداند و بحث بر امام کردن غلط است مثل آنکه امام حسن
 اگر میدانست کوزه زهر را در پیرا خور و اگر نمیدانست که جاهل است و مثل آنکه امام حسین
 بصرای کربلا و شهید شدن او و مثل دانستن امام رضا زهر را کور یا امار یا رطب و او خود
 بملاکت انداختن یو که باید مؤمن مطیع و متقار امام باشد قول و فعل امام را صحیح بداند
 و آنچه را ایشان صادر میشود باطل و لغو و بی اثر خدا نماند و اگر چنین بداند از کسب
 خارج است باینکه دانست که آنچه را ایشان ظاهر میشود تکلیف ایشان بوده است چنانچه خبر
 امیر در وقت خطب سول مبین از جانب خالق استماع و زینر و آندده صحف را از سما بر زمین آورد
 که هر یک بر هر یک بودند بطلاعی آتش دیدند هشتاد و چهار صحیفه بود که عرض کرد که امر الهی
 اینست که این دو آرد صحف هر یک از یکی از امان که بعد از تواند و هر یک از امان در دنیا
 امامت خود هم میرا که باسم او است بکشاید و آنچه در آن صحیفه نوشته شده است عمل نماید
 و در آن صحیفه آنچه را ایشان بعمل آوردند از اول مدت امامت ایشان تا زمانیکه از دنیا
 رحلت نمودند خداوند بخط قدرت نوشته بود و ایشان عالم همه آنچه را ایشان واقع
 میشد بودند و گاهی تلقین نمودند اگر چه علم آوردند چنانچه علماء هم بجزیری ازند
 و زمانیکه مشغول بشغل دیگر هستند لغات معلومات خود ندارند و از این جهت

در بیان اعتقادات صفا امام است

امام لازم نمیاید زیرا که سلب علم بعدم النفاق از ایشان نمیشود تا جاهل لازم فراید و عمل
 هر چه را که میخواهند خداوند بایشان عطا میفرمود مثل اینکه هر چه که از خداوند میخواهند
 خداوند میخواهد استند خداوند بدست ایشان جاری میفرمود و جبرئیل و روح و سنا
 ملئکه بر ایشان فرود میآمدند کن و محی از برای ایشان میآوردند زیرا که وحی مختصر رسول
 خدا بود و بعد از رحلت آنحضرت وحی قطع شد و واجبست اعتقاد نمودن باینکه آنچه
 امام بعمل میآورد بجهت ظاهر و بجهت حقیقت داشت و از جانب خدا بود و سحر نبود و فرق بین
 سحر و معجزه آنست که سحر حقیقت ندارد و بچشم چنین بینماید و معجزه حقیقت دارد اگر چه در این
 باب بیان علم اختلافست و ایضا معجزه از مدعی نبوت است در نزد خواستین معجزه و سحر هر دو
 که ساحر بخواهد میکند و ایضا معجزه بی ابنا ظاهر میشود و سحر با استیلاست نور در قلب
 و اجبست اعتقاد نمودن بعهده امام که از امام از اول عمر تا باخبر گناهی نکند و معجزه و سحر
 و سهو و نسیان و خطای از ایشان نرسزد و ترک اولی نیز بجا نیاید و در بعضی از علما اینها را
 بر پیغام آورد امام جایز دانستند نظر بدو حدیث حتی آنکه در حرم صدوق در کتاب مرقا
 میخورد الفیقه میفرماید که اول مرتبه غلو فقی سهوا از پیغام او دانست و متمسک شده است
 بحدیثی که پیغام آوردن خواری بود تا آنکه نماز صبح از آنحضرت قضا شد و حدیثی که آنحضرت
 در نماز چهار رکعتی در دو رکعتی اول سلام دادند و خداوند اینها را بر او کارید تا رفع
 عاز از سهو و گذردن آن امتا و بشود و سکوت در این مقام بهتر است اگر چه میتوان محل حدیث
 بر تفرقه نمود با احتمال اینکه خدا هر چه خواهد در باره پیغام او خود بعمل میآورد و نشنا
 تکلیفان همین بوده است در اعمال بحدیث بخواهیم نمایم و انفاقیت که پیغام آورد
 و امام سهو در بیان احکام نمیکند و نباید نمایند بجهت آنکه هر گاه سهو کنند در بیان احکام الهی

در بیان اعتقادات صفا امام است

در بیان اعتقاد از صفات امامت

اعتقاد بحرف ایشان نمیتوان نمود پس بزحمت آنست لطیف اجبت که سهو و ازل ایشان در بیان
 احکام مواته و اما نه بود در غیر از بیان احکام اینست که بعضی مثل صدوق که قائل شده
 اند باینکه چنانست خدا اولین شهید است یعنی مصلحتی و این صحیح نیست زیرا که پیغام آورد
 و امام نظر بجموعه لایستقون بهما لقول و هم بانه معلوم که پیشه نمیکرد رسول خدا و آنکه
 هدیه فرخنده بود قول و ایشان با فرخنده اعلی نمایند آنچه میکنند و واجبت اعتقاد نمودن
 باینکه امامی که شهید نموده شهید شد و در صورت شهید ظاهر آنچه نیاید بلکه شهید
 شد یعنی او را کشتند و لم ره تیر و شمشیر باور سید و قول مشبهه که میگویند که حضرت امام
 چنین شهید شد و صورت شهید بنظر مردم می نمود بلکه با ستم از وقت پیش از شهادت
 مثل حضرت علی خط است و حضرت قائم توقع در لغز آنها پیران آمد و همچنین در باره
 شهادت امیر المؤمنین که بواسطه ضربت بن علی بن علی چون شهید شد و شهید امام بلکه
 مطلق شهید بخیر نیستی سخاچ غسل نمی باشد و بر سر کنده آنها غسل واجب نیست و باید
 اعتقاد نمود باینکه امام بعد از غسل سر و زنده در قبر نماید بلکه روح و جسد و گوشت
 و استخوان او را با ستمان بالا میرند بلکه هر پیغام آوران و اوصیای ایشان چنین می باشند نظر
 بظراحت حدیثی که در کافی منقول است و مستحی امت قتر مردم در محل قبر ایشان که ایشان
 زیارت بکنند و ایشان را ستمان زیارت کنندگان خود را می بینند و سلام ایشان بامیستونند
 و جواب ایشان را در میفرمایند بلکه استغفار از برای ایشان میکنند و نظر بحديث معراج که
 رسول خدا در شب معراج بر آسمان چهارم در بیت المعمور که مثل خوانه کعبه است و در
 مقابل اوست از یکدانه یا قوت شرح یاد در سفید است امامت از برای نبیا نمود و ایشان
 در انجام بودند و باید اعتقاد نمود باینکه امام مؤید روح القدس است که خدمت ایشان

« خیر بنی آدم از خداوند است و ما امر است که خداوند »

فلیست اعتقاد نمودن باینکه خدا اوقات را زانقت میخورد و میست و قاسم الا زمان
 بل هرگاه اناام بخواند بجهت خداوند بجز در ده زنده شود یا چیزی را که موجود نیست
 بخواند موجود شود خداوند سوال میکند و خدا در دست و آنچه را جاری میگرداند
 و آنچه را خلق میگرداند یا چیزی را جاری میکند او را در دست امام و امام باذن الهی آنچه را
 ظاهر میکند بخواند خداوند خدا را در خدا خوانستن و هرگاه کسی اعتقاد نداشته باشد بحالقت
 و درانیت و قاسم الا زمان بودن و میخورد و میست بودن امیر المؤمنین و ائمه اطهارین که فرستاده
 و اگر هرگاه اعتقاد نداشته باشد بحالقت و درانیت میخورد و میست بودن خداوند از امام و
 و مجلس است و در آنش ختم خداست پس امیر المؤمنین و ائمه اطهارین نه خالصند و درانیت
 چه باذن الهی چه باذن الهی یا که مخلوق و در زوق اند و قطعاً اعتقاد نمودن بحالقت و درانیت
 خدا باعث نجات میشود بخلاف اعتقاد نمودن باینکه ائمه اطهار امیر المؤمنین بدون اذن الهی با
 اذن الهی باید دانست که امام اولی تبصره است هر چه بود بر نفسش مردم که هر نفسی که بخواند
 باذن الهی در آنها میکند و اما صفات امام بدانکه باید دانست که امام چشمش بخواب میرود و در اثر
 پیدا است و از پشت سر می بیند چنانچه از پیش روی پند و در قتل شد مثل فندان طرف
 راست او در زمین فرو می آید و از راه متعارف که مردم بر زمین فرود می آیند نیاید و تا
 چهل روز که نطفه است در شکم مادر چیزی نمیشود بقاعده بشریت بعد از چهل روز
 هر چیزی را پیش خود و بسبب ابود که با مادر خود در شکم حرف میزند و بسبب ابود که مادر او در شکم
 خود ذکر تسبیح و تهلیل او را می شنید و بعد از آنکه بر زمین فرود می آید سینه محلی فدا و
 دستها را بدو نگاه قاضی الحاکمان بلند میکند و انگشت شهادت بجانب آسمان بلند میکند
 و شهادت بخواند این حدیث الهی می آید و شهادت بر شهادت حضرت رسالت با الهی می آید

۵۷

در بیان احوال و صفات امام است

یا مقتدایکم در بعضی اخبار و روایات که ابتدا و بعضی انبیا صحیحین در اعراف نمودن بفضیلت
 ایشان بود اگر چه صحیح او معلوم نیست و باید اعتقاد نمود با فضیلت ایشان از پیغام آوردن
 سابق و آثار پیغام آوردن سابق و آثار پیغام آوردن و ارث ایشان هر دو نزد امام است
 از تعیین لازم و پیش از این هر دو عصا موسی و انگشتر سلیمان و کیل شعیب و غیر اینها
 از اولیای ایشان بود که باید دانست که علوم اولین و آخرین از بودیهها و گذشتهها
 و آیندهها در نزد امام است چنانچه در بعضی مواضع فاطمه و کتابهای پیغام آوردن
 که برایشان از آسمان نازل شده است هر دو نزد امام است خدا علوم را در شما که در شما که
 ما و در دستان عطا فرود و ساعت بساعت هفتصد و هفتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد
 بلکه علم ایشان زیاد میشود و این کمال است نه باعت نقض و تجمل بر امام است و باید
 دانست که صلوات فرستادن بر محمد و آل محمد باعت یا درقی فیوضات الهی است بر ایشان
 و باعت در آن ثواب صلوات فرستاده است و این که بعضی مثل هجوم شهید ثانی در اول
 روضه میفرمایند که صلوات فرستادن باعت یا درقی ثواب صلوات فرستاده است باعت
 زرع در جاه و آل محمد است چنانکه خداوند عالم ایشان را بقدر امکان نیاردی در
 اول مرتبه داده است که دیگر ممکن نیست زاین بیشتر نیاردی بدهد خلاف اخبار و آثار
 ائمه اطهار و ایان علی حیا است بلکه انا فانا باید خدا فیض وجود را در باره ایشان
 میدون نموده مقامات و مراتب درجات ایشان را زیاد نماید و الاستحطیه و
 فیض وجود الهی نسبت به ایشان لازم میاید که خدا یک نفع فیض وجود در بار ایشان
 نموده باشد و دیگر بعد از آن نموده باشد و دیگر کمال آنکه خداوند متعال بیدان الله
 و ملکته صلوات علی انبیا یا ایها الذین امنوا صلوا علیهم و سلوا تسلیما یغفر لکم ذنوبکم

در بیان احوال و صفات ائمه

ج

خداوند که صلوات میفرستد بر پیغام پس صلوات فرستاد بر ائمه و رحمت و رحمت
 اوست در جهان بلند کردن اوست و صلوات فرستادن ملائکه و مردمان بجای
 طلب رحمت کردن است برای ایشان از خدا و لفظ صلوات جمع مذکر از فعل مضارع است
 که کلمات بحال و آینه هر دو میکند و همچنین اخبار بسیار بر خلاف قول انجم دارد هر
 خواهد جموع بمسکوة الا نوار نماید تا بلند نماید دانست که طینت امام غیر طینت
 سایر خلق نمی باشد و نطفه امام از خداوند از آب فری که در زیر عرش است منتها فرمود
 چنانچه نطفه مؤمن از قطره آب رحمت خزن که در زیر عرش است خلق فرمود است و قلوب
 مؤمنین که شیعیان ایشان باشند از یارقی طینت ایشان خلق شده اند لهذا همیشه دل
 ایشان میل ایشان میکند و محبت دوست ایشان بزرگ و پوست و خون و گوشت و
 استخوان شیعیناد و دیده است و همه را پر کرده است و باید دانست که ایشان از خدا برترند است
 پیش از همه مخلوقات قابلیت بر مرتبه را ایشان داده است و مرتبه پیغام او را بر محمد صلی
 و مرتبه امامت و ولایت با میر المؤمنین و ائمه طاهرت عطا کرده است و بر پیش خود امام
 نشاند بلکه پیش از خلفاء دم محمد پیغام او و علی و اولاد و امام و حجة خدا بودند
 و باید دانست که پیغام او را که گشته در باطن نور علی قوه داد و محمد را در ظاهر با حضرت
 نصرت و یاری داد و آنچه از اعنفا دانست که مذکور شده از اخبار ائمه طاهرت ظاهر میشود
 که امام بیان فرموده است علماء اعلام بقتضی ضبط در کتب خود نموده اند خصوصاً
 در کافی و همه آنها از اصول مذکور است و ما نیز تفصیل هر یک را در مشکوة الاول
 نوشته ام و باید دانست که امام مؤمن و کافر و منافق را می شناسد چنانچه شخص یا من
 المؤمنین عرض کرد که دوست تو را دارم و تو را دوست میدارم حضرت فرمود

در بیان اعتقاد صفات الهی است

دروغ میگوئی این و دفعه عرض کرد تو را دوست میدارم یا نا مختص فرمود دروغ
 میگوئی دفعه سیم که عرض کرد حضرت فرمود ند و رفتی که ارواح دُستان ما در عالم
 پیش از خلقت جسد ها بمن عرض کردند و روح تو را در میان ارواح دُستان خود دیدیم
 امر تو ساکت شد و باید دانست که حضرت رسول و حضرت ائمه اهل بیت و هشت را
 پیش از آمدن اسم هر یک از ایشان چنانچه در بیست و یکم از حضرت رسول کتیب میفرمودند
 و هشتاد و یکم در شان خود را بهم گذارند و بلند کردند و فرمودند چنانچه در دست
 منست صحیح عرض کردند که خدا و رسول بهتر میدانند آنحضرت فرمودند که اسمها اهل
 و پدیران ایشان در اینجا میباشند و بعد دست چپ را بلند کردند و فرمودند در میان
 این دست اسمهای اهل بیت و پدیران ایشان میباشند و باید دانست که هفتاد و دویم
 اعظم الهی در نزد امام علی باشد چنانچه در نزد رسول خدا بود و باید دانست که امام حجت
 خداست بر همه موجودات در همه عالمها و باید دانست که پیغام او را فضل است از امیر
 المؤمنین زینبیا و او را فضل است غلط است و قول اینکه خدا در علی حلول کرده است که
 است و قول اینکه خدا هم صورتات امیر المؤمنین تقویض کرده که تدبیر همه عالم آنحضرت
 میکند و خدا کاری نمیکند و بگو شده نشسته است که است و قول اینکه علی هر کار میکند
 که چه از آن خدا باشد و خدا و کین و طلق کرده است اینها اقوال غلات ملعونه و مفوضه
 مردوده میباشد و قول باینکه تمام صفات فعل الهی از علی و ائمه طاهیرین ظاهر است
 که صفت الهی غیر از علی و ائمه طاهیر نمیشود و اینها نمیکند خدا میکند که بر او صفه
 خدا در اینها شده است بلا تشبیه مثل آنکه در کوزه آتش بگذارند و سرخ شود
 و سوزانیدن آن آتش سرخ شده از آتش است که در او پیدا شده است نه از اهل است

اینها اقوال غلات ملعونه و مفوضه مردوده میباشد و قول باینکه تمام صفات فعل الهی از علی و ائمه طاهیرین ظاهر است که صفت الهی غیر از علی و ائمه طاهیر نمیشود و اینها نمیکند خدا میکند که بر او صفه خدا در اینها شده است بلا تشبیه مثل آنکه در کوزه آتش بگذارند و سرخ شود و سوزانیدن آن آتش سرخ شده از آتش است که در او پیدا شده است نه از اهل است

اینها اقوال غلات ملعونه و مفوضه مردوده میباشد و قول باینکه تمام صفات فعل الهی از علی و ائمه طاهیرین ظاهر است که صفت الهی غیر از علی و ائمه طاهیر نمیشود و اینها نمیکند خدا میکند که بر او صفه خدا در اینها شده است بلا تشبیه مثل آنکه در کوزه آتش بگذارند و سرخ شود و سوزانیدن آن آتش سرخ شده از آتش است که در او پیدا شده است نه از اهل است

از روزی که عالم نازل و لغت و مبادت
 از زمان من و ما حق سها و ما حق
 از هر طایفه و در دنیا نهایی مختلفه
 در حدیث است با باقی و با بسا
 عشق و است کند و در و

در بیان اعتقاد صفای الهی است

ایچر بواسطه اهل است مغلط است قول اینکه علی میتواند مثل این آسمان زمین یا بی
 از خدا خلق کند غلط است قول اینکه امیر المؤمنین و ائمه طاهران قدسند کفر است
 و قول اینکه علی و ائمه غیر نمکنند بلکه واجبند کفر است قول اینکه کما حق الله میثوند و کما
 از خدا جدا میثوند کفر است نه ائمه اقال غایب میثوند و هم چنین قول باینکه عالم همیشه
 چنین بوده است و ضامنی ندارد کفر است و قول باینکه علی خدا است بصورت بشری
 در آمده است کفر و قول باینکه علی و ابن علی یکجمله باشند کما حق میثوند کما حق
 کفر است خداوند عالم را قسم میدهم بحق نوار طاهره ائمه اطهار که عالم را از تکلیف و جور این دنیا
 بی ایمان پاک کردند و اما صفا مخصوص امام بیبا است انجمله است که امام زکریا ایمان است
 و نور خدا و زکریا زین است نور اسماء است و در صحت حدیث است و ولی مراد هیست و خزینه
 دار علم نامتناهی ^{بروردگار} و هدایت کننده خلقت و شامد بر مخلوقات و طاعت او واجب است
 بر تمام خلائق و در هر چه مردم اختلاف میدارند و هر چه با امام نمایند و ائمه و علامت
 قدرت خداست و اهل کفر است و صاحب کفر است و بگفته خداست مجبور و حکمت است
 و خواننده مردم است بر راه راست و حق و بهشت و نعمت خداست و نشان است که خدا قادر و قادر
 و معجز علم است و صفهای علم است و محل تقوی خلق و علامت است و دلالت بنبی است
 و قرآن و صفها او در رد امام است و ایضا انبیا هم در رد امام است در شبهای قدر
 هدایت است و خلق را و فردی بند و در شبها همه بلکه در هر آن علم او و زاره میشود
 و علوی که برود آمده است سوی بنجام او آن گذشته و هر ملائکه هر را میداند و
 میداند چه وقت میبرد و آنچه بر رسول خدا تقویض را هر دین شده بود با امام شده است
 و مؤید و مسدد است و هیچ دارد و هر چیزها را میداند حق هر دین با الهای هر آن هر آن

ستخ حلق و موه و یک
 در مغرب یک در مشرق
 و در هر شهر بچند
 هزار بروج دارد و در هر
 بروج چندین هزاره دارد
 و هر رودی زهر دارد
 هفتاد هزار نفر داخل
 شوند و هفتاد هزار
 نفر بیرون می آیند
 که هیچ باز بان نک
 دیگرانی فهمند
 اما حسن و مومند
 که زبان همه آنها میدنم
 من و برادر حسین حجت
 خدا بیبا شیم و با او با
 دانسته که همه حقیقت
 بر خلق گذشته و آیند
 که زمین خالی از نجس خواهد
 بود یا اشکار و طاهر
 یا پنهان و پوشیده و
 اگر در نفر در زمین
 القیبه که از آنها حجت
 خدا میداند پس هر
 حجت خدا و ندند خرف
 پیش از خلقت دم و بر
 اول داد و بر خلق بعد

و هر چه از این است
 و هر چه از این است
 و هر چه از این است
 و هر چه از این است

در بیان اعتقاد صفا امامت

کردن ماهیان دریا را و لغات عرند خدایت به عظمی است و مین احکام است و خوانند
 بگفت و موعظه خلقتت شجرت بالاعت است اقبال الهی است بدین میراست و سراج ظاهر است
 ایمن تجر و خلیفه و بنا عظیم الهیست در قعر عالم است دلیل مهالک است و هاد مسالک
 است خواننده نبوی خدایت امام علیست که جاهل نیست و سجا نیست که نایبیت حدیث
 نشاء بلند است شیرین طراوی جسد سما و امریت الهی و وحیست قدسی و مقامیست
 بلند و پیر است پنهان معدن شیرین و معانی ناول و خاصه ربّ جلیل و هبط جبرئیل و
 شجره نبوت و شمای قنوت و دلالت حکم رسالت و نور جلالک و نوا و اولی عدالت است
 جنب الله امامت خدا و فوض کلمه الهی و کلید خدایت و سرسوخ نغمه و سبیل و سلسبیل
 و منهاج قیوم و قطار سستیتم و ذکر حکیم و وجه کرم و عید علم است و امامت کلائیست که حصن
 حصین الهیست و عرفه الوثوق است جبل الله المیتین است امام ابو خورشکوار بر تنگانی و حجج
 و ضلالت تمام قطب نمود است و لسان خود است و نور انوار اقبال است و ماه و امام سلم
 و قاج و ماه و نجاج و بحر عجاج و بند مشرق و غدیر معذوق و دلیل واضح و لایح و سجاها اطل و
 هامل و نور کامل و کرم فاضل و شما اظلیل و نغمه جلیله و ذره رایج و ماه هیچ هیر رایج و طب
 فایح و عراضالح و طبیب قیق و اب تیغ است و امام اصل و قرع و ماوی و معدن و منهای
 و اول و آخر و جزو فیضیت غیر بدان جلال او دستفکر علماء و حکماء و بلقا و فضا
 و عرفه و شعراء و همه عاجز اند از شناختن امام زیرا که امامت باطن نبوت است و نبوت شریک اولاد
 الهیست که خیزد میشود احد از بشر و جن و ملائکه یا فرمودند رسول خدا که یا علی نیشاند
 خدا را مگر من تو نمی شناسد مگر خدا و تو همیشه خود را مگر خدا و من کن هر که را بجنت
 که بقدر و حوصله امام خود را شناسد یا بطریق نورانیت یا بطریق ظاهر تشریح است صفا بدین

در اعتراف متعلق بحال احصاست

وانش فرزند و از آنچه است که اوست و فایده نمی کند و باید دانست که روح می تواند فرزند میکند
 که دیگر روح اهل و عیال و اقوام من دنیا را فرزند شمارد و این بنده همد که صد اوز اینست و
 و باید دانست که ریسمان مبتلا که مؤمن تبلی جان میکند و کافر مجنون و اسانی و بغیر بشود که مؤمن
 مجنون و کافر تبلی پس تبلی جان نکند کلاکت بر یک میست ندارد و اسان جان دادن دلالت خروج
 که نمیکند بجهت اینکه بنا هست که مؤمن در دنیا کار یک کرده است و خدا میخواهد او را پادشاه کند
 و بهشت بر بجهت آن یک کرده است مبتلا میکند و از کافر هم بر ن و لا و او تا مقابل یک او
 شود و اگر بدی او زیادتر باشد مبتلا میکند او را بغیر و چیزی تا مقابل یک او شود و اگر یک او
 زیادتر است مبتلا میکند او را بنا خوشی تا مقابل یک او شود و اگر بدی او زیادتر است مبتلا میکند
 او را هم و غم و درد و الم تا مقابل یک او شود و اگر بدی او زیادتر است مبتلا میکند او را تبلی جان
 کند تا مقابل یک او شود همچنین تا قنار شر و کافر اگر میخواهد مجنون بر بد و خود از او ظاهر شده است
 نعمت باو میدهد تا مقابل خوبی او شود یا دلش را خوش میکند و بدش را صحیح میکند یا اولادش را زیاد
 میکند هرگاه اینها مقابل خوبی او شد و با اولاد و وقت جان نکند با اسانی جان او را میکند
 و همچنین تا قنار شر و با لانه و باید دانست که پیام او را و عمده طایفه حاضر در نزد محضر
 پس هرگاه محضر مؤمن و شیعه است میفرماید ملک الموت که این بنده مؤمن است و از دست
 ما است بلو خدا را کن ملک الموت طاعت از این ایمناید با اسان جان او را قبض میکند و یکدسته
 از شاخ ریحان باو میدهد و آن مؤمن او را بو میکند و تسلیم میکند و اگر کافر است اولاد دشمنان
 ما است یا آنچه ما مورد عمل ما ملک الموت قبض روح او را بسخی میکند که گویا قلاب اندازد
 بکف پای او و مجموع زکف و ریشهای یک او را میکند یا مثل کوه خندان که پوست او را میکند
 با این سخن تسلیم میکند اللهم از رحمت و لا تجعلنا منهم محمد و آله و از اینست که ملک الموت قبض روح

اینست بحال الموت و بعضی اصناف از جمله کافر است

در عیقان متعلق بحالت حیض

کثیرا نمیکند که باذن خدا و رسول و امام و باید دانست که بعضی از مردم با خدا قبضه میکنند
 مثل پیام آور و امام و شهلا و بعضی را ملک الموت که حضرت عزرائیل است و ملا مقرب
 پروردگار جلیل است قبض روح میکند مثل مؤمنین و مقدماتین و بعضی را ملائکه
 دست راست عزرائیل قبض روح میکند از خونیا که ملائکه رحمت میباشند و بعضی را
 ملائکه دست چپ عزرائیل که ملائکه غضب میباشند قبض روح میکنند و اگر آن
 شخص زیاده است و در حدیث وارد شده است که رسول خدا فرمودند شیء که مرا
 غیر آن برزند در آسمان چهارم ملائکه را دیدم که یک پای او در طرف مغرب بود و یک پای
 او در طرف مشرق بود و لوح بسیار بزرگی در پیش او گذاشته بود و بر کوهی بسیار بزرگی نشسته
 است همیشه نظربان لوح میکند و بطرف دیگر نگاه نمیکند من پرسیدم از جنیبت که این ملک
 کیست عرض کرد که این ملک الموت است من پیش تو میروم و سلام کردم و او بر من سلام کرد و
 تعظیم من نمود بعد از آنکه خبر شایا و گفت که این محلات در آن لوح اسمها تمام مخلوقات از
 اولاد آدم و غیرهم نوشته شده بود و اسم خونیا از محمد و زین بطف نامت او در
 لوح و اسم بدان در لوح چپ او در لوح نوشته بود و ملائکه رحمت ایشان در طرف راست
 او ایستاده بودند و همچنین ملائکه غضب باری در طرف چپ او ایستاده بودند چون
 اسم هر یک میخواست طرف شود و محو کرد اگر از دست است بود ملک الموت یکی از
 آن ملکهای دست راست و رحمت امر میفرمود که او را قبض روح میکند و اگر از اسمها دست
 چپ میخواست طرف محو شود یکی از ملائکه دست چپ غضب را امر میفرمود که او را قبض روح نماید
 و مثل حضرت عزرائیل مثل قناری است که در ظهر در هر خانه آید است و واجبست استغفار نمودن

در بیان عقوبات متعلق بحالت

ع ۶

باینکه خداوند عالم بخت و میراننده است بیغیر از ملک الموت سایر لغوان بنا از ملک غضب
 و رحمت چرخد امض روح را غوره باشد چه ملک الموت چه ملک رحمت و چه ملک غضب و همین
 المؤمنین نیز با بعضی ارواح نیست که چه شان انحصرت از این منصب بالا برات مختص ملائکه
 و غزرائیل است چون دلیل نیست بر او اعتقاد نباید نمود و هر کس اعتقاد نماید داخل در
 عذاب است و بعضی روح که گرفت روح مختص ملائکه و غزرائیل است و میرانند که میقت با خدا
 انحصار بخداوند ندارد و دخلی بقبض روح نمودن ندارد نظر باینکه یونانی الا نفس حین
 موتی پایل مانع که جدا نمودن روح را از بدن باشد که عبارت از میرانند است مختص بخداوند
 است پایه و توفیق ملک الموت الذی وکلکم مؤل بقبض روح است نظر باخبار دیگر و این
 جمع نمودن میان اخبار و احادیث دیگر است و در بعضی اخبار وارد شده است که در روز ملک
 الموت نفس خداوند خلق فرموده است که بر کفهای زیبا دارد و در هر کس اسم شخصی نوشته است
 چون آن برآورد میشود و میخواهد بقبض ملک الموت میداند که اجل این شخص سرآمده است
 لهذا او را قبض روح میکند اگر غما مور باشد یا امر میکند یکی از ملائکه دست راست و یارست
 چپ او را قبض روح میکند بالشه خوبان بداند و اسم خوب بدو را شخص نیز بداند برآورد
 نوشته است و لیست اعتقاد نمودن باینکه بعد از دفن نمودن میت و و کشتن میت
 کندگان روح در بدن اصلی آنها تعلق میکند بجهت سؤال جواب نور در دیدن
 اعتقادات متعلقه ببول قبر است بدانکه واجب است اعتقاد نمودن باینکه از میت
 قبر سؤال میکند و طاعت که اسم یکی از آنها نیکتر است و اسم یکی از آنها مذکرت است که میت
 مؤمن است بصورت خوب آن دو ملک داخل بر او میشوند و اگر قایر امانت است بصورت بد
 بر او داخل میشود چشمهای ایشان مانند شعله میسوزد و بسیار از او در جهنم وارد کردین

در بیان عقوبات متعلق بحالت
 سؤال اول

در بیان احوال و احوال و احوال

داخل باشد میشوند و از بعضی اخبار چنانچه آمده است که حاکم قیامت را هم نمی بیند
 اگر چه این خبرها در حدیث آمده و در کتب معتبره نقل شده است که بقاعده ما من عام الا و کذا
 شاید این خبر از جمله حدیث است او باشد بلکه عالم را نیز باید که حدیث مخصوص به شود و باید دانست
 که ولایت پسر المؤمنین در قریه نبیجا بخار می خورد و در بعضی کتب آمده است که در شیعیه می شود
 و در بعضی اخبار وارد شده است که در قریه نبیجا المؤمنین بصورت بیگانه در دنیا دیده می شود
 که نماز و روزه و غیرها باشد می گویند که اگر با تمام مردم در تمام می گم خوف می کند و
 در بعضی اخبار وارد شده است که خوشحالی که کسی بر او در مؤمن خوشحال می کند بصورت خود نفس
 آن صورت کسی نمیداند است با حلال در قریه نبیجا و المؤمنین می شود و نمیکند از با او بد کند
 و در اخباری غیر اینها این از بعضی با او می گویند تو گویی که در چنین جاها مؤمن من شده است
 آنکه مثل تو در حق صورتی بیشتر کسی نیز این است و صد می گویند که از خوشحالی بیایم که تو بر این
 مؤمن خود را داخل نمود و در دنیا بیایم و می گوئی می کند و هست با آن ایمان که پیش ازین
 او می میداد و داخل شد و کند و در بعضی اخبار وارد شده است که از همیشه این سؤال می کنند
 و در بعضی اخبار است که از سبب سؤال می کنند اول سؤال می کنند که عمر ترا چه کاره صرف کردی
 سؤال می کنند که مال زکی او را که سبب سؤال می کنند که مال را چه کاره صرف کردی یا براه خدا
 صرف کردی یا براه باطل نور سبب در اعتقاد آن متعلقه نفسا قبلت فلانکه واجب است اعتقاد مؤمن
 مضطربه قریه قریه قریه که پیش از در قریه زمین فشار میدهد و در عالم دیگر روحی را بجهت تعلقی
 دارد و اعتقاد احوالی کفایت نمی کند بیکر واجب نیست که اعتقاد نماید گویا ما من بطول این
 یا یا لا و یا یا این با هم قسم فشار میدهد چنانچه واجب نیست دانستن اینکه آیا مؤمن بر احوال
 میدهد یا مانع و مؤمن بر فشار میدهد اگر چه در بعضی اخبار وارد شده است که فشارها

در حدیث آمده است که حاکم قیامت را هم نمی بیند
 اگر چه این خبرها در حدیث آمده و در کتب معتبره نقل شده است
 شاید این خبر از جمله حدیث است او باشد بلکه عالم را نیز باید که حدیث مخصوص به شود
 که ولایت پسر المؤمنین در قریه نبیجا بخار می خورد و در بعضی کتب آمده است که در شیعیه می شود
 و در بعضی اخبار وارد شده است که در قریه نبیجا المؤمنین بصورت بیگانه در دنیا دیده می شود
 که نماز و روزه و غیرها باشد می گویند که اگر با تمام مردم در تمام می گم خوف می کند و
 در بعضی اخبار وارد شده است که خوشحالی که کسی بر او در مؤمن خوشحال می کند بصورت خود نفس
 آن صورت کسی نمیداند است با حلال در قریه نبیجا و المؤمنین می شود و نمیکند از با او بد کند
 و در اخباری غیر اینها این از بعضی با او می گویند تو گویی که در چنین جاها مؤمن من شده است
 آنکه مثل تو در حق صورتی بیشتر کسی نیز این است و صد می گویند که از خوشحالی بیایم که تو بر این
 مؤمن خود را داخل نمود و در دنیا بیایم و می گوئی می کند و هست با آن ایمان که پیش ازین
 او می میداد و داخل شد و کند و در بعضی اخبار وارد شده است که از همیشه این سؤال می کنند
 و در بعضی اخبار است که از سبب سؤال می کنند اول سؤال می کنند که عمر ترا چه کاره صرف کردی
 سؤال می کنند که مال زکی او را که سبب سؤال می کنند که مال را چه کاره صرف کردی یا براه خدا
 صرف کردی یا براه باطل نور سبب در اعتقاد آن متعلقه نفسا قبلت فلانکه واجب است اعتقاد مؤمن
 مضطربه قریه قریه قریه که پیش از در قریه زمین فشار میدهد و در عالم دیگر روحی را بجهت تعلقی
 دارد و اعتقاد احوالی کفایت نمی کند بیکر واجب نیست که اعتقاد نماید گویا ما من بطول این
 یا یا لا و یا یا این با هم قسم فشار میدهد چنانچه واجب نیست دانستن اینکه آیا مؤمن بر احوال
 میدهد یا مانع و مؤمن بر فشار میدهد اگر چه در بعضی اخبار وارد شده است که فشارها

در عقدا از متعلقه عالم برزخ

عنصری ایشان میبوسد و روح ایشان در عالمها و قبالی ایشان در قبرهای اقیام ماند و
 مستضعین کسانی میباشند که در راهی با سلام نماز کرده مسلم شوند و نمازهای دیگر را نهند که
 کافر شوند مثل عالمی از اهل بادیه و چادرنشینان و اما ارواح اطفال مؤمنین را بنا بر بعض
 اخبار میزنند در مرتز حضرت ابراهیم هرگاه پشیرا باشد حضرت متوجه ایشان می شود و خداوند
 در خوی خلفه موده است میوهها اندرخت قبل پستانهای پیران شیراست و ان اطفال از آن پستانها
 میخورند و اگر بخورناشدن ایشان بر حضرت ذری میزند و آنحضرت متوجه ایشان می شود و اما اطفال
 اطفال که از عالم خود باقی میمانند بخوردن شیر از پستان بعضی از درختان اقیامت پیا شود
 و با ایشان تکلیف شود بدانکه احتمال دارد که در عالم برزخ اطفال نموده بزرگ شوند پس
 سائلکی و احتمال دارد که اطفال در عالم برزخ همین قدر بمانند تا اقیامت که در هر کوهی نازلند که
 باشد بزند و الله العالم و مؤمنین در عالم برزخ قوم و عشیرههای خود را که از اهل بقیعت میباشند
 می بینند و با هم می نشینند و صحبت میدارند و اما کفار و منافقین و کفرکاران شاید در جهنم دنیا
 یکدیگر را ملاقات کنند و ببینند و شاید خداوند در ایشان پرده بکشد که یکدیگر را نبینند و آنچه
 اینکه خداستار العیون است و الله العالم چنانچه در تفسیرنا من اظهر الجمیل و ستر القبیح
 که خداوند در عرش هر چه را مخلوق نموده است یا حقیقتاً بطریق عکس که عکس هر چه در عالم است
 در عرش باشد مثل خوانه که سقف است و این کار باشد که هر چه در میان خوانه است عکس بر سقف
 میماند از پس هر مؤمنی مشغول عبادت و طاعت است عکس صورت او را ملائکه و کرب و بین رفت
 حائیت می بینند و طلب مغفرت از برای آن مؤمن میکنند و هرگاه کسی گناه نماید خداوند بر روی
 مثال و عکس صورت او پرده می اندازد که کسی مطلع بر معصیت نکاهان و نشود پس در دنیا که چنین
 در عالم برزخ و قیامت البته چنین خواهد فرمود مگر منافقین و کافرین که در دنیا یکدیگر را

۷۵

روح

صحت است در وقت

صحت مزاج اخلاط را بر بدن است

در وقت که آنها فاش شدند ناز

روح نیز فاسد میشود چنانچه چرخ

که نصب کردی خاموش شود و غذا

از بر این روح مشرور و غم

بر هر حال غایت بر وقت مردن

این روح قوی میشود و انسان را

یک وقت این روح علم و معرفت

ندارد بلکه از هر که خاصه است

حاصل علم و معرفت است و او

فانی نمیشود و باقی میماند تا در عالم

یاد بر حیات است و روح غم و غصه

روح و شادمانی را در کس میکند

و عزت دولت و اورد در ازل و

روح است اینقبالی که در بر

شکسته که صید را و مقیده باشد

و چون شکسته است که

در او نمید

در بیان اعتقادات متعلقه بظهور حقیقت

میسندند بفق و کفر و هم چنین یکی سابق و نام دیگر شهادت است و صحیح که میشود این دو ملک
 فرد میآیند و اعمال خوب بد هر کس را میسندند و شب میروند و دو ملک دیگر فرد میآیند
 و اعمال نشت و بیای و از این میسندند تا صبح و چون صبح میشود آید و دو ملک میروند و دو ملک
 دیگر میآیند و اعمال و از این میسندند که ملک اولی غیر از آنکه هر که از او نوشتن است دیگر مطلع
 بر گناه دیگر او نمیشود و هیچ کس مطلع بغير از خدا نمیشود و بر گناه مؤمن مگر بچهار اما آنکه
 عرض اعمال با ایشان مینمایند و چون ایشان شفیع گناهکارانند لهذا دانستن ایشان و عیب
 نظرا اینکه بغير از پدر هر باران است و شیعه میباشند با وجود این که هر گاه مؤمن معصیت کند
 ملک تیسر عمل بد او را ناهفت سال میسندند شاید که توبه کند و هر گاه توبه ننماید انوقت
 عمل بد او را میسندند و اگر توبه کرد او را هم میسندند و جمله آنچه مذکور شد از اصول مذکور
 و هر از اخبار آمده اظهار ظاهر میشود فایده بدانکه نقل نمودن مواظب با ما که مشرفه مثل کلام
 املا و نجف اشرف و در نزد قبر نبی یا وصی نبی یا عالمی باشد یک پیش از دفن بعمل است
 نظریست قطعیه بین اشیع و نظریست ثبوت او در دین موسی و ثابت شد نسخ او در این دین
 مبین و اما نقل بعد از دفن جایز نیست مگر در موضعی که استناد شده است در کتاب لای
 الکلام و فقیر بیان او را نموده ایم و اما حکایه ملک نقل حکایاتی چند متشوع میشود که دلالت
 بر صدق او میکند که هر چند در این باب تلذذ حال مرخوره ایم مضباح ششم در بیان اعتقادات
 متعلقه بظهور رجعت است این اعتقادات از اصول مذکور است و منکر او یا بقضیه محمد در حقیقت
 و در او چند نور است نور اول در غایت حضرت است بدانکه حضرت سعید است اول
 یکی حضرت و یکی گری و یکی اصغر اعین حضرت شعر حضرت مدت هفتاد و یکسال که کشید و اول
 او روز وفات حضرت امام حسن عسکری بود و بعد از نماز و دفن حضرت در جمعه ششم

بن بیکه خراب شهید
 بن میر و در این
 یک در روح شستن
 ان شهادت که در حوض
 عام علم و معرفت کمال
 بلای حیوانیت که حاصل
 بر حرکت و نمودن و عیش
 شرف و شاعر است چشم
 نوس و ذوق و لیس و غیر از
 اینجا در وح اولی که او در
 ناطقه انسانی بیکه میخوشد
 ان است که صلاح و بدیعی
 هر پرت از او متوجه در هر یک
 هم حیوانات از زرد و سایر
 چندان مرتبه در او در چشم
 و شرف انسانی بان روح
 اول است و غیر غلبه از اول
 عجز با خرد و یکسختی

در بیان عقوبات متعلقه بظهور حقیقت

پس آن کذاب و مفتر نیست یعنی دروغ گو است و افزاین گشته است پس از این توفیق ظاهر میشود
 که آنحضرت را دیگر کسی نخواهد دید که او را بعضی می بینند ولیکن نخواهند او را شناخت
 و و کالتی دیگر نخواهد بود نظر بکلام علی بن محمد سمری پس در زمان غیبت کبری هر کس ادعای
 دیدن امام آرازد بیداری نماید یا ادعای و کالت خواص آنحضرت نماید کذاب و دروغ گو است
 و ملعون است هر کس نیز ادعا نماید که حضرت قائم ۱۲ ماه تعیین مجبور فرموده است که در میان
 مردم باشد و حکام را با آنها بگویم یا آنکه بایستد که حضرت عزرا باب که باید استیلا کذاب یا کافر
 یا صحیفه یا نوشته بن برده است غلط است دیگر حضرت کاری ندارد که باید تعیین باب
 پیغمبر نماید و وجوب تعیین برای آنحضرت یا بر خدا از باب قاعده نطف تخصیص این زمان ندارد
 بلکه باید در هر زمان یکبار تعیین فرمائید و ادعا نمودن اینکه قرانی دیگر آنحضرت را ندیده
 شده است یا نازل میشود غلط است و کفر علی آنحضرت تمام احکام شریعت غرای محمدی را باطل
 نمود چون از زمان زمان نور است و قضای از زمان بان تمام احکام است اگر چه حکام باطنی باشد
 یا اینکه بعضی از حکامی ظاهر را تغییر میدهد بلکه خداوند اینجاست که این فرموده است در زمان
 رسول خدا و زمان عمل بنا نیز از زمان فرار داده است مثل نسخ قبله و مثل نسخ روزه
 و مثل نسخ عده زنان که در ^{اول} بخت یکسال بود و غیر از اینها و تفصیل هر یک را در مشکوٰه
 الانوار می بیند پس حقیقت اعتقاد نمودن باینکه آنحضرت مایه نذرند تا وقتیکه خود را بجنباب
 ظهور نماید و حسین ابن منصور حلاج ادعای و کالت و نیابت و مشاهده امام را نمود و زیر
 خلیفه آن زمان و ذاکر فیه بدار کشید و مجموع زمان غیبت صغری نیز محذوم است و در سینه
 و یا آنحضرت کاغذها نوشتند و جواب شنیدند مثل محمد بن عماره و اسحاق بن یعقوب و ابوالقاسم
 حسین و ابوعبدالله بن روح و هرون القرامی و مسعود طبرانی و اسحاق کاتب و ابن کثیر و حسن بن

۲۸
 او است روحها
 نیز تعلق بین کز قه مشغول
 میشود و پس چنین جواب است
 معلوم میشود که او روح دارد
 زیرا که چون نشان بخوابد
 روح انسانی او در حرکت میرود
 در روح حیوانی او در تدریس
 مشغول است لهذا در خواب
 انسان نمومیکند و احکام را
 برای او دست میدهد باینکه
 غیبت خود زیرا که روح او مشغول
 سیر است چون بیدار میشود
 او از سیر میگرد و بحال خود
 حیوانات که بخواب میروند
 قوه همزه آنها در سیر است
 روح انسانی که احکام را هم
 میزند لهذا در هرگاه که انسان
 ناخوش شود یا دست او را
 مثلا و ابوعبدالله

در بیان اعتقاد آن مصلح ظهور خجست

هر روز دیووری و ابن ابی سائمه اصفهانی و حسن بن نصرتی و حسن بن یعقوب و قاسم بن محمد
 و علی بن محمد و محمد بن کلین و عمر داس قرظینی و ابن خال شهر زوری ابن تائب مرق و فضل بن
 مزید بنی و ابن لایحی و صاحب مولود مصر و ابو رجاء مکی و ابو محمد و خباط شمشاطی و حاجب
 و بلالی و عطار و عبدالله غاصفی که فی محمد بن ابراهیم هر زیار احوالی محمد بن اسحاق قمی
 و محمد بن صالح همدانی و ابو جعفر و محمد بن عبدالله ری و قاسم بن علاء از پایانی محمد بن
 شاذان نیشابوری و غیر ایشان از شیخان اصیبن و اما غیب اصغر انحضرت از ظهر جمعه
 است با صبح شنبه عاشورا که ظهور میکند و در روز جمع کربن خلیف کرامینند و غایب
 شود تا صبح شنبه خجست خواهد بود تا آنکه کسی از طول عمر انحضرت بچشم تاید نمودن که
 خداوند و مؤمنان که خضر الیاس باشند و دعا فرما که سامری و بجان باشند عزیر باد
 داده است که پیش از انحضرت بوده و الا آن هم نمی باشند پس محل تجب نیست بدانکه غیب انحضرت
 از جمله اسرار الهی است یا چه امتحان است که ایمان آوردن و ایمان نیاد کردن مردم معلوم شود
 یا این خوف است از مردم و وقتی تعیین از برای ظهور انحضرت قرار داده نشده است و مفضل بن
 عمر از وقت ظهور انحضرت قرار داده نشده است و مفضل بن عمر از وقت ظهور انحضرت انحضرت
 صادره سوال نمودند حضرت فرمودند که حاشا که خدا وقتی از برای ظهور او قرار داده باشد
 که شیخیا ط بدانند و هر کس که وقت قرار دهد از برای ظهور انحضرت بس از عادت شرک باشد
 نموده است در علی که انحضرت است و حدیث که یالو القاتون قتلوا است یعنی دروغ گفته اند
 انها که وقتی از برای ظهور انحضرت قرار داده اند و در کافیه قول است انحضرت امام محمد
 باقر که فرزند خدا که اینده بودی وقت ظهور قائم او در نزد شماید مراد نبویان و وفات
 رسول خدا باشند پس چون مردم شهید کردند را ام حبیبش را خدا شنید نمود غضب خود را

این شده اند چون
 انسان بخواب میرود
 روح الهی در سر او
 است یا اجازت اطمینان
 مسائل همین که
 علوی است مصلحت
 تعلیق و در بیان
 و جرات است و بی
 و از این در وقت
 و اول و چنانکه
 نذر و بگذرد
 می چند دارد
 میکند

بدا نکه ظهور انجمنت د و علامت انجمن

بر اهل زمین و ظهور انجمن را بنا آخر انداخت تا صد و چهل و پنج روز و غایت رسول خدا
 علی احوال پس از شما را خبر یابم و شما یقین بخورید و بدو بر آستیند و بدو کشتند و بر شما و بدو بکن
 و هفت روز با قرار نداد برای ظهور او که بدانیم او را خدا صوم میکند و هر چه را که میخواهد و در نزد
 او است تا ندکنا بیا و جز حدیث لایق آن مرد که علم ظهور انجمن از جمله بداء است که مخصوص
 خداوند است که دیگر نمی آید و اینها را می دانند حتی امام هم نمی دانند مگر آنرا برای ظهور انجمن اعلام
 چند می باشد که در اخبار مذکور است بعضی از آنها را ایراد کنیم تا بدانکه ظهور انجمن
 د و علامت آن را یکی خاصه که مختص نیست که خود انجمن بدانند که در چه وقت باید ظاهر
 شود و یکی دیگر علامت عام است اما علامت خاصه پنجاب یکی نوشته است که از خلف پیش
 خواهد آمد و عرض خواهد کرد یا ولی الله بیرون برو و باد شمنان خدا چند کن که دیگر جایز
 نیست نشستن از برای تو با الهی و یکی دیگر علم انجمن است که افتاده است و فرقت که خدا
 و ند عالم و صلی ظهور او پیدا ند علم انفر میکند که خود بخود بر میخیزد و عرض میکند که ای ولی خدا
 بر خیز و ظاهر شو اما علامت عامه او چند است اول خروج سفینه است و اثم او عثمان است
 و پسر عبید از اولاد یزید بن معاویه بن ابی سفیان است مرد نیست چهار شاه بد صورت و ابله
 رو و سر کنده و از روی چشم بندگی خدا را هرگز نکرده است و مکه و مدینه را ندیده است و چشم او
 اخور منماید و از طرفی در بیابان بی ارب و علف ظاهر میشود در ماه رجب و شکر بطرف مغرب بغداد
 میفرستد که خرابی بسیار است و تیر میمانند و طرف بخا شرف خراب میکند و مدینه را ناسود
 ناراج میکند و مذکور منزل میکند و قیام میکند که هر کس سر نکشید علی با پاورد دهر را اثر
 با و میدهم پس مردم یکدیگر را بدت نامعون میدهند و اسرا و قمان هم را زاده اند و تک
 یاد شاه و هشتاد است بیج شهر در هشتاد و ست دمشق و حصص و فلسطین و اردین و جلوزین

۸
 اینها را در حدیث صحیح و در کتب معتبره
 علامت عامه است اما علامت خاصه
 پنجاب یکی نوشته است که از خلف پیش
 خواهد آمد و عرض خواهد کرد یا ولی الله
 بیرون برو و باد شمنان خدا چند کن
 که دیگر جایز نیست نشستن از برای تو
 با الهی و یکی دیگر علم انجمن است که
 افتاده است و فرقت که خدا و ند عالم
 و صلی ظهور او پیدا ند علم انفر
 میکند که خود بخود بر میخیزد و عرض
 میکند که ای ولی خدا بر خیز و ظاهر شو
 اما علامت عامه او چند است اول خروج
 سفینه است و اثم او عثمان است و پسر
 عبید از اولاد یزید بن معاویه بن ابی
 سفیان است مرد نیست چهار شاه بد
 صورت و ابله رو و سر کنده و از روی
 چشم بندگی خدا را هرگز نکرده است و
 مکه و مدینه را ندیده است و چشم او
 اخور منماید و از طرفی در بیابان بی
 ارب و علف ظاهر میشود در ماه رجب و
 شکر بطرف مغرب بغداد میفرستد که
 خرابی بسیار است و تیر میمانند و طرف
 بخا شرف خراب میکند و مدینه را
 ناسود ناراج میکند و مذکور منزل
 میکند و قیام میکند که هر کس سر
 نکشید علی با پاورد دهر را اثر با و
 میدهم پس مردم یکدیگر را بدت
 نامعون میدهند و اسرا و قمان هم را
 زاده اند و تک یاد شاه و هشتاد است
 بیج شهر در هشتاد و ست دمشق و
 حصص و فلسطین و اردین و جلوزین

بلانکه ظهور مختصرت و علامت دارد

و ذوال هلك او متصل بظهور دولت حق است و جمعی گنیز از لشکر و در پیدا که نزدیک
 مدینه است و اسم زمین است فر میر و نند و بیم خروج شعیب بن صالح است از شهر بمقد
 سیم خروج عوف نام سلی است در زمین جزیره و جای او در مکافیه است که اسم او کربلت است
 و در مسیر دمشق کشته میشود چهارم خروج حسدیت و نام در نیت حسن نام دارد و در مدینه
 در پای حجر الاسود کشته میشود و بعد از کشته شدن او پنج روز حضرت قائم ظهور میکند
 پنج اختلاف بی عیاشی است در ملک سلطنت ششم گرفتن آفتاب است در نیمه ماه مبارک
 و کربن ماه است در آخر ماه ربیع و خلافت عازده هفتم فرود رفتن لشکر سقیانی است زمین و فرود
 جمعی است در مغرب زمین بزین هشتم ایستادن آفتاب است از طرف مغرب و شاید مراد از آن
 خود مختصرت باشد چنانچه در حدیثی آمده دم کشته شدن نصر یک است در پشت کوفه
 با هفتاد نفر از صلحی ظاهر وقوع یافته باشد در روایا با ده حکایت پنجم پادشاه یازدهم سر برید
 شدن مردیست که سیدها شمشیر در میان رکن و مقام دوازدهم خواب شد دیوار مسجد کوفه
 است ظاهر وقوع یافت است سیزدهم خروج شخصی است در ریم که او ایمانی گویند و خروج شخصی است
 در مصر که او را مغرب گویند و مالک میشود شام و اطراف شام و ظاهر احمد علی پادشاه بنام
 چهاردهم یا دیدن نکر که بزرگ است در جزیره روم پانزدهم پیروان آمد ستاره روشنی در هند
 شش ماه در مشرق و کشته میشود محمد که تربیل است از کجی و سر او بهم رسد شانزدهم ظاهر
 شدن آتشیست در طرف مشرق مشرق که ناسه و در میان آسمان و زمین بهمانده مقدم ظاهر شد
 سرخسیت در آسمان که این بر روی آسمان میشود هجدهم ظاهر شدن آتشی است در آسمان که همه
 مردم بر سرند و از کناهان مخرج شوند نوزدهم مطلق العنان شدن عربلست که در هر جا
 که بخواهند فرزند و انبیا مالک شوند بیست خارج شدن از سلاطین عجم است بیست و یکم

این کتاب در بیان اخبار و حوادث است که در این زمانه اتفاق افتاده است و در این کتاب به بیان این اخبار پرداخته شده است و در این کتاب به بیان این اخبار پرداخته شده است و در این کتاب به بیان این اخبار پرداخته شده است

این کتاب در بیان اخبار و حوادث است که در این زمانه اتفاق افتاده است و در این کتاب به بیان این اخبار پرداخته شده است و در این کتاب به بیان این اخبار پرداخته شده است

بدانکه ظهور مختصی علامت

و خیانت و بسیار شدن شمر ایچم مسی شدن قبرها و زینت کردن قرانها و مسجد ها
 بطلا و غیر ظالجهل بکرم یاد شدن ظلم و ستم و جور و فساد و کزیدن کفر و کفر و دوستا ایسا
 نجره و اعوان ایشان غلبه و صاحبی تدبیر ایشان شمشیر و قیوم خرابی عین بصراست بدست
 از سادان که تبعه او زحیح و ایسا باشند ظاهر وقوع بافته باشند زیرا که در سنه که سال بعد
 از ولادت حضرت فایم است علی ابن محمد بن احمد بن علی بن زید بن علی بن الحسین خروج در عصر بود
 و اکثر تبعه آن غلامان شیبا بودند و بصیرت خرابی که در طول آمدن حضرت علی از مدینه چهل تن
 اینم در حدیث رسول خدا وارد شده است که فرمودند که در سال شصت و هجرت خروج قتل بسیاری
 میشود و بر مبرک در زمین از ظلم و جور در نیست بعد از آن واقع میشود موت علی امیر کبیر
 ازینکه باقی نماند کسی در سوی بعد از آن که میشود در نیل و فرانسیم تهی که در همان در وسط
 شط زلف کند و در چهل بعد از آن سنک پیدا در از آسمان نیز یکی تم نرعی تمام حیوانات
 هلاک میکند و در پنج بعد از آن درندگان مسلط بر مردمان میشوند و در شصت بعد
 از آن قباب میکند پس نصف جنت و امن و مفید و در هفتاد بعد از آن دیگر نمیراید مؤمن از
 مؤمن در هشتاد دیگر از زمینها میکند مثل بنایم و در نود بعد از آن پیغمبر با بد آنرا
 الا أرض در هفتصد طلوع نماید قباب سیه و غایب و دیگر بعد از آن سوال میکند ظاهر
 ازین که عالم کاین سالها بعد از شصت و هجرت با شد که الان هر اربعه
 شصت سال است و در حدیث دیگر وارد شده است که در سال شصت و هشتاد ظاهر مبرک در
 زخم که اسم او سید است و صاحب پیش سبیل است مثل رها و می بد از صحرا سحر و غراف و با او
 هزار سوره و در سال شصت و هشتاد ظاهر میشود از سنم و مردمی که اسم او زید
 یا هفتصد علم کبر هر علی با صلیب یعنی تو ای که نصاری آمدند و در شکل دار کشید حضرت علی

۲۸

این کتاب در بیان اخبار و حوادث است که در این زمانه واقع شده است و در هر فصل از آن یک سال از آن اخبار است که در آن سال واقع شده است و این کتاب در بیان اخبار و حوادث است که در این زمانه واقع شده است و در هر فصل از آن یک سال از آن اخبار است که در آن سال واقع شده است

در هر فصل از آن یک سال از آن اخبار است که در آن سال واقع شده است

بدانکه ظهور آنحضرت و علامت دارد

است و در میان چشمش نوشته است که او است و هر کس نماز و غیره را او است و آنرا بخواند
 و ساحرها هر بیت که بسحر فرمودند و در دریاها و سیر میکنند یا او افتاب و بد پیش راه او کوهی
 از دود در پشت سر او کوه سفید است بسحر چشم مردم میزند که دو کوه این نان است و حال آنکه
 حقیقت ندارد بلکه سحر است همه دریاها را سیر میکند و هر دریا و آبی که میکند در آن آب فرویزد
 و دیگر ناز و قیامت پرین نخوتها آمد و شیطان در پیش روی او قاصد میکند و شیاطین او را
 فرخوار در نظر مردم زینت میدهند و این فتنه ایست چنانچه امتحان خلق و فریاد میکند که او را
 او را خلق مشرق و مغرب بجز او نشینوند و میگویند یاد و انسان منم آن خدا میگوید خلق
 کردم و نسوئید اعضا و اجزا عالم را نمودم منم آن خدا میگوید تقوی را نمودم و هدایت
 ره را کردم خلق را منم پروردگار بلند شما و اکثر پروردگان و زنان و یهودان و اولاد زانو ساید
 میباشند چون بعقبه ایفون که گویند در شام میرسد در سه ساعتی از روز خود حضرت قائم
 او را میکشد و عالم را کثافت و نجاست فلعلون یا ای صیفر یا بد چهل هفتم از خروج رجال ظهور
 قائم آل محمد صیفرها ایست که حضرت امیر المؤمنین از برای صعبه صوحا فرمود که از علامت
 خروج رجال ایست که مردم بمهراند نماز او ضایع نمایند اما آنرا و حلال نمینند دروغ را
 و بخورند ببار و بگردن شوه را و بیدان خانها را حکم بسانند و درین بار بدینا بفروشند
 صاحب امور سفها را قرار دهند و شورت از آنها نمایند و رحم رافع نمایند و باج هوا شوند
 و ایستخوان بکشتن خون ریختن نمایند و علم ضعیف باشد و ظلم کردن مجرب باشد امراء فخر و وزرا
 ظلم باشند و اهل معرفت جانات کار باشند و قراء فسقه باشند یعنی عمل قبران نکنند و شمشیر
 ناخوشیاد شود و فسق و فجور علانیه و اشکار شود و بهیمان نیاد شود و در مجمل گناه
 کنند و اشرار مکرر و محرم باشند و نزدیک شود غذا بیا بیاید و عده داده است خدا

در حدیث است که عیسی خاوند و فرشته است که عالم را سیر میکند و هر دریا و آبی که میکند در آن آب فرویزد و دیگر ناز و قیامت پرین نخوتها آمد و شیطان در پیش روی او قاصد میکند و شیاطین او را فرخوار در نظر مردم زینت میدهند و این فتنه ایست چنانچه امتحان خلق و فریاد میکند که او را او را خلق مشرق و مغرب بجز او نشینوند و میگویند یاد و انسان منم آن خدا میگوید خلق کردم و نسوئید اعضا و اجزا عالم را نمودم منم آن خدا میگوید تقوی را نمودم و هدایت ره را کردم خلق را منم پروردگار بلند شما و اکثر پروردگان و زنان و یهودان و اولاد زانو ساید میباشند چون بعقبه ایفون که گویند در شام میرسد در سه ساعتی از روز خود حضرت قائم او را میکشد و عالم را کثافت و نجاست فلعلون یا ای صیفر یا بد چهل هفتم از خروج رجال ظهور قائم آل محمد صیفرها ایست که حضرت امیر المؤمنین از برای صعبه صوحا فرمود که از علامت خروج رجال ایست که مردم بمهراند نماز او ضایع نمایند اما آنرا و حلال نمینند دروغ را و بخورند ببار و بگردن شوه را و بیدان خانها را حکم بسانند و درین بار بدینا بفروشند صاحب امور سفها را قرار دهند و شورت از آنها نمایند و رحم رافع نمایند و باج هوا شوند و ایستخوان بکشتن خون ریختن نمایند و علم ضعیف باشد و ظلم کردن مجرب باشد امراء فخر و وزرا ظلم باشند و اهل معرفت جانات کار باشند و قراء فسقه باشند یعنی عمل قبران نکنند و شمشیر ناخوشیاد شود و فسق و فجور علانیه و اشکار شود و بهیمان نیاد شود و در مجمل گناه کنند و اشرار مکرر و محرم باشند و نزدیک شود غذا بیا بیاید و عده داده است خدا

۵

درباره ظهور و اسرار ما انحصرت است

نخواهد ماند که باین هیئت داخل مدینه میشوید و ایام آن در مقام بایستد و جبرئیل عرض کند
 که ای امیرتو جاریست سخن تو قبول است پس حضرت دست بر وی بگشود و گوید الحمد لله نگاه
 فرماید که دیگر بزرگان مخلصان من بیایند که من قصد انحصرت را خدایند بشرف و مغرب
 برساند که هرگز نمیشوند پس سینه سینه که بعد اهل بدر است که در اطراف عالم هستند
 و خدایند آنها را در نزد ما جمع نماید در طالق الله میباشند با شند طاهر هر یک و دیگر
 هر یک بشیر ایشان نوشته باشند و هم از اولاد محمد بعضی از آنها از امان پیام او روان گشته اند
 و بعضی از امت حضرت رسول اند و هم پس جوانان نمایان باشند و حال آنکه هم پسران با شند
 و مدافعان ^{عبدال} حضرت ^{عبدال} که در آنجا گشته اند ایام اولیاء الله میگویند و مخصوصان
 انحصرت میباشد که در وقت ظهور او بایست ظهور نمایند شاید او را بداند از آنها باشد
 شاید بعضی از این زمانها متولد شده باشند و خداوند نمود از نور میان زمین و آسمان
 برآید که نور او داخل در خواها شود و این سینه سینه بفرماید که در طالقان اند در خرابیها
 خود باشند چون شیخ شود هر یک در زیر سر خود صحیفه بیایند که نوشته باشند طاهر معروفه
 پس بدانند که انحصرت ظهور کرده است از جمله آنها رجال الغیب است که یا سی یا چهل نفرند و در هفت
 نام روی زمین باطنی میکنند و در هر روز در هر طرفی بایستند و هر چه در نزد انحصرت حاضرند
 نماز میکنند و بیست هفت نفر از مردم کان امت پیش و این امت نند شوند مگر هشتاد مور انحصرت
 یا نرزه نفر از قوم موسی باشند و هفت نفر از اهل کعب باشند و نوح ابن نون و شی موسی
 و سکا فارسی بود جانه انصاری و محمد باقر و مالک اشتر و حضرت شیخ و حضرت صالح
 باشند پس چون صبح شود بطی الارض در ایام چشم بگردن در نزد انحصرت حاضر شوند و با هم
 سواره شوند و حاضر شوند و در خدمت ایستند پس انحصرت ایستد بکعبه دهد و دست بکعبه

این کتاب در بیان اسرار انحصرت است که در روز ظهور او در طالقان خواهد بود و در آنجا که در میان زمین و آسمان برآید و نور او داخل در خواها شود و این سینه سینه بفرماید که در طالقان اند در خرابیها خود باشند چون شیخ شود هر یک در زیر سر خود صحیفه بیایند که نوشته باشند طاهر معروفه پس بدانند که انحصرت ظهور کرده است از جمله آنها رجال الغیب است که یا سی یا چهل نفرند و در هفت نام روی زمین باطنی میکنند و در هر روز در هر طرفی بایستند و هر چه در نزد انحصرت حاضرند نماز میکنند و بیست هفت نفر از مردم کان امت پیش و این امت نند شوند مگر هشتاد مور انحصرت یا نرزه نفر از قوم موسی باشند و هفت نفر از اهل کعب باشند و نوح ابن نون و شی موسی و سکا فارسی بود جانه انصاری و محمد باقر و مالک اشتر و حضرت شیخ و حضرت صالح باشند پس چون صبح شود بطی الارض در ایام چشم بگردن در نزد انحصرت حاضر شوند و با هم سواره شوند و حاضر شوند و در خدمت ایستند پس انحصرت ایستد بکعبه دهد و دست بکعبه

در بیان ظهور و غیبت حضرت

که از نور او عالم روشن شود پس بفرماید که هر که باین دست بیعت کند چنانست است که با خدا بیعت کرده است پس اول جبرئیل دست آنحضرت را بیوسند و بیعنت کند پس ملائکه پس همچنان جن پیران سیصد و سیزده نفر که چون بزین زمین را میفرستند زمین خمر میکند که یکی از اصحاب اقام بر وی من له ورف و جبرئیل دراز و ز بصورت فرخ سیصد بیعت میکند و یکپای خود را در هر که و یکپای در هر یک از لغدس میکند و با او از خوش بلند فریاد میکند که فی امر الله فلا تسبحوا پس مردم که فریاد میکنند که این کیست بعضی گویند که این صلحین هاست گویند که اصحاب او و اما میشنایند گویند که هر چهار نفر از اهل مکه و چهار نفر از اهل مدینه که آنها را محی ثناسیم و باقی دیگر را محی ثناسیم و این بیعت را اول طلوع اقباست چون قنار بلند شود از پیش قرص آفتاب منادی زاسما ندا کند که تمام اهل اسمانها و زمینها بشنوند که ای کون خلایق این مهکال محمد است با او بیعت کنید تا هلاک یافتند و با او مخالفت نکنید که گمراه میشوید و مردم از شهرها و محرها و دیارها از مدینه که آرزند و چون نزدیک غروب آفتاب زاسما میشنوند شیطان فریاد میکند که ای کون خلایق این مرد کار شما در وادی با بس ظاهر شده و او عثمان بن قیس را و اولاد زینب را و محلو است با او بیعت کنید که هلاک یافتند و مخالفت نکنید که گمراه میشوید پس ملائکه و یقینا جن و انس و را لعنت کنند و دانند که او شیطان است پس آنحضرت پشت بقبله روزه فرماید که هر کس میخواهد بر پیغام او روی نگاه کند بنیاید و بمن نگاه کند و هر کس با همای امم میخواهد بشنود بنیاید و از زمین بشنود پس بخواند صحف و زبور و توره و انجیل و قران را چنانچه نازل شده اند پس چید رگ در اینجا بماند و خلیفه بر اهل مکه فرماید و اهل مکه که خلیفه آنحضرت را بکشند یا آنحضرت و دیگر بر خلیفه نماید و در دفعه سیزدهم با چهارم عود میکند و جمعی از اهل مکه را میکشد و دشمنهای بنی شیبه که کلید داران مکه اند میسیر و بر مکه اویران میکند و منادی آنحضرت

و اینست که در این کتاب آمده است که هر که با او بیعت کند...

و اینست که در این کتاب آمده است که هر که با او بیعت کند...

در باب سئوالات اخضرست

از اعضای موسوی و کیل شیعیان نکثر یلمان و پیراهن بر ایهیم و بغلین ادم و شینه زمین
 خلق است سؤل خدا و حضرت عیسی از آسمان چهارم نزول میکند و در عقب سر اخضر نماز
 میکند و اخضر از برای عیسی عروسی میکند و حکمای عجیب و غریب میکنند که گوش نسنیده
 زیرا که کلام حق نیست شیب خوف است از زمان ادم تا زمان خاتم و حروف ظاهر شده است
 که حکم هر پنجام اولان از این دو حرف است بیست ش حرف دیگر باقیست که اخضر هر چه
 ظاهر میکند مردم همه را خواهند شناخت خواهند فهمید و مواضع عالم غیر از این را نخوا
 میشود ظلم بر طرف میشود عدالت را در دم کسره میشود محذیکه کرک و میشن با هر اب ریج
 میوزند و لغزمان بر کف زمین بیست میشود رحمت سماوی نازل میشود و دنیا همه یکی میشود
 و عقابها با مل و چشمها هر دو روشن و بدنها حق چهل مز پیدل میکند و مردم نور جمال اخضر
 روشن میشوند که دیگر محتاج بنور آفتاب نمیشناسند و مردم ایقده عمر میکنند هزار و کاد
 از برای ایشان زاییده میشود و غلبه عقل میشود و جهل بر طرف میشود و صفات حسنه
 اخلاق پسندیده در میان مردم ظاهر میشود بحل و کینه و یا و کبر و فخر و خود بینی و جت
 ریاست طلبی نیا کردن از مردم بر طرف میشود و لذت کسادی از اذ شیطانست و مقام
 عالم نور روشن میکند و عالم نور خواهد شد و ظلمت و جهل بر طرف خواهد کرد و یلایم
 عجل فرجه و سهل محرز و جلا من لغوانه و اضماره مجید و الیه و چون ظاهر شود بسبب جلا
 یا بسبب موسی الکریم نماید و حال نکران عمر شرنا مجال که است است هزار هشت سال گذشته
 بجای اینکه در نیمه شعبان در سال و بیست پنجاه سال از هجرت گذشته بود که اخضر حضور
 شد اگر بعضی خلائق دیگر کرده اند و در زمان خلافت الهدی بالله خلیفه چهارم در

۹۴
 از برای عیسی عروسی میکند و حکمای عجیب و غریب میکنند که گوش نسنیده
 زیرا که کلام حق نیست شیب خوف است از زمان ادم تا زمان خاتم و حروف ظاهر شده است
 که حکم هر پنجام اولان از این دو حرف است بیست ش حرف دیگر باقیست که اخضر هر چه
 ظاهر میکند مردم همه را خواهند شناخت خواهند فهمید و مواضع عالم غیر از این را نخوا
 میشود ظلم بر طرف میشود عدالت را در دم کسره میشود محذیکه کرک و میشن با هر اب ریج
 میوزند و لغزمان بر کف زمین بیست میشود رحمت سماوی نازل میشود و دنیا همه یکی میشود
 و عقابها با مل و چشمها هر دو روشن و بدنها حق چهل مز پیدل میکند و مردم نور جمال اخضر
 روشن میشوند که دیگر محتاج بنور آفتاب نمیشناسند و مردم ایقده عمر میکنند هزار و کاد
 از برای ایشان زاییده میشود و غلبه عقل میشود و جهل بر طرف میشود و صفات حسنه
 اخلاق پسندیده در میان مردم ظاهر میشود بحل و کینه و یا و کبر و فخر و خود بینی و جت
 ریاست طلبی نیا کردن از مردم بر طرف میشود و لذت کسادی از اذ شیطانست و مقام
 عالم نور روشن میکند و عالم نور خواهد شد و ظلمت و جهل بر طرف خواهد کرد و یلایم
 عجل فرجه و سهل محرز و جلا من لغوانه و اضماره مجید و الیه و چون ظاهر شود بسبب جلا
 یا بسبب موسی الکریم نماید و حال نکران عمر شرنا مجال که است است هزار هشت سال گذشته
 بجای اینکه در نیمه شعبان در سال و بیست پنجاه سال از هجرت گذشته بود که اخضر حضور
 شد اگر بعضی خلائق دیگر کرده اند و در زمان خلافت الهدی بالله خلیفه چهارم در

در بیان سلوک و اخلاص حضرت

بنوعی باس متولد شدند و از زمان ظهور تا زمان شهادت او هفتاد سال خواهد کشید
 و بعد از هفتاد سال زنی میده نام چیزی بفرق مبارک آنحضرت خواهد زد و آنحضرت را شهادت
 خواهد نمود و در این اثنا حضرت سید الشهداء ظاهر خواهد شد و این اول رجعت و قیامت
 صغری است و آنحضرت غسل میدهد و کفن میکند نماز بر او میکند آمد و در نزد حضرت سو
 دقن میکند و در بعضی اخبار وارد است که عمر آنحضرت بعد میشود که هزار سوار از اولاد
 خود سوار کند بجهت جهاد و بعضی از حکما گفته اند که آنحضرت هفت عمر کرد و شاید حال آنحضرت
 هم اولاد و فرزندان داشته باشد و در ایام غیبت صغری از اولاد ابی لهب شک نام او و دشمن
 او معلوم نیست و منزل او حال شاید در طرف مغربین در جزیره که در میان آنحضرت است
 چنانچه مشهور است در تواریخ از بعضی سیاحین که میگویند که در آنجا شهرها نیز است
 که مشهور است که اصحاب آنحضرت با سوطا هر جا که میباشند و العالم عند الله
 فی اصل نمیشناسد آنچه در کتب مذکور است محلی است که در بیان رجعت آنحضرت است بدانکه
 اعتقاد نمودن بر رجعت آنحضرت از اصول مذکور از خواص شیعه است پس واجبست اعتقاد
 نمودن بر رجعت آنحضرت و اول کسیکه رجعت میکند حضرت سید الشهداء است و با او زود
 میشوند از کسانی که در طرف کربلا با آنحضرت بدرجه رفیع شهادت رسیده اند و از
 پیغام او زبان گشوده هفتاد نفر زنده میشوند که از جمله آنهاست اسمعیل صادق الوعد
 و هفتاد نفر از قوم موسی نیز با آنحضرت زنده میشوند حضرت سید الشهداء با اصحاب
 خود در کربلا فرمودند کلامی که مضمون او اینست که بشارت باد شما را که بنیاد قیامت
 ایشان را گشاید پس با بار دیگر زنده میشوند و میرویم در نزد پیغمبر اخوان همان مکتب
 محلی است که تقدیر خدا خواسته است بعد از آن اول کسی هشتم که بیرون می آید از زمین

تقدیر
 دو ماه را هر که
 مرغ شد و پس در این
 که چه میشود حضرت
 فرمودند که عالمی
 اخلاص است از علم
 یمن شما آنروز عرض کرد
 که چه قدر میشود علم
 عالم بر نیت شما حضرت
 فرمودند که عالم بر نیت
 در یک صبح بر یک نیت
 شیر نمودن آنجا
 همان را هر که از روز
 ما مورخین که بر نیت
 و هر گاه ما مورخ شود
 در یک صبح بر نیت
 و از زنده افتاد و در
 ماه و دو هزاره مغرب
 و از زنده مشرق روز
 دریا و دو هزاره
 عالم را
 چون

که هفتاد است

در بیان حقیقت حیات

که مردم و احوالات و دوستی ما میباشند و در بعضی اخبار است که پیغمبر فرمودند که ما هاد و ازده
 مهدی میباشند و چون وقت وفات قائم میشود و تسلیم میفرمایند او را به پیش که اول از دوازده
 مهدیست علاوه بر آنست که یکی اسم من که احمد است و یکی اسم پدرش که عبدالله است و یکی مهدیست
 حدیث دیگر میباشند که وفات او با اجداد مهدی اینست پیش از قیامت بچهل روز و یون چهل روز
 فرمید که امام میمانند و دنیا هر چه و هر چه میشود و در بعضی اخبار و روایست که امیر المؤمنین چندین
 دارد یکی با حضرت سید الشهدا و یکی با رسول خدا و یکی خودش و چهل هزار سال سلطنت خواهد
 نمود و از برای هر شیعه او هزار نفر خواهد شد و مکرر حضرت امیر میفرموده و عجا کمال العجایب
 جمادی و در جواب شخصی سوال کرد که این چه عجایب است فرمودند که چون تعجب تمام از اموات و فرشتگان
 که خداوند ایشان را زنده میفرماید با شمشیرها و داخل کوزههای کوفه میشوند و گردن کفاد و حیوان
 و اتباع ایشان را از اقلین تا آخرین مینهند **مصباح اول** در اعتقادات متعلقه به
 کبری و در آن چند مصباح است **مصباح اول** بدانکه واجبست اعتقاد نمودن باینکه
 خداوند در قیامت بندگان را مبعوث میفرماید **اصول** عنصری کرده بنا داشته است
 و این را اصول دینست و منکر خدا جسمانی کافر و بعضی با تشبیه و محذره و حجت است پس قول به
 اینکه روح بندهائی بومیگردد همین جسم دنیائی غلط است و قول باینکه بافانیه مثالی و قیامت
 عود میکند غلط است و قول باینکه بدن انسانی را صفت و ذلال میکند و چیزی را بدکار و مبرم
 عود میکند غلط است بلی چون این بدن در این نشاء دنیا باقی است زیرا که نشاء در عالم
 دنیا باقی است نشاء عالمی آخرت باقی است و چیزی که باقیست فنا دارد و قابلیت بقا ندارد
 لهذا خداوند همین جسم فانی دنیائی را بر میگردداند و در قیامت و قابلیت بقا بازمیندهد
 مثل من که اگر بر او زنده میشود و غلط میشود و مسرفقت و قابلیت و در لوا می علیجت

اینست که در بعضی اخبار است که پیغمبر فرمودند که ما هاد و ازده مهدی میباشند و چون وقت وفات قائم میشود و تسلیم میفرمایند او را به پیش که اول از دوازده مهدیست علاوه بر آنست که یکی اسم من که احمد است و یکی اسم پدرش که عبدالله است و یکی مهدیست حدیث دیگر میباشند که وفات او با اجداد مهدی اینست پیش از قیامت بچهل روز و یون چهل روز فرمید که امام میمانند و دنیا هر چه و هر چه میشود و در بعضی اخبار و روایست که امیر المؤمنین چندین دارد یکی با حضرت سید الشهدا و یکی با رسول خدا و یکی خودش و چهل هزار سال سلطنت خواهد نمود و از برای هر شیعه او هزار نفر خواهد شد و مکرر حضرت امیر میفرموده و عجا کمال العجایب جمادی و در جواب شخصی سوال کرد که این چه عجایب است فرمودند که چون تعجب تمام از اموات و فرشتگان که خداوند ایشان را زنده میفرماید با شمشیرها و داخل کوزههای کوفه میشوند و گردن کفاد و حیوان و اتباع ایشان را از اقلین تا آخرین مینهند مصباح اول در اعتقادات متعلقه به کبری و در آن چند مصباح است مصباح اول بدانکه واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند در قیامت بندگان را مبعوث میفرماید اصول عنصری کرده بنا داشته است و این را اصول دینست و منکر خدا جسمانی کافر و بعضی با تشبیه و محذره و حجت است پس قول به اینکه روح بندهائی بومیگردد همین جسم دنیائی غلط است و قول باینکه بافانیه مثالی و قیامت عود میکند غلط است و قول باینکه بدن انسانی را صفت و ذلال میکند و چیزی را بدکار و مبرم عود میکند غلط است بلی چون این بدن در این نشاء دنیا باقی است زیرا که نشاء در عالم دنیا باقی است نشاء عالمی آخرت باقی است و چیزی که باقیست فنا دارد و قابلیت بقا ندارد لهذا خداوند همین جسم فانی دنیائی را بر میگردداند و در قیامت و قابلیت بقا بازمیندهد مثل من که اگر بر او زنده میشود و غلط میشود و مسرفقت و قابلیت و در لوا می علیجت

زیریا حیات

زیرا که گوشت بدن که خورده شده است جز بدن نکیند که از خورده است میشود
 پس اگر آن خورده شده را در هر دو جمع و کند که حال است که در اول جمع شود و بعد
 بدن اصل زنده میماند و هرگاه در بدن دو می جمع شود اولی زنده میماند و بعد
 اصل و هرگاه در یکی از این دو جمع شود در هر دو جمع میماند و باطل است که در
 دفعی بدن اصل انسان میموت شود و عود کند در قیامت جواب از او نیست که او را حیات
 قادر است که هر دو را بید بخورد و خلق نماید و هر یک را میموت نماید چنانچه اولی در دفعی میموت
 و در صورتی که هر دو را خلق فرمود و در وقتی که خداوند جز اصل را خلق میفرماید در قیامت چنانچه
 او را اول مرتبه خلق فرموده است و جز اصل خورده شده است جز اصل و همان جز اصل
 در قبر بطریقی است که در باقی میماند چنانچه در کافی مقول است که آن موسی که سوال نمود
 از حضرت صادق از اینکه بدن او از هم جدا شود و متفرق در قبر میشود و حضرت فرمودند نعم
 حتی لا یقی لحم ولا عظم الا طینا له تطوقها فانها لا تبلى و یقی القبر مستدیر حتى یخلق منها
 کما خلق اول مرتبه یعنی بدن او سینه و متفرق میشود بدن میتا آنکه باقی میماند که در نه
 استخوانی که طینت آن چنانکه خلق شده است از او پس بدن او سینه که از طینت باقی
 میماند در قبر مستدیر یعنی در دنیا این که خلق میکند خدا از آن طینت انسان را چنانکه خلق
 شده بود اول بار و مراد از این طینت همان طینت اصل انسان است که منده نشوفا و است
 و او محسوس بجز ظاهر نمیباشد و سؤال و جوابهای دیگر که بعضی از علمای حکما متعرض
 شده اند در دفع شبهه اکل و ماکول در کتاب سنی الشیعه بیان نموده ام با بعضی استدلال
 طینت صلیبه را در قبر فایده بدانند که قیامت میسر است پس است در صورتی که در میدان
 چهار مرتبه است و مرتبه بطرفین و در مرتبه بطرف آسمان میدهند اما در مرتبه زمین

این کتاب در بیان حقایق است که در کتب دیگر نمانده است و در بیان حقایق است که در کتب دیگر نمانده است و در بیان حقایق است که در کتب دیگر نمانده است

و او از بطرفین و در مرتبه آسمان میدهند اما در مرتبه زمین

در بیان اعتقادات میزبانست

میشوند کقولہ تعہدوم نظوی السماء کفی السبل للکبت و دیگر واجب نیست که بنا نماند که با نیاچه
 میشود خدا میداند که با نیاچه میشود یا معدوم میشوند یا آنکه در گوشه محشر قناده میشوند
 یا در عالم دیگر میزند و واجبست اعتقاد نمودن باینکه این زمین مبدل از زمین صاف دیگر میشود و
 دانستن اینکه آیا کون مبدل میشود واجب نیست لکن احتمال می رود که این زمین را معدوم نماید
 و زمین دیگر را خلق نماید که تبدیل حقیقی باشد که معصیت الهی در آن زمین کرده نشده باشد چنانچه
 بی ظاهر است از این تبدیل این زمین زمین دیگر و احتمال آنست که بتدل صفتی باشد که صفتی زمین
 مبدل بصفته زمین دیگر بشود که نیست و بلندای این زمین بر طرف شود و زمین صاف پیدا شود که گویا
 این زمین نیست چنانچه در بعضی روایات دارد که اگر تخم مرغی در مغرب بگذرانند و مشرق
 اگر کسی بایستد آن تخم مرغی بنیاید بجهت صاف هموار نمودن آن زمین و واجبست اعتقاد نمودن باینکه
 ستاره ها منظم و سیاه و بی نور میشوند یا آنکه بر طرف معدوم می شوند بجز آنرا که ستاره ها
 بیکه مردم او را پرستیدند آنرا که باید آنها را با عبادت کنندگان آنها را بجهت بپرند و واجبست
 اعتقاد نمودن باینکه خداوند جبر و انس و وحوش طیور را مبعوث میکند با شیاطین و جنات
 کشند ایشان و بجهت آنکه هر کسی بکسی ظلم کرده باشد دادخواهی نماید حتی آنکه در بعض اجناس
 وارد است که اگر مرغی بر مرغی متجاوز فوج باشد یا اینکه کوسفتند بکوسفتند شاخ نرزه باشد
 باید قضا این شود و واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند مدت روز قیامت را بقدر
 پنجاه هزار سال قرار میدهد و حساب مردم بیک چشم هم بزمن میشود چنانچه غیبا شد امر قیامت
 مگر بیک چشم هم بزمن و فرقیست که قیامت پنجاه موقوف بر مرد و مردم در هر موقفی باید هزار
 سال بایستد بجهت سوال نمودن از اعتقادات و اعمال ایشان که مجموع پنجاه هزار سال میشود
 و صباح آنست که در اعتقادات میزبانست پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه میزبانست

۵۸

اینست که در بعضی روایات آمده است که اگر تخم مرغی در مغرب بگذرانند و مشرق اگر کسی بایستد آن تخم مرغی بنیاید بجهت صاف هموار نمودن آن زمین و واجبست اعتقاد نمودن باینکه ستاره ها منظم و سیاه و بی نور میشوند یا آنکه بر طرف معدوم می شوند بجز آنرا که ستاره ها بیکه مردم او را پرستیدند آنرا که باید آنها را با عبادت کنندگان آنها را بجهت بپرند و واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند جبر و انس و وحوش طیور را مبعوث میکند با شیاطین و جنات کشند ایشان و بجهت آنکه هر کسی بکسی ظلم کرده باشد دادخواهی نماید حتی آنکه در بعض اجناس وارد است که اگر مرغی بر مرغی متجاوز فوج باشد یا اینکه کوسفتند بکوسفتند شاخ نرزه باشد باید قضا این شود و واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند مدت روز قیامت را بقدر پنجاه هزار سال قرار میدهد و حساب مردم بیک چشم هم بزمن میشود چنانچه غیبا شد امر قیامت مگر بیک چشم هم بزمن و فرقیست که قیامت پنجاه موقوف بر مرد و مردم در هر موقفی باید هزار سال بایستد بجهت سوال نمودن از اعتقادات و اعمال ایشان که مجموع پنجاه هزار سال میشود و صباح آنست که در اعتقادات میزبانست پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه میزبانست

میزبانست در اعتقاد

در عقاید نامه اعمال است

ب
ا

که ترا زوی سجدن اعمال نیک و بد خلق است تا و بدی نمودن از نیکیز نیک یا انکار نمودن نمود
 میزان جسمنا غلط است و در بعضی اخبار وارد شده است که باطن میزان محبت محمد وال محمد است
 و این حق است زیرا که کسیکه محبت ایشان را در پناه اعمال نیک و زیاد برکته اعمال بد او میشود
 و هر کس محبت ایشان را در در کفه اعمال بد او زیادتی ز کفه خوب او میکند و یا با هر کس نیک ترا زیاد
 نظر بجوم و وضع الموازن القسط لیوم القیمه یا اینکه همه مردم یک ترا زیاد در احتمال هر دو میدهند
 یا احتمال اینکه از برای هر کس چندین ترا زیاد باشد نظر بتغایر افعال و اعتقادات هر کس پس بالنسبه
 بهر فعل و اعتقادی میزان ترا زوی هر کس داشته باشد نظر بجوم وزن ثقلت موازنه و لکن هم
 المخلوق من خفت موازنه فاولئك الذين خسرو انفسهم بما كانوا یطغون میزان در چندین خلا
 است در اینها اول آنکه تراز و جسم است تا به بعضی قائل شده اند باینکه مراد از میزان عدل و تعادل
 است و این مضمون حدیثی از حضرت صادق مرویست که باینست شیخ مفید در علی نقل عنده یروا
 جبل ست اعتقاد نمودن باینکه تراز و جسم است مثل ترازوی دنیا در کفه دارد در یکی از آنها
 اعمال خیر شخص را میکند از بد و در کفه دیگری اعمال بد او میکند از بد و میکند پس اگر عمل خیر
 او زیادتی نمود از اهل سعادت است و اگر عمل شر او زیادتی نمود اهل شقاوت است ویم ایام حکومت
 است کشیدن اعمال و اعتقادات حسنه و نسیه بعضی افعال خوب بد و در این دو قول است قول
 اول آنکه اعمال خوب و اعتقادات نیک و حق است که جسم میشود بصورت یکانیک و نورانی و غیرها
 لطیف و بغیر و خوب اعمال و اعتقادات بد و مجسم میشود بصورت یکاید و چرخها نایزین و ظلماتی
 پس اعمال بد او را که مجسمه است در یک تراز و اعمال نیک او را در تراز دیگر که در اعمال بد او
 در یک کفه دیگر ترا زیاد میکند از بد و میکند و این جماعت میکند که اعمال نیکان در زمین از
 و فعل ایشانند در دنیا آخرت مجسم میشوند که نفع یا ضرر بصاحب خود و هرگاه مجسم نشوند نفع

بلایها و جاباب
 هیچ خبر نیست
 زیرا که آفتاب بر آنها
 نیامد پس کسی غم خورد
 یا امیرالمؤمنین صلوات
 ایشان ز نسبی میکند
 و حال آنکه نور آفتاب
 بایشان نیامد حضرت
 فرمودند که ایشان
 خدا روشنی و پند
 که روشنی از نور آفتاب
 است نمیدانند که خدا
 آفتاب و ماه و ستاره
 خلق فرموده است
 پس بضر مردم عرض کردند
 یا امیرالمؤمنین صلوات
 بجاست حضرت فرمود
 ایشان بر طراز ایشان
 و اسرار را می بینند
 و غیر از کسی از آنجا

و غیر از کسی از آنجا
 و اسرار را می بینند
 ایشان بر طراز ایشان
 بجاست حضرت فرمود
 یا امیرالمؤمنین صلوات
 پس بضر مردم عرض کردند
 خلق فرموده است
 آفتاب و ماه و ستاره
 است نمیدانند که خدا
 که روشنی از نور آفتاب
 خدا روشنی و پند
 ایشان ز نسبی میکند
 یا امیرالمؤمنین صلوات
 زیرا که آفتاب بر آنها
 هیچ خبر نیست
 بلایها و جاباب

در بیان اعتقاد انبیاء است

و ضروری خواهد داشت که قول قدیم آنکه خداوند امر میفرماید ان و طاعت او که در دنیا یکی و توکل بدست است شخص بوده است و حال آنکه او را نوشته است و دیگری توکل بدست است او بوده است و اعمال بد او را نوشته است و اسم یکی مائو و اسم دیگری شهید است که طوطا را حال نیک بد او را در ترازو میکند از هر یک از این پاره و میکشند و بر این مضمون بعضی از اخبار قدس است هرگاه عمل نیک او زیاد است آن پاره سنگین میشود و هرگاه عمل بد او زیاد است آن پاره که عمل بد او زیاد است سنگین میشود پس آنکه میزان معنی مقابل انداختن عمل نیک و بد است با هم خداوند در قیامت عمل نیک و بد خلق را مقابل عملی اندازه و حساب میکند هر کدام زیادتر بر یکر نمود با و در فشار همان عمل را میزنند اگر خوب است خوبتر است بد است بدتر است محلا اعتقاد بودن میزان حساب نمودن و خصوصیتها کیفیات او را در آن کیفیت بخشد او را جیت نسبت به صباح میگرد در اعتقاد است که اعمال اشک بدست میدهند و او را بر کفن او میاندازند بدانکه واجب است اعتقاد نمودن باینکه خداوند در قیامت امر میفرماید که طوطا را عمل نیک و بد هر کس ذکر کند و بیفتد اگر عمل او خوب است لغتی خواهد بود و سبک هر شدن و نورانی خوشحال خواهد شد و اگر عمل او بد است سنگین و عین و ظلماتی بد خواهد شد نظر بعبود و کل انشا الله طاهره و غنقه و ولجبت اعتقاد نمودن باینکه نامه عمل هر کس را بدست میدهند و میگویند که بخوان اعمال خود را و خودت حساب خود را بکن نظر بعبود و منخرج له يوم القيمة کما بالقبه منسودا اقره کمال کفی تنفسک الیوم حیلک حیثیا پس عمل بد او را بدست چپ و یا از پشت سر او باو میدهند و عمل خوب او را بدست راست میدهند و آنچه کرده اند خیر و شر خود را بخاطر او میاورد پس اولی و شیاد و در رؤسید میشود و ولجبت اعتقاد نمودن باینکه آنچه هر کس عمل کرده است هم بدان طوطا نوشته است از خوب و بد و انسان را و اینجا بدانکه هر چه او بنا شده میکند نیست کوچک و بزرگ آنکه در اینجا نوشته شده است از عملهای من این خوانند او بجهل نیست

این کتاب در بیان اعتقاد است که در دنیا یکی و توکل بدست است شخص بوده است و حال آنکه او را نوشته است و دیگری توکل بدست است او بوده است و اعمال بد او را نوشته است و اسم یکی مائو و اسم دیگری شهید است که طوطا را حال نیک بد او را در ترازو میکند از هر یک از این پاره و میکشند و بر این مضمون بعضی از اخبار قدس است هرگاه عمل نیک او زیاد است آن پاره سنگین میشود و هرگاه عمل بد او زیاد است آن پاره که عمل بد او زیاد است سنگین میشود پس آنکه میزان معنی مقابل انداختن عمل نیک و بد است با هم خداوند در قیامت عمل نیک و بد خلق را مقابل عملی اندازه و حساب میکند هر کدام زیادتر بر یکر نمود با و در فشار همان عمل را میزنند اگر خوب است خوبتر است بد است بدتر است محلا اعتقاد بودن میزان حساب نمودن و خصوصیتها کیفیات او را در آن کیفیت بخشد او را جیت نسبت به صباح میگرد در اعتقاد است که اعمال اشک بدست میدهند و او را بر کفن او میاندازند بدانکه واجب است اعتقاد نمودن باینکه خداوند در قیامت امر میفرماید که طوطا را عمل نیک و بد هر کس ذکر کند و بیفتد اگر عمل او خوب است لغتی خواهد بود و سبک هر شدن و نورانی خوشحال خواهد شد و اگر عمل او بد است سنگین و عین و ظلماتی بد خواهد شد نظر بعبود و کل انشا الله طاهره و غنقه و ولجبت اعتقاد نمودن باینکه نامه عمل هر کس را بدست میدهند و میگویند که بخوان اعمال خود را و خودت حساب خود را بکن نظر بعبود و منخرج له يوم القيمة کما بالقبه منسودا اقره کمال کفی تنفسک الیوم حیلک حیثیا پس عمل بد او را بدست چپ و یا از پشت سر او باو میدهند و عمل خوب او را بدست راست میدهند و آنچه کرده اند خیر و شر خود را بخاطر او میاورد پس اولی و شیاد و در رؤسید میشود و ولجبت اعتقاد نمودن باینکه آنچه هر کس عمل کرده است هم بدان طوطا نوشته است از خوب و بد و انسان را و اینجا بدانکه هر چه او بنا شده میکند نیست کوچک و بزرگ آنکه در اینجا نوشته شده است از عملهای من این خوانند او بجهل نیست

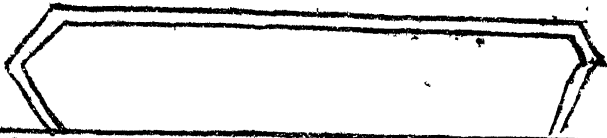
در بیان اعتقاد است که در دنیا یکی و توکل بدست است شخص بوده است و حال آنکه او را نوشته است و دیگری توکل بدست است او بوده است و اعمال بد او را نوشته است و اسم یکی مائو و اسم دیگری شهید است که طوطا را حال نیک بد او را در ترازو میکند از هر یک از این پاره و میکشند و بر این مضمون بعضی از اخبار قدس است هرگاه عمل نیک او زیاد است آن پاره سنگین میشود و هرگاه عمل بد او زیاد است آن پاره که عمل بد او زیاد است سنگین میشود پس آنکه میزان معنی مقابل انداختن عمل نیک و بد است با هم خداوند در قیامت عمل نیک و بد خلق را مقابل عملی اندازه و حساب میکند هر کدام زیادتر بر یکر نمود با و در فشار همان عمل را میزنند اگر خوب است خوبتر است بد است بدتر است محلا اعتقاد بودن میزان حساب نمودن و خصوصیتها کیفیات او را در آن کیفیت بخشد او را جیت نسبت به صباح میگرد در اعتقاد است که اعمال اشک بدست میدهند و او را بر کفن او میاندازند بدانکه واجب است اعتقاد نمودن باینکه خداوند در قیامت امر میفرماید که طوطا را عمل نیک و بد هر کس ذکر کند و بیفتد اگر عمل او خوب است لغتی خواهد بود و سبک هر شدن و نورانی خوشحال خواهد شد و اگر عمل او بد است سنگین و عین و ظلماتی بد خواهد شد نظر بعبود و کل انشا الله طاهره و غنقه و ولجبت اعتقاد نمودن باینکه نامه عمل هر کس را بدست میدهند و میگویند که بخوان اعمال خود را و خودت حساب خود را بکن نظر بعبود و منخرج له يوم القيمة کما بالقبه منسودا اقره کمال کفی تنفسک الیوم حیلک حیثیا پس عمل بد او را بدست چپ و یا از پشت سر او باو میدهند و عمل خوب او را بدست راست میدهند و آنچه کرده اند خیر و شر خود را بخاطر او میاورد پس اولی و شیاد و در رؤسید میشود و ولجبت اعتقاد نمودن باینکه آنچه هر کس عمل کرده است هم بدان طوطا نوشته است از خوب و بد و انسان را و اینجا بدانکه هر چه او بنا شده میکند نیست کوچک و بزرگ آنکه در اینجا نوشته شده است از عملهای من این خوانند او بجهل نیست

فصل در اعتقاد اهل امام است

و تناسخ میباشند و لکن جای محوسل شد که اکثر میپرستند و محلی جای شیرین عزیمت باشند
 که بترامیپرستند و ها و بیجا کل منافقین است و منافق کوی میباشند که در زبان و در زبان و آنچه
 در زبان میگویند در دل اعتقاد ندارند بلکه خلاف و در اعتقاد دارند و میاید است که اکثر اهل
 حقیقت فراموش کردند و اکثر از سر ایشان با نه میگذرد و میسوزد و خاکستر میشود و پناهن میاید و
 تن پناهن ندر میاید پس کوشش بالا میسوزد و خاکستر میشود تا آنکه اکثر پناهن پای او میسرند پس
 از بالای سر و کوشش خداوند میروند و اکثر از پای او و لیسر شعله میزند و هم چنین است
 احوال اهل جهنم تا بجهنم میباشند و خداوند پوست سوخته ایشان را بدل پوست دیگر میفرستد
 چنانچه برایه صریح کلاماً بعضی جلوه هم بدینا هم جا بود غیرها میباشند و در حدیث است که ساعتی صد بار
 پوست ایشان را بدل پوست دیگر میفرماید تا عذاب را بچسبند و شاید تبدیل صورت پوست بشود و
 احتمال تبدیل حقیقت پوست نیز میرسد زیرا که افضای جهنم شاید چنین باشد و الله العالم و باید دانست
 که جهنم از روزی که خلق شده است تا علی ارواح کفار نبوده است چنانچه در حدیث است که شاید اهل
 کفار از طایفه غیر از این آدم است از خلق عالمهای دیگر که پیش ازین عالم بودند و خداوند خلق هر چه
 و در کتاب مشکوٰه الانوار و تفصیل نیز با حدیث او نوشته ام و باید دانست که اهل جهنم از کفار
 محضند و جهنم میباشند و پیروز نمیند و عشا آرام و سالیست از برای ایشان از غذا با الهی نمیشد
 زیرا که نیت کفار این بوده است که هر چه در دنیا مانند بصفه کفر باقی باشند پس خداوند ایشان را
 نیت نشان غذا میفرماید و با آنکه دنیا بر جهنم مثل عالم خداوند کفر از جمله کتاها نیست که بصورت
 جهنمست که بیرون میاید از جلوه در او میباشند و بعضی کتاها هم دیگر که بصورت عذاب غیر محض جسم میشود
 پس با این تفاوت میان عذابها بجهت تفاوت در اعمال است چنانچه تفاوتی ماندن مردم در جهنم
 بجهت تفاوت افعال است و احتمال دارد بعضی اشخاص را فریزند خداوند در جهنم محلد بداند نظر بر عذاب

تعالی که میفرماید
 و کذلک جعلنا
 لکل فیهم عدل و انما
 الا نفع و انما یوحی
 فیضهم الی بعض
 و خوف لقوا عذاب
 و میگوید که و از بدی اهل
 بر سر پیغام آوری
 دشمنی از شیطان
 از و جن که بر سر
 بعضی بعضی میرسد
 بجهت ازیت از اهل
 بنی پس باید دانست که
 همیشه بجای عذاب میباشند
 اگر بر سر روح موشی
 یا بقله کوه برود عذاب
 کسی بفرستد که
 از نیت کند تا او بفرستد
 و اجبار میاید و در بعضی
 اجبار میاید که حضرت
 ایشان مومنان آوری
 عرض کرد که در کفار
 چنان کن که مردم را
 و در روزانند و بداند

و در روزانند و بداند
 چنان کن که مردم را
 عرض کرد که در کفار
 ایشان مومنان آوری
 اجبار میاید که حضرت
 و اجبار میاید و در بعضی
 از نیت کند تا او بفرستد
 کسی بفرستد که
 یا بقله کوه برود عذاب
 اگر بر سر روح موشی
 همیشه بجای عذاب میباشند
 بنی پس باید دانست که
 بجهت ازیت از اهل
 بعضی بعضی میرسد
 از و جن که بر سر
 دشمنی از شیطان
 بر سر پیغام آوری
 و میگوید که و از بدی اهل
 و کذلک جعلنا
 تعالی که میفرماید



خود لکن ایشان از عذاب نفر ما بد چنانچه و بعضی اخبار و او عادت است که طعام کافی بود بجهت خود
و عادت او عذاب و نداد و در جهنم معذرت میسازد و او شکر آن که کافی بود بجهت عذالت او و
معذرت نفر ما بد که اگر چه این اخبار صحیح بود است و معمولی بود لکن دارد بر عذاب بد گفتار
خدا بودن ایشان در جهنم و قول باینکه خداوند در آخر آتش جهنم و ابر کفار سر میگرداند و طبع
ایشان را مقلوب میگرداند که از آتش الهی ایشان نرسد مثل ملائکه که در جهنم میباشند عجز است
بجو آیه عذاب حدیثی که روایت میکنند که حضرت صادق فرمودند که ترهیزان زمین جهنم است
میشود موقوف بر است و معذرت علیه نیست بل در جهنم گناه و علف خشک میفید میشود که آن
کشند است و آن علف را صبیح میگویند که طعام اهل جهنم است و همچنین خداوند علف را
مخلوق نموده است که صواب و نفع و بد بود و بر است و صواب و طعام اهل جهنم و شکوفه او کو با سر
و شیطان است و او داد و رحمت خود میگویند لاینا طعام اهل جهنم از غسل است و او عذاب
و عذاب است که جانی میشود و بداند اهل جهنم و آب جهنم را که اهل آوا می شامند صد بد و حیم
و عسافی میگویند جانی حیم است که از کرمی جو شدند باشد و عساف آب سرد است که از سرد میشود
و بعضی گفته اند که حیم چشم نیست که زهره صالحه هر یک را و جادیت و بعضی گفته اند که حیم
خون اهل جهنم است و واجب است اعتقاد نمودن باینکه در قیامت خداوند جهنم را در صحای محشر
میفرماید و مقتدا و ملائک با بیشتر ما کثیر هزار او را گرفته اند و اطراف صیبا به جهنم بکاف و منافقین
و با بداند که مخلوق نمودن خدا از عدل جان نیست و لقا خلق از عدل عیبت پس هر گاه و عدل کند که
کسی را بیست بر او واجب است و با بود خود فرماید و هر گاه کسی را و عدل فرماید که او را بیست بر او
که او را عذاب کند و خلف و عهد کرده او را بیست بر او واجب است اعتقاد نمودن باینکه خبر است
بر روی جهنم خداوند نمیکشد که از روی نای و یکتر و از شمشیر بر نند و از آتش گرم تر است و از حیم را

خبر
از سر او میگویند
ایشان را از کرم مخلوق کرده
بهاست عادت و دنیا و آخرت
و در این است با این است
با وجود این شکر
قرآن
بدرینند و کفر میگویند و بدوی
با باینکه کانی سهل و عذاب
عذاب بود با این است
در است
سیرت
عزیز خداوند این دنیا را کرم
قرآن و آیه که او را در است
جزای هر کس که امید دارد
با آنکه از آن جمع
شکر
که
حضرت علی بن ابی طالب
دفعه نازل شد و همچنین
حضرت یونس
دفعه در
اولین
چهارم و حضرت ابراهیم
با چهارم شد و در کرمی عذاب
با خود دفعه در است
چهارم دفعه
در حضرت محمد مصطفی جبار
دفعه و اختلاف کرد و در
از سطر برین است
عالمه تمام

در بیان اعتقادات متعلقه به شست

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
الطاهرين

فایض
بنا که مردم میکنند
که خدا در اول خلقت
اولاد او را بی اختیار
امر فرمود که قرآن
خود را بر زبان خود
بدرج غلط است بلکه
بعضی اخبار وارد است
از آنکه اطهار که خدا
دو جورید از هفتاد
فرستاد اسم کسی از
و اسم دیگر از هفتاد
و دیگر که اختر آدم
بیک پر خور داد و
از آنها دختر و پسر
شد که دختر عمو و پسر
میشوند و آنها را هم
دو اولاد از ایشان
شد و حضرت صادق
میفرماید که خدا از اجزای
آرامی که پیغام آوردن
مقصود آن را نامان
از تمام خلق بفرماید
هرگاه

بلا شرط نمیکویند بدانکه در اعتقادات اولی شرط است پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه
بلا شرط جسم است نه اعتباری نه حیوانی و نقلی نه قوه غضبیه است سه هزار سال است
هزار سال بیابا باید رفت و هزار سال صافست و هزار سال ایمن است و واجبست اعتقاد نمودن
باینکه هرگز نباید از او بگذرد حتی پیغام و دان و اوصیاء و اولیاء و مؤمنین و مقدسین
و کافرین و نیکبخت و ناجورین منافقین و ذن و فردوسی و سفید و قون باینکه صراط جسمنا
نیست غلط است قول باینکه صراط مجتبی میرا مؤمنین است نه جسمنا غلط است بلکه باید اعتقاد
نمود باینکه ظاهر صراط جسمنا نیست باطن است و لایات میرا مؤمنین و ائمه اطهار نیست که هرگز نباید
ایشان را اشتباه شد از صراط با سایرین که نه و باید دانست که بعضی از صراط مثل تزج و جهنم و بعضی
مثل سب و زندقه و بعضی مثل زندقه میکنند و بعضی اشتهه است و بعضی بهر جمله و بعضی
بدست بعضی بیای و بعضی بود و بعضی بیای و بعضی مثل طفل نازک و بعضی از دست یا خود را کینه
میکنند و بعضی بدست که فتنه از صراط را و بعضی بیای و بعضی بجوانیچه اند با و بعضی میلغزند
و بعضی مثل شب پرده در آتش جهنم میافند و بدانکه هر دو ایشان استاده اند و زعامت میکنند
ذو برای امت محمد و صراط سه قطره دارد یکی مخصوص با ما است و وصله دم و یکی فقط نماز
ست و یکی قطره و عدالت پروردگار عالمیانست پس تا این در هر یک که میداند از جواب میدهند
و اگر جواب از حیثت مال مردم یا در وصله نکردن یا در نماز نکردن یا در غلط کردن ندهند محبت
میافند چنانچه هرگاه خدا را در افعال و عبادت ندانند و از ما محبت میاندانند و واجبست اعتقاد
نمودن باینکه خداوند دیکنگاه صراط است ظالمین کافرین و منافقین هر در را نخواهد گرفت
و مرا اینست که امر و عقاب پروردگار در دیکنگاه است و الا خدا جسم نیست که بیکنگاه نبیند
و بعضی گفته اند که مراد از رب میرا مؤمنین است که در کین ظالمین و غاصبین و قاتلین خود و اولاد

در بیان اعتقاد معتقدان که هشت است

لطیف و طاهر خود میباشند و باید دانست که یک خیر بطن محسوب است خیر در دو هفت است
 هر کس اذنا و گوشش میگوید الحمد لله و داخل هشت میشود خداوند بجاه محمد و آل طیبین و طاهرین
 و که در وقت نماز و اعتقاد بضرط جها و میزان جها و جهر جها و نیز جها و جله اصول
 و بیست و منکر او کافر یا تقصیر محلد در حتم است **بدانکه** در اعتقاد ذات معتقدانه
 به هشت است پس واجبست اعتقاد نمودن بوجود هشت جها و این نیز از اصول دینست
 و هشت نه و ناست که هشت بنیاد یکی هشت خرتلها هشت بنیاد و ناست یکی و ادوی تسلیم
 است که در پشت بخت است و یکی و نظر و غیر است و از باب و در فراز چکیده میشود و هشت
 حضرت آدم او میباشند بنا بر ولایت حضرت رضا و هشت اخرت در آسمان چهارم است هشت
 میباشد و هشت بنیهای افق است و واجبست اعتقاد نمودن باینکه اهل هشت اخرت در
 هشت کف میباشند و هر یک بقدر خود درجه دارند و باید دانست که در هشت مرتبه نیست
 و بول و غایب نیستی هر چه میخواهند بول و غایب ندارند مثل طفل که در شکم مادر است و باید دانست
 که پسر و کور و زمین که رضانجان مرضی اهل هشت میشوند و نجاست کثافت از آدمی
 نیز برود و داخل هشت میشود بلکه در ششم چنین است و در هشت آنچه نقل می بخواد از
 رو میند و بویید و بویید و بویید و بویید و خوردن و آشامیدن از برای او
 مویا میباشد و آنچه حتم است برود در هشت یافت میشود و بنا بر وایتی طفل هرگاه میخواهند اهل
 هشت و وقت یک ساعت است از برای ایشان نام میبرد و هر مردی را که بنا بر ولایت خود
 صدق در زمین یا حضرت الفقیه هر روز نیابا و میدهند بغیر از خود العین و در بعضی اخبار
 باشد که هر مؤمنی هشتصد زن را که و چهار هزار زن تنبه و در حورالعین گرفت میکنند که
 نغز استخوان حورالعین نیز هفتاد حله نمایان است و کثیر از اهل هشت است ایقده میدهند از

و این هشت است
 و این هشت است
 و این هشت است
 و این هشت است

هرگاه
 چنان باشد که
 مردم میکنند و اگر
 حدیثی یافت شود
 مصنفان در کتابش
 محمول بر تقیید است
 بعضی اخبار وارده است
 که عوریه و جنه آورده
 و هر یک از یکی از اولاد
 آدم و او در آنچه خوش
 صورتان میباشند
 از حوریه مانند آنچه
 صورتان میباشند
 از حدیث اند که هر چه
 تکلفات بسیار در دنیا
 که هر نفر از صلیب یک
 و لجن یک بار در هر
 یک از صورت و در کل
 صورت

در بیان اعتقاد منکلفه بهشت

بد که
 با اینست و مستفاد است
 نه عالم را در مورد است و آن
 است و ما ولی و حرمی پس
 در عالم اولاد و عورت و ملک
 عمر و کمال و فضل و جلال
 و در هر یک از این
 این است که از آن که در
 درستی است از آن است
 آدم بر زمین آورد که
 آدم و نهار
 و در
 و سوال نمود با خداوند
 تا اختلاف فاحش یافت
 است و دیگر است
 که همه بیک باشند
 و ممکن است چنان که این
 راست و بعد از آنکه در
 و دانند که میگویند عالم
 در آنست
 و این
 چنان راست و حق میگویند
 از هر کس در باطن میگوید
 نه عالم دنیای آخر
 در عالم طایفه
 بسیار از آنجا
 در حق عالمی و در عالم
 در آنست و از آن
 میگویند
 چون

ملک و انواع نعمها که هر کدام جن و انس وارد بهمانی و بشوند جا هم بوسعت هست با انواع نعمها
 و همین بدن عسری دنیائی داخل بهشت میشود یا آنکه قابلیت بهشت را پیدا میکند و با بول و غنا
 داخل بهشت میشود کسی بلکه اینها از او میریزد و داخل بهشت میشود مثل مس که آکسیر را و بر تن و طلا
 چنانچه سابق بر این مذکور شد و واجبست اعتقاد نمودن باینکه پیغام آوران و اوصیا ایشان و اولاد
 مؤمنین و صلحاء شفاعت میکنند از نگاه کاران مخصوصاً محمد علی علیه السلام مؤمنین و طیبین و
 ایشان که ائمه معصومین باشند و حضرت فاطمه و بقیه عترة پیغمبر شفاعت میکند و خدا با او
 و میبخشد از نگاه کاران که آنحضرت را خنی شود و در حدیثی است که آنحضرت را خنی میشود که
 از مؤمنین و شیعیان باقی در جهنم با نند و اختیار حسا بر اینها بر بعضان تقاسیر و اجزا خدا
 بدست پیغمبرها هم میکنند که حساب خلق را نمایند و واجبست اعتقاد نمودن باینکه امیر المؤمنین
 در قیامت قیامت میفرماید بهشت و جهنم را خدا از برای پیغام آورد میفرسند و حضرت انبیا را بدست
 المؤمنین میدهد و صحابه را هم از امیر المؤمنین بدست میکند و نهانه میکشد و حرارتش را بقله
 راه میبرد پس چشم غرض میکند با علی دوز شوان من که نور فو آتش را فرستند حضرت میفرماید
 که ساکت شو که امروز با بد تو طاعت من منائی و در حدیثی است که در آن روز جهنم
 اطاعت آن حضرت را چنان میکند که غلام سسپاهی اطاعت آقای بزرگ خود را بیکدود
 تقسیر علی ترا چه میمنقول است از معصوم در نظیر آیه مبارکه لا تخفتموا لاری و قد قلد
 الیکم بالوعید که در روز قیامت منبگ کنه کار دایمی آوردند و هر چه از کناهان او سوال
 میکنند میگوید شیطان را فرزند و بدین شیطان را اجزوت و صلوات ظاهر میکنند و شیطان
 باو میگوید که مرادید و نفس شما می آنکه کار میگوید ندین شیطان میگوید چرا که گاهی که کرده من
 میدهم میگوید مگر تو شیطان مبارکی میگوید بدلی میگوید ای ملعون تو مرا گراه کرده میگوید

در بیان اعتقاد از اعراض و غیره

مأخوکه معصیت نظر کرده پس تراغ میکند مجید که شش یا نه میکند که هر از بند خدا میفرماید
 در روز من تراغ میکند و هر دو داخل در جحیم شویدی پس غایب شیطان داخل جحیم شوند
 و بافتکار دیگر غیر شیطان میاید و شیطان میاید و او را باز با شیطان مجسم میرند هم
فصل اول در طاعتها و اعراض و غیره و چیست اعتقاد نمودن اینکه اعراض میاید
 که نه بدجسم و نه بخوبی نهشت است چرا که خواه خوبیت او موضع بلندیت بر پریر صلواتیست
 و اعراض محل مستضعفین است هر دو ها و نه میاید و گمانیکه قابل نهشت نیستند و مستحق سزیم
 هم نمیباشند مثل ولد الحرم و آنرا که گناه نکرده باشد و بعضی از اهل اعراض نهشت با شیطان
 گفته میشود و در اینجهان گمانیکه در اعراض نمیباشند خلواتی است بر اینجهان که در جای میاید
 در اعراض جماعتی را که استحقاق ثواب عفار و خلوت در جحیم دارند و میاید و میاید که در آنجا
 شفاعت پیغمبر اخرا زمان و آنهمه هد از آن جاوه شوند که داخل نهشت شوند و بعضی گفته اند که
 اعراض کسانی باشند که گناه و ثواب ایشان بر هم باشد و یا آنکه از پدر و مادر و اخرا و یا باشند
 و دیگر میاید نباشد یا موصوفه که تقصیر کار باشد و بعضی گفته اند که اعراض آن کسانیست که در
 دنیا مالک بوده اند که مستحق نهشت جحیم شوند بجهت گناه و ثواب قبل طفلها و دیوانها که آنها
 انجام میدهند که بعضی از آنها میاید غایت با ایشان رسد و در بعضی از اجزا و در دنیا است
 که در اعراض چند خلیفه و مقام است که جا مؤمنین برین میباشند و جا اولاد زنا میباشند که مستحق
 جهنم شده اند بجهت گناه بلکه نا هفت پندار از زنا بهشت غیره تا آنکه در نهشت مستحق با او بود
 و مستحق نهشت شود و بنابرین جنیت لدان نا هفت پندار میشود و در هر نهشت یکی از اجزا
 او پاک میشود و در نهشت اول بدین اول میشود و در نهشت دوم پوست و کوشته و یا پاک
 میشود و در نهشت سیم خون و پاک میشود و در نهشت چهارم بقول پاک میشود و در نهشت

فصل اول در طاعتها و اعراض و غیره و چیست اعتقاد نمودن اینکه اعراض میاید که نه بدجسم و نه بخوبی نهشت است چرا که خواه خوبیت او موضع بلندیت بر پریر صلواتیست و اعراض محل مستضعفین است هر دو ها و نه میاید و گمانیکه قابل نهشت نیستند و مستحق سزیم هم نمیباشند مثل ولد الحرم و آنرا که گناه نکرده باشد و بعضی از اهل اعراض نهشت با شیطان گفته میشود و در اینجهان گمانیکه در اعراض نمیباشند خلواتی است بر اینجهان که در جای میاید در اعراض جماعتی را که استحقاق ثواب عفار و خلوت در جحیم دارند و میاید و میاید که در آنجا شفاعت پیغمبر اخرا زمان و آنهمه هد از آن جاوه شوند که داخل نهشت شوند و بعضی گفته اند که اعراض کسانی باشند که گناه و ثواب ایشان بر هم باشد و یا آنکه از پدر و مادر و اخرا و یا باشند و دیگر میاید نباشد یا موصوفه که تقصیر کار باشد و بعضی گفته اند که اعراض آن کسانیست که در دنیا مالک بوده اند که مستحق نهشت جحیم شوند بجهت گناه و ثواب قبل طفلها و دیوانها که آنها انجام میدهند که بعضی از آنها میاید غایت با ایشان رسد و در بعضی از اجزا و در دنیا است که در اعراض چند خلیفه و مقام است که جا مؤمنین برین میباشند و جا اولاد زنا میباشند که مستحق جهنم شده اند بجهت گناه بلکه نا هفت پندار از زنا بهشت غیره تا آنکه در نهشت مستحق با او بود و مستحق نهشت شود و بنابرین جنیت لدان نا هفت پندار میشود و در هر نهشت یکی از اجزا او پاک میشود و در نهشت اول بدین اول میشود و در نهشت دوم پوست و کوشته و یا پاک میشود و در نهشت سیم خون و پاک میشود و در نهشت چهارم بقول پاک میشود و در نهشت

در اینجهان گمانیکه در اعراض نمیباشند خلواتی است بر اینجهان که در جای میاید
 در اعراض جماعتی را که استحقاق ثواب عفار و خلوت در جحیم دارند و میاید و میاید که در آنجا
 شفاعت پیغمبر اخرا زمان و آنهمه هد از آن جاوه شوند که داخل نهشت شوند و بعضی گفته اند که
 اعراض کسانی باشند که گناه و ثواب ایشان بر هم باشد و یا آنکه از پدر و مادر و اخرا و یا باشند
 و دیگر میاید نباشد یا موصوفه که تقصیر کار باشد و بعضی گفته اند که اعراض آن کسانیست که در
 دنیا مالک بوده اند که مستحق نهشت جحیم شوند بجهت گناه و ثواب قبل طفلها و دیوانها که آنها
 انجام میدهند که بعضی از آنها میاید غایت با ایشان رسد و در بعضی از اجزا و در دنیا است
 که در اعراض چند خلیفه و مقام است که جا مؤمنین برین میباشند و جا اولاد زنا میباشند که مستحق
 جهنم شده اند بجهت گناه بلکه نا هفت پندار از زنا بهشت غیره تا آنکه در نهشت مستحق با او بود
 و مستحق نهشت شود و بنابرین جنیت لدان نا هفت پندار میشود و در هر نهشت یکی از اجزا
 او پاک میشود و در نهشت اول بدین اول میشود و در نهشت دوم پوست و کوشته و یا پاک
 میشود و در نهشت سیم خون و پاک میشود و در نهشت چهارم بقول پاک میشود و در نهشت

در اینجهان گمانیکه در اعراض نمیباشند خلواتی است بر اینجهان که در جای میاید
 در اعراض جماعتی را که استحقاق ثواب عفار و خلوت در جحیم دارند و میاید و میاید که در آنجا
 شفاعت پیغمبر اخرا زمان و آنهمه هد از آن جاوه شوند که داخل نهشت شوند و بعضی گفته اند که
 اعراض کسانی باشند که گناه و ثواب ایشان بر هم باشد و یا آنکه از پدر و مادر و اخرا و یا باشند
 و دیگر میاید نباشد یا موصوفه که تقصیر کار باشد و بعضی گفته اند که اعراض آن کسانیست که در
 دنیا مالک بوده اند که مستحق نهشت جحیم شوند بجهت گناه و ثواب قبل طفلها و دیوانها که آنها
 انجام میدهند که بعضی از آنها میاید غایت با ایشان رسد و در بعضی از اجزا و در دنیا است
 که در اعراض چند خلیفه و مقام است که جا مؤمنین برین میباشند و جا اولاد زنا میباشند که مستحق
 جهنم شده اند بجهت گناه بلکه نا هفت پندار از زنا بهشت غیره تا آنکه در نهشت مستحق با او بود
 و مستحق نهشت شود و بنابرین جنیت لدان نا هفت پندار میشود و در هر نهشت یکی از اجزا
 او پاک میشود و در نهشت اول بدین اول میشود و در نهشت دوم پوست و کوشته و یا پاک
 میشود و در نهشت سیم خون و پاک میشود و در نهشت چهارم بقول پاک میشود و در نهشت

در بیان اعتقاد اهل عرفات

کتاب تفسیر
ابو الحسن علی بن ابی طالب
عجل الله فرجه

که فایده اینیم که و غیر آنکه ایشان از شراب و خمار میترسند و پس خداوند پدیده را بر میدارند از دنیا
 بهشت جهنم و اهل بهشت داخل جهنم میشوند و اهل جهنم اهل بهشت را می بینند اهل بهشت نعمت
 و اهل جهنم در عذاب مشغول میباشند اهل بهشت میگویند که آنچه خداوند بماند بماند کرده بود
 از نعمت ما ما مرید و الحمد لله و آنچه بر شما وعده کرده است ما برینده است شما که انکار او را میکردید اهل
 جهنم فریاد میکنند که قدر زمان بهای سر بلما بریزید که ما بجزویم اهل بهشت میگویند که این باها شما
 حرام است نیست چراغ تکذیب کندگان بود هماره بود کار پس سرپوش اهل جهنم را می اندازند و
 بیشتر میکنند که در جهنم محلد میباشند و اهل عرفات مشغول بجزیدن میشوند و در
 اخبار وارد شده است که در قیامت آتش فروخته میمانند و دیوانها و اطفال کفار مستضعفان
 و پیرهای بیکه در آن زمان بیگام و زان کرده اند لکن شعور ندارند و باها امر میکنند که داخل
 آتش نشوید پس هر گاه اطاعت نمودند و داخل آتش شدند آتش سرد میشود مثل روز ناز اهل
 بهشت میباشند و داخل بهشت میشوند و هر گاه اطاعت نکردند و داخل آتش شدند از اهل جهنم
 میباشند و داخل جهنم میشوند و فراد از مستضعفین چنانچه دانسته سابق بر این گنا میباشند
 که نه راهی کفر دارند که کافر شوند و نه راهی اسلام دارند که مسلم شوند مثل پیامبران زنها و شر
 صحراستین که چندان جنت لازم و کفر بکشتن ایشان بر نخورده است و اسلام و کفر را از هم تمیز نمیدهند
 و حق و باطل را از هم فرقی نمیکنند و کافر و مسلم را در بعضی اخبار فراید است که در حق خداوند
 میباشند یعنی منتظر از خدا میباشند تا خداوند چه فرماید و در حرکت و اوست که در قیامت
 خداوند خلق را تا از خلق مفرماید و به بهشت میفرستد و چون حسا و کذاب قیامت همه بر طرف
 شد و بهشت به بهشت و جهنمی محبهم قرار گرفتند و پرده ها و جهنم افتاده شد خداوند عالمی یکی
 و زمین را با دیگر و خلق دیگر خلق میفرماید که از جنس مرد و زن نیستند و چون دیده ایشان بر

کتاب تفسیر
ابو الحسن علی بن ابی طالب
عجل الله فرجه
صاحب الوفا
فاندا

بر آنکه قبر رفته است
اول قول رسول
که فرمودند انفق
و غیره یعنی فقر
فقر است و مراد از این
فقر اصیلی است
نه فقر و احتیاج
خدا و دیگر قول
خبر فقر است
الوجه و الدار
یعنی فقر سیاه رو شدن
در دنیا و آخرت
و این فقر اصیل
نه خلق است بجز
میهم قول آنحضرت
که فرمودند انفق کاد
ان یکون کفر یعنی
فقر

میباشد

در بیان اعتقاد اهل سنت

در بیان اعتقاد اهل سنت
 در بیان اعتقاد اهل سنت
 در بیان اعتقاد اهل سنت

بسویا بدو قیامت در اقامت نماید و حتما این کشته میشود و اهل جنم ایشان مجسم و اهل
 بهشت ایشان بهشت داخل میشوند باز خداوند شما دیگر و زمین دیگر خلق میفرماید و همچنین
 انقدر که خداوند بخواند چنانچه برین گفته چون اجار و امر شده است بر حرم مجلس در دگرگاب
 شما العالم ذکر او را کرده است پیش از خلقت زمین و آسمان هزار هزار عالم او هزار هزار آدم
 خلق فرموده است و انرا می فرموده و در زاده است که مدفون آنها که بسرقت قیامت
 قیامت نمود و حتما اهل العالم کشته شده است و اهل جنم و اهل بهشت و بهشت داخل
 شده اند و در عالمی پیغمبر خدا محمد بن عبدالله و امیر المؤمنین و امام طاهرین محمد خلیل بوده اند
 بر مخلوقات شما آنها و هر یک از مخلوقات شما الما غیر از دیگری بوده اند و همچنین ایشان حج خدا
 بوده اند و میباشند بر اصالها یافته که بعد از قیامت خلق شده است نظر بچو و روح حج الله
 علی اهل دنیا و الاخره و الاوی نظر با جبار و آمده در باب چو نسرها بجهت عوام است و اعتقاد
 انرا چه و کان من حضرت است و قضا و بر اولی است تفصیل هر یک از اینها را در کتاب شکوه الا
 نوشته اند و در بعضی اجار و او شده است که در قیامت طبع از طرف عرش برسد به بندگان
 و هر کس نصداد امیث شوند و هر کسی هم علیه کرده است با نصداد سوال از عل و میشو و بود
 زود حتما زدم کشته میشود و نیست مغفرت و الله سیر مع الحسب یعنی خدا سرعت کشته است
 بندگان است خاتم و در او چند خور است و اول در بیان کفر و اسل است بدانکه کفر چیزی است
 چیزی نیست بد کلام خدا کفر بیخ مغفرت است اول بعضی انکار و بویب و بیهم انکار حق با
 حق بودن حق کفر است تعظا حاتم با عوفوا کفر با به نفعه الله علی الکافرین میم یعنی کفر خود چیزی
 که با و امر فرموده است کفر است تعظا قوسون بیغض الکتاب تکفرون بیغض چهارم یعنی کفر بیغض
 است کفر است تعظا حکایت سلیمان هذا من فضل ربی لیسألون عا شکرام اکثر بیخ مغفرت است کفر است تعظا

در صورت عیال
 نزدیک است که کفر
 برسد بدانکه در عرف
 جمع میکنند مردم
 ایشان را می شناسند
 نجومی و شفاعت
 کردن ایشان مردم
 ایشانند با میان
 و کفر و آنها از اظهار
 بیباشند و در بعضی
 دارند و هر که کفر
 و حظه و عیال
 اعراق با و با نصداد
 نورانی می آید
 واجب اعتقاد
 باینکه بهشت در وارد
 یک از بار نصداد در آن
 و صدیقان است که از
 آن در باید و خبر بهشت
 شوند و یکی دیگر از بار
 شهیدان و صالحان است

بلام الله
 بلام الله

در بیان عقاید اعراف است
 در بیان عقاید اعراف است
 در بیان عقاید اعراف است

در بیان عقاید اعراف است

اینان بر خود ده است و هیچ یک نمیشناسند و ایشان نجس نیستند زیرا که صحیح است که بگویند
 اینها کافر نیستند چهارم کسانی که در ظاهر مسلمان میباشند و در باطن کافر میباشند مثل
 ستم و منافق و سایر فرقه های شیعه غیر اثنی عشری بلی کسانی که تابع کفر میباشند مثل اولاد کفار
 یا تابع اسلام میباشند مثل اولاد مسلمانان در حکم ملحق با ابا خود میباشند و اما در باطن
 و البها داخل در قسم مستضعفین میباشند نمیکنند هرگاه مقصود باشد در تحصیل دین با عقاید
 حقه و اسلام محلد در جهنم است هرگاه حاضر باشد که تقوی کرده و حقیقت دین کفر را فهمیده چنین
 کافری در عذاب جهنم نخواهد بود و از جمله کفار است مرتد و او برده و قسم است بکی مرتد فطره
 دیگر مرتد علی عامر فطری و شرط دارد اول است که نطفه او با اسلام منعقد شده باشد
 یعنی بگویند پدر یا مادر او در حال بسته شدن نطفه او مسلمان باشد دوم آنکه او نیز قبول الهی
 کرده باشد بعد از آن برگردد از دین اسلام و اختیار کفر نماید یا اینکه انکار بکند از
 خود بیات دین نکند و از نداد بخت کشتن از دین است پس مرتد فطری یا مرتد از اسلام هرگاه
 مرتد باشد باید و از اکتساب و زنا و حتم بر او حرام است از وقت فرود آمدن او در دنیا و وفات
 که چهار ماهه روز باشد نگاه میدارند و بعد طلاق میبرد و شوهر میکند هرگاه بمواهد
 و اموال عداد دنیا و ذات باید قیمت نمود و مجرم میباشند و یا انوبه او قبول است
 هرگاه توبه نکند یا نه در او و قول است اول آن است که توبه او مطلقاً قبول نمیشود نه
 در دنیا و نه در آخرت پس نیز احکام بر او جاریست و در دنیا و آخرت محلد در جهنم است و
 است که در دنیا توبه او قبول نیست اما در آخرت قبول است اما قبول نمودن توبه او
 در دنیا بجمیع اجماع و بجمیع صحیحی و صحیحی بن مسلم از حصب باقر است که فرمودند هر که
 عن الاسلام و کفر بما انزل الله علیه و توبه له و قد رجعت له و ایات منه لانه

حدیث کثرت معلوم
 شد که جزو اعراف است
 نیز بگویند مرتدین
 در اعراف میباشند و
 ایمان سه قول است
 علما اول آنست که صحیح
 نایبند و رسول الله
 در خطب خود فرمود است
 بدون اعتقاد قطعی و
 تصدیق و این قول
 جمعا از امامیه قائلند
 دوم آنست اعتقاد
 بقبله و اقرار بزبان
 و این قول از اهل
 طبرستان در تحریف است
 مطلقاً غیر معتقد است
 اعتقاد بقبله و اقرار
 زبان و عمل با کمال
 و جوارح باشد و این
 غیر شیخ معتقد است
 مطلقاً و این قول
 بعضی معتقدند

در بیان عقاید اعراف است
 در بیان عقاید اعراف است
 در بیان عقاید اعراف است

و اگر کسی از این توبه بگریزد و آن را نگیرد
بفهم فلک ز صلاحت و در نورت و نور
غیر سالت و آسمان ششم فلک است
و از قوت زرد است و اسم او زرد است

در بیان اعتقاد اعرافست

و آسمان پنجم فلک
میخ است و از غیر نور است
و اسم او دانست
آسمان چهارم فلک
شمس است و از زرد است
و اسم او ماموست
آسمان سیم فلک است
است و از سیم است
اسم او فیدیت و آسمان
دویم فلک عطارد است
و از زرد سرخ است و اسم
اول فلک قمر است و از
زرد بود بر تپا زرد
سفیدت و اسم او بر
قیامت و در کتاب
معالم آورده است
که آسمان اول پنجم
نده دویم هر هر تپا
۳ هفت هفت است
ه نقه عزرا است
یا قوت سرخ است

و یقسم فلک و کله و نظر بر ایش چهار و حضرت صادق قال کل مسلم من المسلمین ارتد عن الاسلام
و محمد محمد بنونه و کذب فان به سیاح لکل من سمع ذلك منه و امرانه باینه تا یوم ارتد فلا تقرب
و یقسم فاله علی و دشته و تقد و الله عدا الموتی عنیان و جهها و علی الامام ان تقبله و نظر بجو
نظر بجو دیت غیر من غیره و نقل کتبات نظر بجو و من یتبع غیرا لاسلام دینا فلن
یقبل منه و یجوز اما قبول بودن توبه او در آخرت بجهت آنکه هرگاه در حال حیوة مکلف باشد
تکلیف الا یطاق لازم میاید و هرگاه مکلف نباشد تکلیف این اطلاق است جمعا بجهت آنکه
شخصی در غافل نمیشود تکلیف نداشتن باشد و بقول او یقولان توبت چنانچه جماعه مثل هر حرم ^{شاهد}
و هر حرم فیض فاضل معاصر غیر هم از علی ابرار اختیار کرده اند پس هرگاه توبه کند حکم کما
از کشتن تقسیم اموال او جدا شدن زن و از او ساقط نمیشود پس هرگاه ممکن نشود کشتن
یا آنکه کسی طلع نشود برده او یا آنکه ناخیر بنقد کشتن و قبول ^{میشود} توبه او هرگاه توبه
یعنی توبه او در میان خود و خدای خود صحیح و قبول است که عبادان و معاملات او صحیح
خواهد بود و بدان او نیز آنکه میشود و لکن کشتن از او ساقط نمیشود و زنت او بوی دیگر
مگر آنکه مال دیگر بپا کند و زن خود را بعد از عده او عقد کند یا زن دیگر بگیرد و یا پدر یا پام
عده نیز میتواند زن خود را عقد کند یا به بعضی کفالت بقیستواند بعضی کفالت بقیستواند
و از برای او حج هفت مثل عده یا بن بالنسبه نشود و بعضی گفته اند که عطا در دنیا توبه
او قبول نیست لکن در آخرت قبول است که محلد در جهنم نخواهد بود هرگاه توبه هم نکند در
جهنم محلد خواهد بود و اما هرگاه مرتد زن باشد چه فطریه باشد و چه طبعیه باشد کشتن بر
او لازم نیست و او نباید توبه داد هرگاه توبه داد هرگاه توبه کرد فیها و الا او را باید
حبس کرد و او را خوراکی بدو بدهند و لباس درشت بپوشانند و در وقت نمازها

فاد جابر و یوسف
و در کتاب
معالم آورده است
که آسمان اول پنجم
نده دویم هر هر تپا
۳ هفت هفت است
ه نقه عزرا است
یا قوت سرخ است

در بیان اعتقاد اعراف است

فصل در بیان اعتقاد اعراف است
در بیان اعتقاد اعراف است
فصل در بیان اعتقاد اعراف است
در بیان اعتقاد اعراف است

اولا برین میاورند و توبه بدهند هرگاه قبول نکنند او را بزنند و باز داخل رخصت کنند تا آنکه
یا بمیرد یا در رخصت توبه کند نظر بر احوال صحیح جلد از رخصت صادق و اما شرطی توبه باید بد
مثل اینکه شخصی یهودی مسلمان شد و بعد از آن یهود شد پس هرگاه توبه کرد و عود با اسلام نمود فیها
والا اعدا باید کشت و مال او را میان او و ذات مسلمان تقسیم نماید نمود هرگاه دو دفعه توبه کرد
و باز توبه شد بجز کشته اند دو دفعه چهارم و این با حوط است توبه مرتد زن است که اگر کند
با پیمانکار او کرده است همچنین هرگاه کسی به بیغم صرا یا بسکی از ائمه غسل العیاض بالله بدهد حتی
بجز تفسطه العیاض بالله باید هر کس شنید از او و از یک دین نکار صورت دین نمودن کفر است
انکار نماز و روزه و حج و جهاد و زکوة و حسن و فضیلت نماز جماعت عوام بودن شراب
گوشت خوردن و ریاضات و غیر از اینها از آنچه ضرورت نیست خواهد کلا باشد آخری باشد هم
چنین انکاری یکی از پنج خداوندانها و تصریح در قرآن بیان فرموده است مثل انکار هفت اسماء
و هفت بن برین کردن باید اعتقاد نمود بصفت ملائکه و اینکه ایشان جنیم لطیف میباشند و صفا
دو بال سبک چهار بال میباشند و کاریوان نمیکند مگر باذن الهی باید اعتقاد نمود بوجود
غرض جسم اولوح و قلم و کرسی و فخر شدن ملامتک خواه جسم میل باشد یا غزایل یا غیر اینها
است قول اینکه ملائکه جسمندان غلط است قول اینکه ملائکه دختر خد میباشند که
عبادت کردن ملائکه کفر و شرک است و اجتناب از کتابهای سماوی آنها بجز قرآن و
و همچنین کتب حادیثا ظاهر را و استخوان و پشمی نمودن آنها غلط است و ازین حد
خارج است و هر چه درین بجان دارد و ضرورتی کسی نکارد و از دین خارج است
و هر از ضرورتی مذموم است کسی نکارد و اما میدارد و خارج است فائز بدانکه ایمان
درجا دارد و هر کس بقدر درجا ایمان کرد با ایمان و با تقدیر کامل است بالستعالی فوق

و جا آرمستان
و اما انکار
کردن چیزی که واجب
و را بود و وقت اول
است که آنرا شرک
صورت و نیست
است که نه چنین
منافکانه
در این است که با انکار
فاحی نیست کسی را که از توبه
برود و میگوید شرک است
و انکار همان بدون معرفت
در اذن و از انچه کفر
است که برین است و ازین
و انکار او است و این
کردن را از انچه کفر
باید که در انچه کفر
باید که در انچه کفر

دوم گاه می
دوم گاه می
دوم گاه می
دوم گاه می
دوم گاه می
دوم گاه می
دوم گاه می

در بیان اعتقاد ائمه اوست

اذنا قضا است که هر مؤمن است هر جا که ایمان هست اسلام نیز هست و هر کس اسلام دارد لازم
 ندارد که ایمان هم داشته باشد و ایمان بر پنج قسم است و ایمان اعم است که لا اله الا الله محمد
 رسول الله را بگوید و در این ایمان شیعی و شیعه منافق و فرقه‌های شیعه همه داخلند و در ایمان عام
 که شهادت بوحدا نیست الحود بر سالت رسالت پیام و بولایت میر المؤمنین مفید است که آن
 حضرت را خلیفه بلا فصل رسول خدا میدانند و در این سنتی داخل نیست لکن فرقه‌های شیعه مثل
 کسانی که وزید و فاطمه و اسمعیله و واقیقه و نادسیه و اشعریه و غیره را داخل میدانند
 ستم یاران خاص است که افراد بوحدا نیست خدا و رسالت رسول و امامت وارده اند ام دار پس
 و لکن باقی دیگر از علیان و اعتقاد آن و بوجه کمال نیست چه ایمان اخص است که ایمان و مجاد و
 و ائمه را دارد و اعتقاد آن و علیان و ائمه کامل است چنانکه اخص اخص است که ایمان همه را دارد
 و علیان و اعتقاد آن و همه بوضوح انوار است معاصره کبیره و صغیره میکند که مرتبه عدالت
 دارد و اخلاق و احوال و اطوار و اعمال و افعال و اعتقادات و مجموع صحیح است و هیچ نقص ندارد
 و بعد از این مرتبه از ایمان ایمان اکل تکمرتبه عصمت است و ایمان پیغام آور و ائمه است
 مرتبه ایمان سده است اول ایمان علم یقین است که ایمان عامه عوام باشد و دوم مرتبه ایمان غیر یقین
 است در این ایمان علماء است ایمان حق یقین است و این مرتبه انبیاء و اولیاء است قلی ایمان
 شود تا آنکه مرتبه معلوم شود مثلا ائمه کبیره و حضرت است و لا نکر یک کرم و خف و تشرا
 میشود و او را ندیده است لکن علم بودن آن تش به رسائیده و این مرتبه علم یقینه است
 دوم آنکه تش را هم دید و از کرم و روحا و چیزی با و دیدند و این مرتبه غیر یقین است ایمان آنکه
 در دنیا تش رفت و چیزها تش را داشت این مرتبه حق یقین است بدانکه مؤمن چون کراهی میکند
 در آن حالت گناه کردن مؤمن نیست زیرا که روح ایمان را و مفارقت میکند چون از آن گناه

در بیان اعتقاد اعرافست

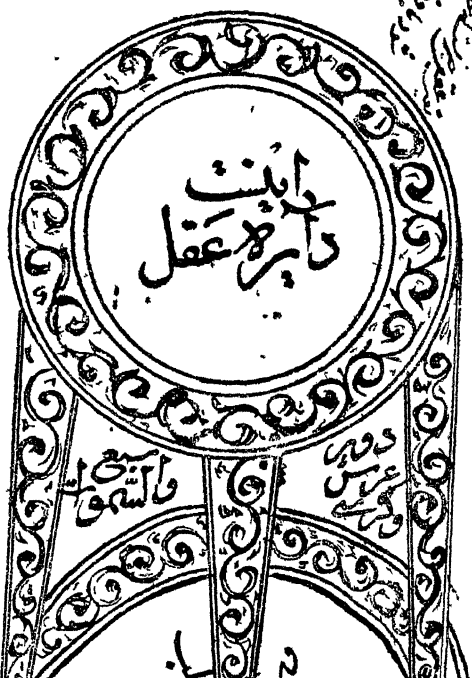
فارغ شد روح ایمان بر میگردد باو نظر مجیدی که در این باب بایندهمون وارد است خصوصاً با توبه
 نمودن باید دانست که همه کناهان اعدای ما از غیر از کفر و شرک را چنانچه فرمودند که ایضاً ای
 الذین آمنوا لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً انه هو الغفور الرحیم فایده بدانکه
 حضرت امیر المؤمنین فرمودند که اسم توبه بر شش چیز واقع میشود اول استیغاثی از کارها بد که توبه
 آوردیم غرض کردن از آن گناه سیم حق هر کس در ذمه او باشد حق او را ادا کند با آنکه از او
 حلالی طلبید چهارم آنکه هر عبادتیکه واجب بوده است و او را انجام نیاورده است او را انجام بیاورد
 بطریق قضا پنجم آنکه آنچه کوشش حرام در بدنش روئیده است و در سخن و اندیشه بریزد تا آنکه
 پوست او با سحر او و میچسبد و گوشت نازک بر وی در ششم آنکه اینقدر شیرینی معصیت که گناه
 چشیده است که نفع صبر در عبادت طاعت میچشد استغفر الله گفتن نیز خوبست با پیشانی
 و آنچه مذکور شد استسورات در گناه کار شیعه است و الا کافر که احوال او
 معلوم شد چنانچه انست و الحمد لله من علی بالانام و صلی الله علیه و آله

خیر الانام و السادات الکرام و سلام تسلیماً کثیراً
 قد اطلع هذا الشيخ الشریف فی المسئلة بعد انما الشیخ
 بنامه مشافصاً بان ان جلد الشراف قبله الانام من الشیخ
 علی اصغر هر چه طوی الله و الله عز و جل و الله عز و جل
 کما فی ذلک انا حاجی فاخلف حتماً خا ایشمال صور انما در

و کلمه در آنست که در هر روز از آن است
و در هر روز از آن است
و در هر روز از آن است
و در هر روز از آن است
و در هر روز از آن است
و در هر روز از آن است
و در هر روز از آن است
و در هر روز از آن است
و در هر روز از آن است
و در هر روز از آن است

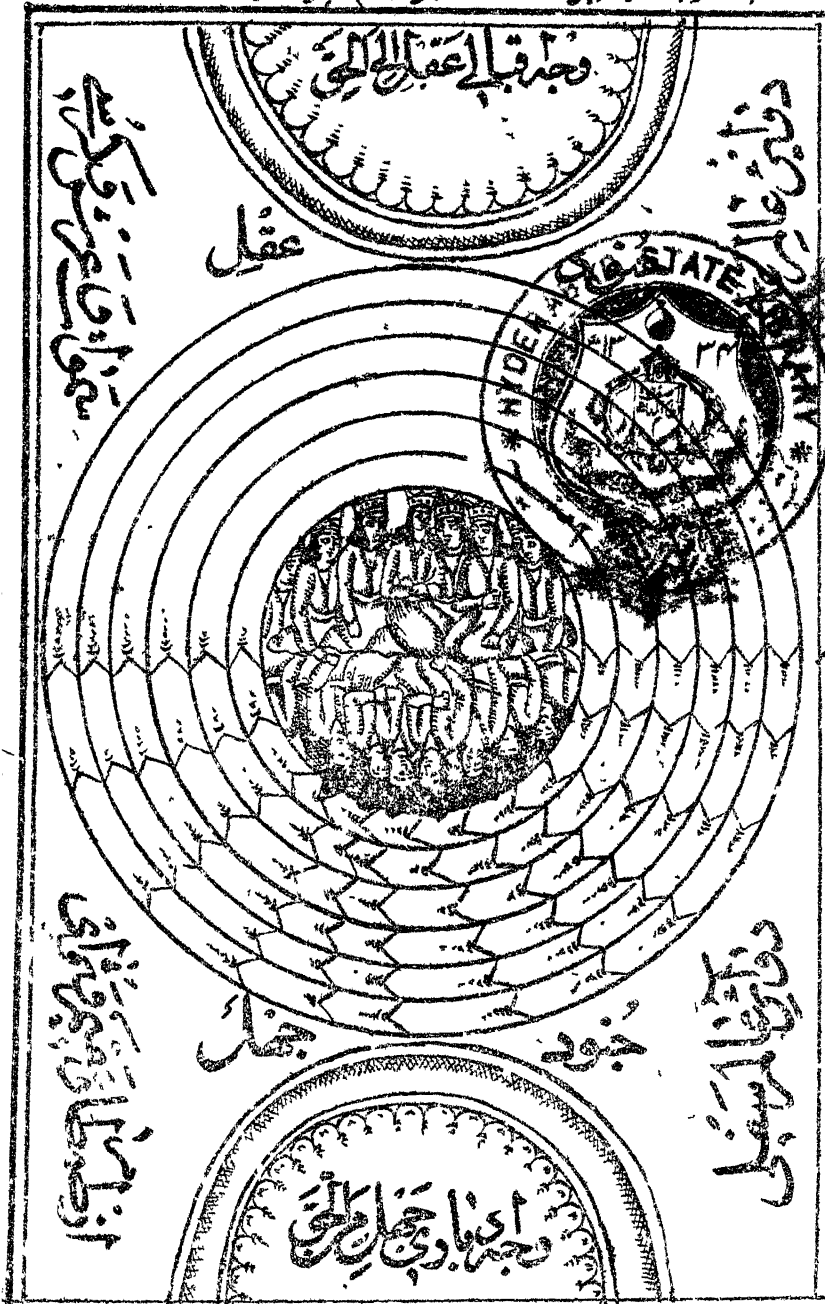
تَعْقَانَا جَدَّ بَرْتَقَانَ
بَابُ الْقَلْبِ

و کلمه در آنست
بَابُ الْقَلْبِ



۸ تا ۱۲
۱۳ تا ۱۷
۱۸ تا ۲۲
۲۳ تا ۲۷
۲۸ تا ۳۲
۳۳ تا ۳۷
۳۸ تا ۴۲
۴۳ تا ۴۷
۴۸ تا ۵۲
۵۳ تا ۵۷
۵۸ تا ۶۲
۶۳ تا ۶۷
۶۸ تا ۷۲
۷۳ تا ۷۷
۷۸ تا ۸۲
۸۳ تا ۸۷
۸۸ تا ۹۲
۹۳ تا ۹۷
۹۸ تا ۱۰۲
۱۰۳ تا ۱۰۷
۱۰۸ تا ۱۱۲
۱۱۳ تا ۱۱۷
۱۱۸ تا ۱۲۲
۱۲۳ تا ۱۲۷
۱۲۸ تا ۱۳۲
۱۳۳ تا ۱۳۷
۱۳۸ تا ۱۴۲
۱۴۳ تا ۱۴۷
۱۴۸ تا ۱۵۲
۱۵۳ تا ۱۵۷
۱۵۸ تا ۱۶۲
۱۶۳ تا ۱۶۷
۱۶۸ تا ۱۷۲
۱۷۳ تا ۱۷۷
۱۷۸ تا ۱۸۲
۱۸۳ تا ۱۸۷
۱۸۸ تا ۱۹۲
۱۹۳ تا ۱۹۷
۱۹۸ تا ۲۰۲
۲۰۳ تا ۲۰۷
۲۰۸ تا ۲۱۲
۲۱۳ تا ۲۱۷
۲۱۸ تا ۲۲۲
۲۲۳ تا ۲۲۷
۲۲۸ تا ۲۳۲
۲۳۳ تا ۲۳۷
۲۳۸ تا ۲۴۲
۲۴۳ تا ۲۴۷
۲۴۸ تا ۲۵۲
۲۵۳ تا ۲۵۷
۲۵۸ تا ۲۶۲
۲۶۳ تا ۲۶۷
۲۶۸ تا ۲۷۲
۲۷۳ تا ۲۷۷
۲۷۸ تا ۲۸۲
۲۸۳ تا ۲۸۷
۲۸۸ تا ۲۹۲
۲۹۳ تا ۲۹۷
۲۹۸ تا ۳۰۲
۳۰۳ تا ۳۰۷
۳۰۸ تا ۳۱۲
۳۱۳ تا ۳۱۷
۳۱۸ تا ۳۲۲
۳۲۳ تا ۳۲۷
۳۲۸ تا ۳۳۲
۳۳۳ تا ۳۳۷
۳۳۸ تا ۳۴۲
۳۴۳ تا ۳۴۷
۳۴۸ تا ۳۵۲
۳۵۳ تا ۳۵۷
۳۵۸ تا ۳۶۲
۳۶۳ تا ۳۶۷
۳۶۸ تا ۳۷۲
۳۷۳ تا ۳۷۷
۳۷۸ تا ۳۸۲
۳۸۳ تا ۳۸۷
۳۸۸ تا ۳۹۲
۳۹۳ تا ۳۹۷
۳۹۸ تا ۴۰۲
۴۰۳ تا ۴۰۷
۴۰۸ تا ۴۱۲
۴۱۳ تا ۴۱۷
۴۱۸ تا ۴۲۲
۴۲۳ تا ۴۲۷
۴۲۸ تا ۴۳۲
۴۳۳ تا ۴۳۷
۴۳۸ تا ۴۴۲
۴۴۳ تا ۴۴۷
۴۴۸ تا ۴۵۲
۴۵۳ تا ۴۵۷
۴۵۸ تا ۴۶۲
۴۶۳ تا ۴۶۷
۴۶۸ تا ۴۷۲
۴۷۳ تا ۴۷۷
۴۷۸ تا ۴۸۲
۴۸۳ تا ۴۸۷
۴۸۸ تا ۴۹۲
۴۹۳ تا ۴۹۷
۴۹۸ تا ۵۰۲
۵۰۳ تا ۵۰۷
۵۰۸ تا ۵۱۲
۵۱۳ تا ۵۱۷
۵۱۸ تا ۵۲۲
۵۲۳ تا ۵۲۷
۵۲۸ تا ۵۳۲
۵۳۳ تا ۵۳۷
۵۳۸ تا ۵۴۲
۵۴۳ تا ۵۴۷
۵۴۸ تا ۵۵۲
۵۵۳ تا ۵۵۷
۵۵۸ تا ۵۶۲
۵۶۳ تا ۵۶۷
۵۶۸ تا ۵۷۲
۵۷۳ تا ۵۷۷
۵۷۸ تا ۵۸۲
۵۸۳ تا ۵۸۷
۵۸۸ تا ۵۹۲
۵۹۳ تا ۵۹۷
۵۹۸ تا ۶۰۲
۶۰۳ تا ۶۰۷
۶۰۸ تا ۶۱۲
۶۱۳ تا ۶۱۷
۶۱۸ تا ۶۲۲
۶۲۳ تا ۶۲۷
۶۲۸ تا ۶۳۲
۶۳۳ تا ۶۳۷
۶۳۸ تا ۶۴۲
۶۴۳ تا ۶۴۷
۶۴۸ تا ۶۵۲
۶۵۳ تا ۶۵۷
۶۵۸ تا ۶۶۲
۶۶۳ تا ۶۶۷
۶۶۸ تا ۶۷۲
۶۷۳ تا ۶۷۷
۶۷۸ تا ۶۸۲
۶۸۳ تا ۶۸۷
۶۸۸ تا ۶۹۲
۶۹۳ تا ۶۹۷
۶۹۸ تا ۷۰۲
۷۰۳ تا ۷۰۷
۷۰۸ تا ۷۱۲
۷۱۳ تا ۷۱۷
۷۱۸ تا ۷۲۲
۷۲۳ تا ۷۲۷
۷۲۸ تا ۷۳۲
۷۳۳ تا ۷۳۷
۷۳۸ تا ۷۴۲
۷۴۳ تا ۷۴۷
۷۴۸ تا ۷۵۲
۷۵۳ تا ۷۵۷
۷۵۸ تا ۷۶۲
۷۶۳ تا ۷۶۷
۷۶۸ تا ۷۷۲
۷۷۳ تا ۷۷۷
۷۷۸ تا ۷۸۲
۷۸۳ تا ۷۸۷
۷۸۸ تا ۷۹۲
۷۹۳ تا ۷۹۷
۷۹۸ تا ۸۰۲
۸۰۳ تا ۸۰۷
۸۰۸ تا ۸۱۲
۸۱۳ تا ۸۱۷
۸۱۸ تا ۸۲۲
۸۲۳ تا ۸۲۷
۸۲۸ تا ۸۳۲
۸۳۳ تا ۸۳۷
۸۳۸ تا ۸۴۲
۸۴۳ تا ۸۴۷
۸۴۸ تا ۸۵۲
۸۵۳ تا ۸۵۷
۸۵۸ تا ۸۶۲
۸۶۳ تا ۸۶۷
۸۶۸ تا ۸۷۲
۸۷۳ تا ۸۷۷
۸۷۸ تا ۸۸۲
۸۸۳ تا ۸۸۷
۸۸۸ تا ۸۹۲
۸۹۳ تا ۸۹۷
۸۹۸ تا ۹۰۲
۹۰۳ تا ۹۰۷
۹۰۸ تا ۹۱۲
۹۱۳ تا ۹۱۷
۹۱۸ تا ۹۲۲
۹۲۳ تا ۹۲۷
۹۲۸ تا ۹۳۲
۹۳۳ تا ۹۳۷
۹۳۸ تا ۹۴۲
۹۴۳ تا ۹۴۷
۹۴۸ تا ۹۵۲
۹۵۳ تا ۹۵۷
۹۵۸ تا ۹۶۲
۹۶۳ تا ۹۶۷
۹۶۸ تا ۹۷۲
۹۷۳ تا ۹۷۷
۹۷۸ تا ۹۸۲
۹۸۳ تا ۹۸۷
۹۸۸ تا ۹۹۲
۹۹۳ تا ۹۹۷
۹۹۸ تا ۱۰۰۲

و اما التاج
 اول کفر و ایمان
 ۱۳۱ خار عمارت
 ۱۳۲ سطره کلمه آن
 ۱۳۳ سطره کلمه آن
 ۱۳۴ سطره کلمه آن
 ۱۳۵ سطره کلمه آن
 ۱۳۶ سطره کلمه آن
 ۱۳۷ سطره کلمه آن
 ۱۳۸ سطره کلمه آن
 ۱۳۹ سطره کلمه آن
 ۱۴۰ سطره کلمه آن



۱۴۱ سطره کلمه آن
 ۱۴۲ سطره کلمه آن
 ۱۴۳ سطره کلمه آن
 ۱۴۴ سطره کلمه آن
 ۱۴۵ سطره کلمه آن
 ۱۴۶ سطره کلمه آن
 ۱۴۷ سطره کلمه آن
 ۱۴۸ سطره کلمه آن
 ۱۴۹ سطره کلمه آن
 ۱۵۰ سطره کلمه آن

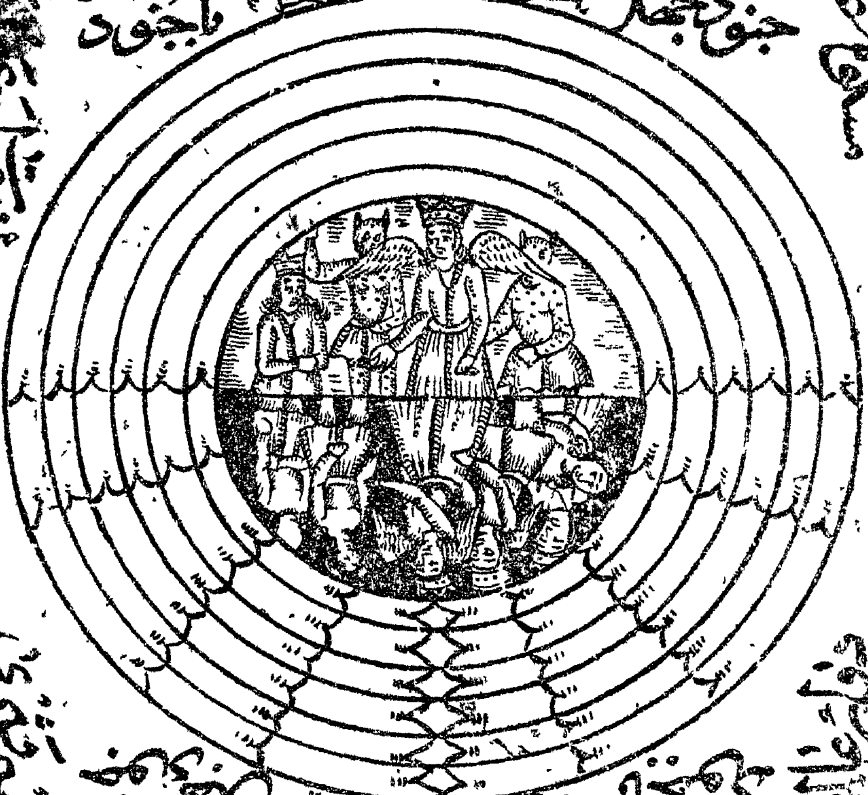
وَجَدْنَا فِيهَا عَمَلًا لِيَوْمِ

مَشَاغِرًا نَا أَعْرَابِي

مَا يَجُودُ

فِي الْمَلِكِ

أَنْتُمْ هِيَ



فِي الْمَلِكِ

مَا يَجُودُ

فِي الْمَلِكِ

أَنْتُمْ هِيَ

وَجَدْنَا فِيهَا عَمَلًا لِيَوْمِ

